

گوردون چایلد

تاریخ

بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ‌گرایی

ترجمه محمدتقی فرامرزی



گوردون چایلد

تاریخ

بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ‌گرایی

چاپ دوم - با تجدیدنظر کامل

ترجمه محمدتقی فرامرزی

this is a translation of

HISTORY

By: V. GORDON CHILD

*Professor of Prehistoric European Archaeology
and Director of the Institute of Archaeology
of the University of London*

COBBETT PRESS

81 CHANCERY LANE, W.C. 2

London. 1947

زمتالات ماریار

مقابل دانشگاه تهران ، ساختمان ۲۷۸ ، پلاک ۴

-
- تاریخ (بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ‌گرایی)
 - گوردون چایلد
 - ترجمه محمد تقی فرامرزی
 - چاپ دوم (با تجدیدنظر کامل) - اسفندماه ۳۵
 - تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

فهرست مطالب

۵	سخن مترجم
۹	فصل اول: جامعه، علم و تاریخ
۱۹	فصل دوم: نمونه‌ای از يك نظام تاریخی
۳۵	فصل سوم: پیدایش سنت تاریخ‌نگاری
۶۳	فصل چهارم: مفاهیم لاهوتی و جادوئی نظام تاریخی
۸۱	فصل پنجم: نظریه‌های طبیعی دربارهٔ نظام تاریخی
۱۰۵	فصل ششم: تاریخ به‌مثابه يك علم تطبیقی
۱۱۷	فصل هفتم: تاریخ به‌مفهوم يك روندخلاق
۱۴۱	فهرست راهنما

سخن مترجم

اینک که چاپ دوم تاریخ اثر گرانقدر وره گوردون چایلد در دسترس هموطنان قرار می‌گیرد لازم می‌دانم چند کلمه‌ای درباره آن سخن بگویم. همچنان که در نظر اول می‌توان دریافت، در این چاپ، کار مترجم فقط به برگرداندن متن انگلیسی به فارسی ختم نمی‌شود. پیش از توضیح درباره تغییرات چاپ کنونی کتاب، باید متذکر شد که گوردون چایلد در این کتاب کوشیده است نظریه‌های گوناگون درباره تاریخ و تفسیر جوهر تاریخ را از دیدگاه علمی تاریخ‌گرایی به‌زبانی ساده در اختیار مشتاقان درک ماهیت تاریخ قرار دهد. در سال‌های پیش از جنگ دوم جهانی یعنی زمانی که آسمان فکری اروپا در اثر آوازه‌گری‌های هیتلری‌ها تیره شده بود و در سال‌های پس از جنگ دوم که میلیون‌ها انسان آرام‌آرام از اغفال می‌رهیدند، گوردون چایلد در زمره اندیشمندانی بود که می‌کوشیدند نگرش علمی و شناخت درست پدیده‌های طبیعی، اجتماعی و فکری را به مردم عرضه کنند. تاریخ‌یکی از کارهای گوردون چایلد در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۷) است.

در این چاپ علاوه بر تجدیدنظر در ترجمه کتاب و ویرایش کامل آن، افزودن توضیحاتی درباره برخی از اسامی و اشارات، برای روشن تر شدن مطالب آن ضروری می نمود. لذا با مراجعه به برخی از آثار نویسندگان و مترجمین ایرانی و چندین کتاب مرجع دیگر، توضیحات لازم گردآوری و به پایان هر فصل افزوده شد. همه توضیحات پایان فصلها را مترجم تهیه کرده است که از روی شماره هر واژه می توان به توضیح آن در پایان فصل نگاه کرد. توضیحات و پانوشتهای گوردون چایلند در متن کتاب حفظ شده است و برای مشخص ساختن آنها نشان ستاره (*) به کار گرفته شده است. علاوه بر این، فهرست راهنمای پایان کتاب نیز توسط مترجم تهیه شده است تا اهل تحقیق و دانش پژوهان بتوانند موضوع مورد نظرشان را به راحتی در متن کتاب بیابند زیرا بدون چنین فهرستی نمی توان از مضمون واقعی این کتاب در پژوهش های اجتماعی و تاریخی سود جست. با وجود این فهرست، هر پژوهشگری پس از یک بار مطالعه، کتاب را در زمره کتب مرجع خویش قرار می دهد.

برخی از منابعی که برای تهیه توضیحات کتاب بدانها مراجعه شده است:

۱. دایره المعارف فارسی، جلد اول، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵.
۲. فرهنگ اصطلاحات علمی، پرویز شهریاری و دیگران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۳. بهزاد، محمود، داروینیسیم و تکامل، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.
۴. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر،

۰۱۳۵۴

۵. تارله، ی. و. و.، ناپلئون، ترجمه محمد قاضی، تهران، پیام،

۰۱۳۵۳

۶. مانفرد، و. دیگران، تاریخ مختصر جهان، ترجمه محمدتقی

فرامرزی، تهران، گوتنبرگ، ۰۱۳۵۳.

7. *The Encyclopedia Americana*, 1963 ed. 30 vols.
8. *The Encyclopedia Britanica*, 15th ed., 30 vols.,
Chicago, 1974.
9. *Grand Larousse Encyclopedique, en dix vols.*, Paris,
Libraire Larousse, 1960 —
10. Rosenthal, M., and Yudin, P. *A Dictionary of
Philosophy*. Moscow, Progress Publishers, 1967.

تهران، بهمن ماه ۳۵

م. ت. فرامرزی

فصل اول

جامعه، علم و تاریخ

در صد سال گذشته، جوامع اروپای غربی و آمریکای شمالی، در تسلط بر طبیعت، به پیروزی‌های بزرگ دست یافتند. شخ قحطی، که همواره بر تمدن‌های باستانی و قرون وسطایی سایه افکنده بود و هنوز هم توده‌های دهقانان آسیا و قبایل وحشی اقبانوس آرام را تهدید به‌نیستی می‌کند به‌طرزی موثر از میان برداشته شده است به‌جز مواردی که جوامع مریور با جنگجویی‌های خود آن را دامن می‌زنند. طاعون و بیماری‌های همه‌گیر که در زمان تدوین اعتقادنامهٔ کلیسای انگلستان نیز تهدیدی عمومی به‌شمار می‌رفت زیر کنترل انسان در آمده‌اند مگر این که یک بار دیگر حنگ آن‌ها را به‌جان انسان‌ها بیندازد. بالنتیجه، احتمال بیشتر عمر کردن، بسی افزایش یافته است. نیروهای عظیم طبیعت که در توربین‌ها، موتور مولد برق و موتور درونسور مهار شده‌اند با قدرتی بیش از قدرت عضلات هزاران کارگر عرق‌ریز یا گاوهای پر کار، در خدمت هدف‌های اجتماعی و ضد اجتماعی انسان قرار گرفته‌اند. دستگاه‌های تهویه، فعالیت انسان را از وابستگی به‌تغییرات آب و هوا می‌رهاند و زندگی را در میان توفان‌های شن و کولاک‌های برف، تحمل‌پذیر و تندرستی-

آور و راحت بخش می‌گرداند. انسان‌ها میتوانند به سلامت و به سرعت کره زمین را از طریق راه‌های زمینی، دریائی و هوائی دور بزنند و ضروریات و وسائل آسایش خود را از قطبی به قطب دیگر حمل کنند. تلگراف، تلفن، رادیو و تلویزیون، تمام محدودیت‌های مکانی موجود در ارتباطات را از میان برداشته‌اند. از سوی دیگر، ادارهٔ محیط اجتماعی یعنی روابط بین افراد، گروه‌ها، ملت‌ها و طبقات با چنین توفیقی همراه نگردیده است. در طی بیست و پنج سال، دو جنگ جهانی، قطع نظر از جنگ‌های دائمی محلی، موجب از بند گسیختن نیروهای شده است که تمام دست‌آوردهای تدریجی نیروهای تولیدی را تهدید به‌نیستی می‌کند، تازه اگر نگوئیم بشریت را نیز به‌انهدام ابدی تهدید می‌کند. در دوره‌های کوتاه صلح، نیروهای تولیدی را عمداً "عقب نگهداشته‌اند، اختراعات را سرکوب کرده‌اند، فرآورده‌های کشاورزی را محدود و عملاً "از بین برده‌اند. میلیون‌ها کارگر ماهر و مشتاق، به‌بیکاری و گرسنگی گرفتار شده‌اند، میلیون‌ها انسان دیگر دچار فقر غذایی شده‌اند و به‌زندگی در شرایطی مغایر اصول بهداشت و کارایی تن در داده‌اند. بحران‌های مکرر، سیاستمداران و سرمایه‌داران را به‌سرگشتگی کشانده و حتی مرفه‌ترین طبقات را از سازمان‌دهی منطقی زندگی خصوصی‌شان ناامید کرده است.

تسلط انسان بر طبیعت بیرونی، بخصوص، در اثر شناخت طبیعت امکان‌پذیر گردیده است. این تسلط، دوشادوش انتظام بخشیدن به اطلاعات حاصل از شناخت طبیعت در علوم طبیعی افزایش یافته است. در مواردی که انسان نتایج علوم تجربی یعنی علم هندسه، علم مکانیک، علم فیزیک و علم شیمی را عملاً "به‌کار گرفته، سریع‌تر به‌پیش رفته و با اتخاذ روش‌های

تجربی سایر علوم یعنی علم پزشکی، علم وراثت و علم کشاورزی، پیشرفتش را تسریع کرده است. استنباط منطقی این است که اختلاف رنج‌آور بین تسلط انسان بر طبیعت بیرونی و ناتوانی وی در تسلط بر محیط اجتماعی، ناشی از فقدان شناخت کافی نسبت به جامعه، شکست علم جامعه‌شناسی در تبدیل شدن به علمی حقیقتاً "تجربی و ناممکن بودن تجربه‌های آزمایشگاهی در روابط انسان‌ها می‌باشد.

اکنون کاملاً مسلم است که کسی نمی‌تواند در علم اقتصاد، سیاست یا سازمان‌های بین‌المللی به‌چنین تجربیاتی دست بزند. ما عملاً "نمی‌توانیم شرایط را محدود کنیم و یک عامل را مجزا سازیم و بدینسان به یک "علت" واحد به‌مفهوم‌ی که این کلمه در علم فیزیک تجربی، علم وراثت و علم پزشکی دارد دست یابیم. به‌اصطلاح تجربه‌هایی نظیر تجربه تاسیس مجمع اتفاق ملل، تجربه اتحادیه بنایان آزاد و کشورهای همسود، به‌هیچ وجه نمی‌تواند شرایط قابل حصول در آزمایشگاه را به‌وجود آورد. بنایان این موسسه‌ها همیشه به‌طرزی حق به‌جانب و انکارناپذیر استدلال می‌کنند که شکست‌هایشان نتیجه اوضاع و احوال مغشوش بیرونی است و ناظر تنها را با این سؤال باقی می‌گذارند که راستی علت کدام است؟ حتی جامعه‌شناسی تطبیقی که هدفش اثبات اصول کلی و طرح کلی مشهود در بسیاری از "نمونه‌ها"ی است که می‌توان تفاوتشان را نادیده گرفت، مانند علم تشریح که جدول عمومی بدن انسان را براساس خصوصیات که منظمًا در بیشتر کالبد‌های شکافته شده تکرار می‌شوند تنظیم می‌کند، پیشرفتی چشمگیر نخواهد داشت. از یک طرف تعداد نمونه‌های مشاهده شده و قابل مشاهده بسیار محدود است و از طرف دیگر می‌توان این سؤال را مطرح کرد که این "نمونه‌ها"

تا چه اندازه حقیقتاً "مستقلند و جوامع انسانی را تا چه اندازه می‌توان با یک کالبد مشخص و نه مثلاً" با یکی از اندام‌ها یا اعضای بدن مقایسه کرد - و این مطلبی است که در صفحات ۱۱۰ و ۱۰۹ بررسی خواهد شد.

انسان از نخستین لحظات پیدایش خود تاکنون، پیوسته دست‌اندر کار تجربه‌هایی برای تحت فرمان در آوردن طبیعت بیرونی و سازمان‌دهی دست‌جمعی این تسلط بوده است. نتایج این تجربیات، از یک طرف در مدارک باستان‌شناختی - آثار و یادگارهای عینی گذشته - و از طرف دیگر در مدارکی که شفاها، "تصویرا" یا کتبا^۱ انتقال یافته، مجسم است. تاریخ، مطالعه علمی همه این منابع است. تاریخ، علم ترقی است هر چند علمی دقیق چون علم فیزیک و علمی توصیفی و انتزاعی چون علم تشریح نیست. به عبارت دیگر، اگر تاریخ بیانگر قوانین ریاضی یا یک طرح ایستای کلی نیست، باید به‌طرز خاص خود، نظامی را آشکار سازد که مانند اخترشناسی یا علم تشریح، دریافتنی باشد.

ارزش این قوانین علمی در این است که قواعد کلی برای عمل فراهم می‌آورند. اما اکنون پذیرفته‌ایم که حتی در دقیق‌ترین علوم، دقت قوانین علمی آنچنان که به‌نظر می‌رسد مطلق نیست بلکه برعکس، این‌گونه قوانین بیان احتمالاتی بسیار بالا هستند که امور را به‌طور کلی در بر می‌گیرند، اما در مورد تک‌تک اشیاء و حادثه‌ها کاربردی بسیار محدود دارند. صدق این نکته به‌قدر کافی در مورد قوانین مندل^۱ مشاهده می‌شود. هیچ‌یک از متخصصین علم وراثت نمی‌تواند با مطالعه

این قوانین پیش‌بینی کند که کدام جوجه از نوع X و کدام از نوع Y خواهد بود. همین نکته در مورد علم فیزیک نیز صدق می‌کند. آنچه اصطلاحاً "اصل عدم قطعیت" نامیده می‌شود، می‌گوید گرچه شتاب یک الکترون واحد بر شما دانسته است ولی نمی‌توانید حتی محل و موقعیت آن را در یک لحظه معین محاسبه کنید.

سرانجام، در این رشته‌ها نیز با چیزی محاسبه‌ناپذیر، پیش‌بینی نکردنی و تسلط‌ناپذیر مواجه می‌شویم که باید عنوان تصادف به آن بدهیم. اما حرکات و رویدادهای تصادفی که افراد را قابل پیش‌بینی نیستند، در حالت جمع، نظمی به وجود می‌آورند که میتوان آن را شناخت، مورد بهره‌برداری قرار داد و درک کرد. قوانین ریاضی در علوم فیزیک، شیمی یا اخترشناسی، نمایش کوتاه یک چنین نظمی است. این قوانین از خارج بر طبیعت تحمیل نشده‌اند تا نظمی پدید آورند، مانند قوانین موضوعه پارلمان‌ها یا سلاطین که - اگر به طرز موثر توسط افراد پلیس اعمال شوند - نظامی سیاسی پدید می‌آورند.

جدول تشریحی کالبد انسان، تقریباً "به همین گونه، ترتیب منظم و پیوستگی استخوان‌ها، عضلات، رگ‌ها، اعصاب و اندام‌ها را نشان می‌دهد. این جدول، در برگیرنده نظام نیست. کالبد نکتک انسان‌ها ممکن است از لحاظ طرز قرار گرفتن یک اندام، چگونگی پیوستگی یک عضله و حتی از لحاظ تعداد دنده‌ها با معیار جدول فرق داشته باشد. با این وجود، جدول، راهنمای بی‌چون و چرای جراح است.

علم در طبیعت فروتر از طبیعت انسانی، نظام‌های دیگری می‌نمایند که نه با فرمول‌های دقیق رقمی می‌توان آن‌ها را بیان کرد و نه با جدول‌های تعمیم یافته انتزاعی، ولی با

وجود این قابل فهم هستند. و در این جا نیز شناخت نظامی این چنین، عملاً " شمربخش است. مثلاً" در یک منطقه طبیعی نظیر دره^۳ یوسمیت^۳ در ایالت کالیفرنیا به واسطه ترکیب ظاهر، نوع خاک و آب و هوایش درختها، گیاهان و علفهای مناسب همان دره می رویند. انواع گوناگون حشرات، پرندگان و حیوانات وحشی می توانند در این پوشش گیاهی زندگی کنند و زندگی هم می کنند. بعضی حیوانات هم با خوردن این حیوانات در آن جا زندگی می کنند. اگر از نزدیک بنگریم در آن جا نظمی غیر عادلانه، بی معنی و آشفته برقرار است. وقتی که گرگ یا خرسی به تعقیب گوزنی تنها پردازد، گوزن به ندرت ممکن است نظمی در کار ببیند. اما از میان این همه زیر پا گذاشتن ها، چریدن و شکار کردن و کشتن ها، نوعی نظم و تعادل در طبیعت پدیدار می گردد که بر روی هم به حال تمام افراد رقابت کننده در آنجا مفید است. اگر این نظم بر هم زده شود احتمالاً " همه آن ها هلاک خواهند شد. در دره^۴ یوسمیت با کشتن یا محصور کردن حیواناتی که گوزن ها را شکار می کردند، مصنوعاً " این گوزن ها را از خطر حفظ کردند. به زودی گوزن ها چنان تکثیر یافتند که ذخیره^۵ غذایی دره تکافوی آن ها را نمی داد. تمام گوزن ها به کم غذایی و بیماری دچار شدند. به دیگر سخن، تعادل طبیعی حتی در مورد گوزن های شکار شده به عنوان یک نوع، مفید بود هر چند برای تک تک آن ها که قربانی شکار می شدند چنین فایده ای نداشت. روشن است که ارزیابی این نظم، برای شکاربانان در حفظ منابع طبیعی، ارزشی عملی دارد. قانون تکامل تدریجی، نامی است برای یک چنین نظمی، منتها این بار برای یک روند. عبارات انتخاب طبیعی و بقای اصلح که داروین به کار برده است، فقط تیرهای راهنما برای بازشناسی یک

چنین نظمی در تنازع بقا هستند. تنازع بقا همچنان که از عنوانش برمی آید روندی است به ظاهر خشونت آمیز و اگر دقیق تر بگوئیم روندی است افراطی و بی معنی. برای دینوزور^۴ یا پترو-داکتیل^۵ محکوم به انقراض، حتی اگر مغزی می داشتند که امکان درک مفهوم نظام را به آن ها می داد، تنازع بقا نمی توانست مفهومی داشته باشد. اگر به طور کلی و از خارج بنگریم، در تنازع بقا جهتی مشاهده می گردد. تمام رویدادهای جزئی آن، به طریزی دریافتنی دارای رابطه متقابلند.

کار تاریخ دان، نمایاندن یک نظام تاریخی در روند تاریخ انسان است. هدف کتاب حاضر این نیست که قوانین کلی جمع بندی نظام تاریخی را مطرح کند و فراهم آوردن "نمونه" - های عملکرد این قوانین را به عهده سایر کتاب ها بگذارد. قوانینی این چنین وجود ندارند. روند تاریخ، حتی کم تر از حرکت فیزیکی تحت تاثیر قوانین دنیای خارج است. هدفمان این است که تا اندازه ای با بررسی نظریه های گوناگون مربوط به نظام تاریخی، نشان دهیم که خواننده واقعا "باید منتظر مشاهده کدام نظام در تاریخ باشد و مطالعه تاریخ متضمن چه فایده ای تواند بود. اما پیش از بررسی نظریه های تاریخ دانان، بهتر است تصویری از نظام تاریخی به عنوان یک معیار به دست دهیم و در عین حال بگوئیم که تاریخ دانان چگونه به حقایق دست می یابند و درباره آن ها نظریه پردازی می کنند.

توضیحات

۱. Gregor Johann Mendel (۱۸۸۴-۱۸۲۲) کشیش و گیاه-شناس اتریشی و واضع قوانین خصوصیات جسمی، او در باغ خویش، اوقاتش را به ترکیب کردن دقیق گیاهان و مطالعه نتایج حاصل مصروف می‌داشت. تئوری وراثت مبتنی بر ژن که از آزمایش‌های مندل به دست آمده است، بعضی از اشکالات کارداروین را از پیش پا بر می‌دارد.

۲. Principle of Indeterminacy به موجب این اصل، مکان و مقدار حرکت یک ذره را نمی‌توان با هم و در یک لحظه دقیقاً تعیین کرد. این اصل، خصلت دوگانه موجی و ذره‌ای ماده را بیان می‌کند.

۳. Yosemite Valley یکی از شگفت‌انگیزترین و زیباترین دره‌های کالیفرنیا در آمریکای شمالی، مساحت آن ۱۱۸۲ میل مربع، طولش ۷ و عرضش ۱/۵ میل است. ارتفاعش از سطح دریا ۴۰۰۰ فوت و به شکل حرف U لاتین است. دور تا دور دره را صخره‌های بلند به ارتفاع ۳۵۰۰ فوت محاصره کرده‌اند و در همین جا زیباترین مجموعه آبشارهای آمریکای شمالی که برخی از آن‌ها بلندترین آبشارهای جهانند قرار گرفته‌اند. در عرصه داخلی دره، بیشه‌زارهایی با درخت‌های تنومند و دریاچه‌ها و مرغزارهای متعدد دیده می‌شود. این دره زیستگاه انواع وحوش است و از سال ۱۸۹۰ میلادی به بعد پارک ملی یوسمیت نام گرفته است.

۴. Dinosaur ، خزندگان زوال یافته دوران مزوزوئیک که طولشان از حدود یک تا سی متر بوده است. بعضی انواع آن گیاهخوار بودند و در پایان دوره گرتاسه از میان رفته‌اند.

۵. Pterodactyl ، خزندگان بالدار زوال یافته دوران مزوزوئیک که ارتباطی به پرندگان و پستانداران ندارند. پتروداکتیل‌ها جانورانی بوده‌اند به اندازه‌های مختلف، از یک پرنده کوچک تا پرندگان بزرگ با گسترش بال تا بیش از هفت متر.

فصل دوم

نمونه‌ای از يك نظام تاریخی

نظامی را که ما می‌خواهیم بنمایانیم ، به‌خوبی می‌توان به‌مدد نمونه‌ای که از جدا کردن یک عامل در روند تاریخی به دست می‌آید توضیح داد . من تکنولوژی یعنی ابزارها و ماشین‌های تولید را برمی‌گزینم و این نه بدان‌جهت است که من باستان‌شناسم و علم من درست بر بنیان طبقه‌بندی همین عامل استوار گشته است بلکه به‌عبارت دقیق‌تر بدان‌جهت است که در دسترس مطالعات باستان‌شناختی است و تکامل آن را در مسیر زمانی طولانی‌تر از تکامل هر عامل دیگر می‌توان دنبال کرد . بررسی ما به‌زودی نشان خواهد داد که به‌سایر عوامل نیز باید توجه شود . اما در فصل آخر ، در این‌باره که عنصر تکنولوژیک در نهایت امر تعیین‌کننده‌ترین عامل است به‌بحث خواهیم پرداخت .

انسان‌ها از آن زمانی که به‌هیئت انسان در آمده‌اند همواره به‌مدد ابزارهایی که ساخته‌اند بر طبیعت بیرونی تاثیر نهاده‌اند . آنان با اصلاح این ابزارها تسلط خود را بر طبیعت تا آنجا بسط داده‌اند که در فصل نخست بدان اشاره شد . از زمان ظهور نخستین انسان‌ها ، شاید نیم‌میلیون سال

پیش، در مدتی برابر ۹۸ درصد از دوران زندگی نژادهای انسان، بهترین ابزارهای مورد استفاده، از سنگ ساخته می شد. به همین دلیل، نخستین مرحله در طبقه بندی باستان شناس با عنوان عصر سنگ یا به عبارت دقیق تر با عبارت عصر سنگ قدیم یا مرحله دیرینه سنگی مشخص می گردد. تسلط واقعی انسانها حتی بر همین یک ماده و پی بردن به این که چه ابزارهایی را می توان از این جسم ساخت و بهترین روشها برای ساختن آنها کدام است، بسیار بطئی بوده است.

اما انسانها احتمالاً پس از ۴۰۰۰۰۰ سال، ساختن چاقو و لیسه، قلم کده کاری، درفش، ساطور و دسته هاون را آموختند و به کمک آنها توانستند به کنده کاری بر روی چوب، استخوان، شاخ و عاج بپردازند. از این اجسام، آنها توانستند سوزن و تیر و کمان، زوبین، قلاب ماهی گیری و سرانجام سورتیه و چرخ پره دار بسازند. اما تمام زحمت لازم برای ساختن و به کار بردن این ابزارها با عضلات انسان بود و تمام خوراک مورد نیاز می بایست شکار یا گردآوری شود.

حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش، برخی از انسانها شروع به کشت گندم و سایر گیاهان و پرورش گوسفند و سایر حیوانات کردند. آنها با این کار، تدریجاً یکی از نیروهای طبیعت را مهار کردند، به تسلط خود در آوردند و از آن در جهت رفع نیازهایشان سود جستند. چون میش یا بذر گندم، مکانیسمی است زیست شیمیائی که در آن دوره با هدایت انسان برای تولید گوسفند بیشتر یا گندم بیشتر به کار گرفته شدند. مورخان دوران پیش از تاریخ، این مرحله را انقلاب نوسنگی می نامند. دام پروری و کشت گیاهان، در عصر سنگ، مرحله نوسنگی را تشکیل می دهند.

آنگاه حدود ۴۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، بعضی‌ها
 طریقه ذوب کردن مس و بالاخره ترکیب کردن آن با قلع یا
 فلزی دیگر را کشف کردند. این کشف، آغاز عصری دیگر در
 باستان‌شناسی است که عموماً "عصر مفرغ نامیده می‌شود. از فلز
 می‌شد ابزارهایی با دوام‌تر و انواع جدید آن نظیر آره را ساخت،
 وسیله‌ای که انسان‌ها با استفاده از آن می‌توانستند چرخ‌ها را
 ببرند و از چوب در آورند و دگل‌ها را محکم در کشتی‌ها نصب
 کنند. احتمالاً در طی این مدت گاو، الاغ یا حتی اسب را
 برای کشیدن خمش، گاری و ارابه جنگی، و باد را نیز برای
 به‌پیش راندن قایق‌های بادبانی رام کرده بودند. بعضی از
 کارهای سنگین حمل و نقل و کشت، بدینسان از دوش انسان
 برداشته شد و سرعت رفت و آمد فزونی گرفت. اما مس (و
 مخصوصاً مفرغ) همیشه خیلی گران و فلزی نسبتاً نایاب بود
 که غالباً می‌بایست از کوهستان‌های خشک در آن سوی دره-
 های حاصل‌خیز که برزگران برای سکونت خویش برگزیده بودند
 آورده شود.

با فاش شدن رمز ذوب کردن و کوبیدن آهن در حدود
 ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد که آغاز عصر آهن به‌شمار می‌رود،
 ابزار فلزی جای ابزار سنگی را گرفت و این کاری بود که مس
 با آن بهای گران‌ش و مفرغ گران‌تر از آن هرگز نمی‌توانست از
 عهده‌اش برآید. در جمع روزافزون و عظیم کارگرانی که به‌طرز
 کار با ابزارهای فلزی آشنا شده بودند، عده‌ای کارگر ماهر هم
 بودند که می‌توانستند ابزارهای تازه ابداع کنند. از حدود
 ششصد سال پیش از میلاد تا پنج سده بعد، شاهد پیدایش
 سیلی عظیم از ابزارهای نو منجمله انبر، قیچی، رنده، داس
 و بیل... هستیم تا اینکه در نخستین سال‌های پس از میلاد

مسیح جدیدترین ابزارهای دستی، شکل‌های ثابت خود را به دست می‌آورند. نکته مهم این که حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد، گاو و الاغ در آسیاها، روغن‌گیری‌ها و سنگ‌کوبی‌ها به‌کار گرفته شده بودند و ۱۰۰ سال بعد، احتمالاً " برای کشیدن ماشین- های آبیاری نیز از آنها استفاده می‌شده است. پیش از آغاز دوره پس از میلاد مسیح، انسان‌ها قدرت آب را برای به‌کار انداختن آسیاها مهار کرده بودند. استفاده از نیروی آب به ابداع چرخ‌دنده منجر گردید و این دستگاه نیز در ساعت‌هایی که با نیروی آب کار می‌کردند به‌کار گرفته شد. حرث‌قیل، قرقره و قلاب را برای بالا بردن بارهای سنگین و همچنین تلمبه فشاری را برای بالا کشیدن آب ابداع کردند.

چنین به نظر می‌رسد که عصری جدید در تولید نیروی آغاز گردیده بود، ولی آغاز این عصر، عملاً تا هزار سال بعد به تأخیر افتاد. تا ۱۱۰۰ سال پس از میلاد مسیح، از نیروی آب تقریباً به طرزی انحصاری فقط در آسیاها استفاده می‌شد و این استفاده نیز تا ۵۰۰ سال پس از میلاد مسیح بسیار به‌ندرت صورت می‌گرفت. اما برای همین منظور، در ایران ۷۰۰ سال و در نورماندی ۱۰۰۰ سال پس از میلاد مسیح آسیای بادی ساخته شد. سپس در اروپای سده‌های میانه از نیروی آب برای شستن پارچه‌های پشمی، مغز کردن دانه‌های سخت، کوبیدن سنگ‌های معدنی، دمیدن در کوره‌های بلند، سیم‌کشی و بالاخره برای ریسندهی استفاده می‌شد. در همان دوره، ساختمان چرخ ساعت به‌کلی تکامل یافت و تلمبه کامل مکشی ساخته شد. حتی در سده شانزدهم نیز چنین می‌نماید که بیشتر لوله تلمبه‌ها و همچنین بیشتر قسمت‌های آسیاهای بادی و آسیاهای آبی و دستگاه‌هایی که آنها به حرکت در می‌آوردند از چوب ساخته

می‌شده است. کورهء دستی که با آب کار می‌کرد، برای نخستین بار قالب‌گیری کردن و همچنین کوبیدن آهن را امکان‌پذیر ساخت و در سدهء شانزدهم ریختن توپ و سایر لوله‌های استوانه‌ای آغاز گردید.

این پیشرفت، راه را برای مرحله‌ای تازه در تکامل تکنولوژیک مبتنی بر بهره‌برداری از ذخایر حرارتی خورشید که در اعماق زمین نهفته است مانند زغال‌سنگ، گاز طبیعی و نفت باز کرد. عصر زغال‌سنگ با بهره‌برداری از سوخت معدنی به جای سوخت گیاهی در ذوب فلزات (حدود سال ۱۷۰۰ برای ذوب کردن آهن، در سال ۱۷۸۳ برای ریخته‌گری و در سال ۱۸۵۶ برای ساختن فولاد) و استفاده از بخار برای به‌حرکت درآوردن نخستین دستگاه‌های تلمبه‌ای در معادن (موتور نیوکومن^۱ در ۱۷۰۵ و موتور وات در ۱۷۲۰) و سپس در انواع گوناگون ماشین‌آلات کارخانه‌ها و سرانجام در لوکوموتیوها و کشتی‌های بخار آغاز می‌گردد. در این ضمن، ماشین‌های چوبی قدیم به ماشین‌های آهنی و فولادی تبدیل شدند و ماشین‌هایی تازه اختراع گردیدند که هرروز بر سرعت‌شان افزوده می‌شد. از آن پس دینام و موتور برق، مرحلهء دوم را و موتورهای درون‌سوز مرحلهء سوم را آغاز نهادند.

در سطرهای پیش به‌طرزی بسیار موجز توالی رویدادهای تاریخی را خلاصه کردیم. این توالی، منظم است نه فقط از آن جهت که رویدادها به‌ترتیب تاریخی وقوع‌شان ذکر گردیده‌اند بلکه منظم است مخصوصاً "بدان جهت که می‌توان مشاهده‌کرد که رویدادهای مذکور نه فقط درست به‌همین ترتیب یکی پس از دیگری رخ داده‌اند بلکه می‌بایست چنین نیز بشود. بساز منظم است از آن جهت که رویدادها نه فقط یکی پس از دیگری

رخ می‌دهند بلکه همگی به‌سمتی مشخص متمایلند و انگاره‌ای پدید می‌آورند.

مثلاً " واضح است که اختراع موتور بخار فقط پس از کشف طریقه ذوب و ریخته‌گری آهن، اختراع تلمبه آب و چرخ امکان‌پذیر بود. اولاً " استوانه‌های مفرغی که در تلمبه‌های فشاری رومیان به‌کار می‌رفت مطمئناً " خیلی گران تمام می‌شد ولی مانند تلمبه‌های چوبی سده‌های میانه برای کار با ماشین‌های نیوکومن و وات خیلی ضعیف نبود. در حقیقت یونانیان اسکندریه رویای ساختن وسائلی را که با بخار به‌حرکت در آید در سر داشتند اما نتیجه کارشان حتی اگر اندیشه ساختن یک پیستون برای نیروی محرک روزافزون بخار نیز به‌خاطرشان می‌رسید از ساختن اسباب‌بازی تجاوز نمی‌کرد. برای تولید حرارت لازم جهت ذوب کردن و قالب گرفتن آهن نیز یک کوره مکانیکی لازم بود تا ذوب و ریخته‌گری آهن را پس از اختراع چرخ آب‌گرد امکان‌پذیر سازد. چرخ آب‌گرد مسلماً " مستلزم وجود چرخ‌است، چرخ‌ی که در تمام موتورهای بخار مورد نیاز بود. والی آخر، هر اختراعی مشروط و تابع رویدادهای پیشین است. توالی، امری است ضرور و ضرورتش کاملاً " دریاقتنی است.

از طرف دیگر، در این ضرورت، هیچ چیز لاهوتی وجود ندارد و از خارج بر این روند تاریخی تحمیل نشده‌است. و این نظام را به‌طریق استقراء، نمی‌توان از اصول کلی حاکم بر توالی واقعی استنباط کرد. اگر به‌عنوان نظریه‌ای محض به این مسئله بنگریم دلیلی وجود ندارد که عصر استفاده از نیروی برق، مستقیماً " و بدون در میان آمدن عصر زغال‌سنگ و عصر بخار، از عصر تولید متکی بر نیروی آب سرچشمه نگرفته‌باشد. از لحاظ تاریخی چنین نبود و به‌راحتی می‌توان نشان داد که



تکامل صنعت فلزکاری

بالا: یک کارگاه آهنگری در یونان، سده ششم پیش از میلاد

پائین: فلزکاران مصری، سده چهارم پیش از میلاد

کشفیات الکتروشیمیایی که برای نخستین بار برق را به عنوان یک جریان معرفی کردند در واقع وابسته^۱ استخراج زغال سنگ و ذوب فلزات بودند و ماشین‌ها و کابل‌هایی که تولید و انتقال جریان برق را به مقیاسی اقتصادی امکان‌پذیر ساختند در واقع وابسته^۲ صنایعی بودند که از نیروی بخار استفاده می‌کردند.

اگر از بیرون به گذشته^۳ این روند بنگریم، خصوصیت جهت‌دار بودن آن را آشکارتر خواهیم دید. هر گامی، در حقیقت به‌گسترش تسلط منطقی انسان بر طبیعت بی‌روح منجر گردید و استقلال جامعه از محیط غیرانسانی را فزونی بخشید. اما اگر می‌پذیریم که پس از گذشت یکونیم میلیون سال توانسته‌ایم وجود جهتی را در یک روند تشخیص دهیم، بدان معنا نیست که این روند از نخست متوجه جهتی معین بوده است. با هیچ مجوزی نمی‌توان فرض کرد که تکنولوژی در امتداد ریل‌هایی از پیش آماده شده به‌سوی مقصدی معین و مقدر پیش تاخته است. بلکه برخلاف این، منطقا^۴ باید گفت که روند مزبور به‌خودی خود جهتش را تعیین کرده است و ریل‌هایی نیز قدم به‌قدم، دوشادوش پیشرفتش، کار گذارده شده‌اند. خصلت تاریخی هر روند، دقیقا^۵ در این است که عامل تعیین‌کننده^۶ اش همانا خود آن روند است.

ما پیشرفت تکنولوژی را به‌مثابه توالی منظم رویدادهای تاریخی نمایانندیم. بهتر است با توجهی بیشتر در این رویدادها مذاقه کنیم. در چنین صورتی هر رویداد را بس پیچیده خواهیم یافت. برجسته‌ترین جنبه در رویدادهایی که ذکرشان رفت اختراع یا کشف ابزار، ماشین یا روندی تازه بود. به‌منظر می‌رسد که این کار، کار یک مخترع بوده است. در واقع، اسامی برخی از آن‌ها دانسته است: آرکرایت^۷، داربی^۸، نیوکومن^۹، استیونسون^{۱۰}، وات و دیگران. کسانی که طریقه گداختن و تصفیه آهن، طریقه^{۱۱}

گداختن و قالب‌گیری مس را کشف کردند، کسانی که آسیای بادی، خراس، گاری چرخ‌دار، اره و تبر را اختراع کردند بی‌نام و نشان مانده‌اند.

فرض کنیم که این روند اختراع، کم و بیش همانند اختراع موتور بخار بود. و در هر موردی مستلزم ترکیب مجدد، ترتیب مجدد و تغییر دادن اجزائی است که مخترع از قبل با آن‌ها آشنائی داشته است. مطمئناً در تمام اختراعات تاریخی و احتمالاً در بیشتر اختراعات پیش از تاریخ نیز اختراع نه با دستکاری کردن تکه‌های اجسام بلکه با ترکیب مجدد نمادها در مغز صورت می‌گرفته است. منظورم از نمادها مخصوصاً "حروف رمز یا شکل‌های هندسی نیست که بر روی کاغذ ترسیم می‌شوند بلکه منظورم طرح‌ها یا تصاویر فیزیکی است که فقط در ذهن پدید می‌آیند، آن‌هم تصاویر اشیاء مادی که مخترع با آن‌ها مأنوس است.

این مأنوس بودن با تصاویر اشیاء مادی، از یک طرف از تجربه شخصی خود مخترع ناشی می‌شود و از طرف دیگر از تجربه متراکم و تفکیک شده نسل‌های پیشین که از طریق آثار مکتوب به دست او سپرده شده است. مثلاً "وات، هم با بخار و کتری آشنا بود و هم با سوپاپ تلمبه، و با نتایج آزمایش‌ها، کشفیات و اختراعات گذشته. او در واقع با موتوری که نیوکومن ساخته بود آشنائی داشت و کاری که می‌بایست انجام دهد این بود که دستگاه چگالنده و سایر آلات و اسباب مکانیکی را به آن بیفزاید. این‌ها مطمئناً پیشرفت‌هایی تعیین‌کننده و انقلابی بودند که عملاً "موتور جوی را به موتور بخار تبدیل کردند، ولی سهم خود وات در مقایسه با سرمایه اجتماعی که بدان کمک می‌کرد، یعنی در مقایسه با انبوه اختراعات و کشفیاتی

که جامعه از طریق آخرین پیشرفت‌های خود، از ذوب کردن آهن و ساختن انواع سوپاپ گرفته تا مهار کردن آتش و جوشاندن آب به‌مدد سنگ داغ در عصر سنگ قدیم در اختیار او قرار می‌داد، بسیار جزئی بود. این بدان معنا نیست که بخواهیم نقش نابغه را از ارزش بیندازیم. بلکه اختطاری است علیه آن نظریه خرافی که نابغه را همچون نوعی جعبه اسرار می‌نمایاند که از آسمان آمده است و برای این که چیزی را از هیچ بیافریند در فضای تهی دست اندر کار می‌شود. و این نظریه‌ای است که در بعضی از مکتب‌های تاریخی متداول است.

اختراع، در واقع یک جنبه یا یک عامل در رویداد تاریخی به‌شمار می‌رود. وات نه فقط می‌توانست مصالح، وسائل و نیروی کار لازم برای ساختن موتور بخار خویش را فراهم‌آورد بلکه از وجود بازار مصرف کالای خود نیز که در حقیقت برای برآوردن یکی از مبرم‌ترین نیازها روشی بهتر در زهکشی معدن‌ها طرح‌ریزی کرده بود اطمینان داشت. خلاصه این که او مطمئن بود که هر موتور مناسبی، در جامعه به‌کار گرفته خواهد شد. این مورد مصرف، در یک رویداد تاریخی، ضرورتی درست به اندازه اختراع دارد. اختراعی که کسی آن را به‌کار نمی‌گیرد یا اطلاعی از آن ندارد، به‌هیچ وجه یک رویداد تاریخی نیست. اگر ابزار یا روش جدید فقط به‌کارگاه یا غار مخترع محدود شود، از لحاظ تاریخی اهمیتی ندارد. بدون تردید در عصر حاضر این فرصت وجود دارد که بتوان نسخه‌های کتب را از بایگانی اداره ثبت اختراعات نجات داد، به‌آن‌ها جامعه عمل پوشاند و به‌کارشان بست. اما این اوضاع و احوال کاملاً "تازگی" دارد و در مورد گام‌های دشوار نخست در پیشرفت‌های تکنولوژی صدق نمی‌کند. فرض کنیم که یک فلزگر عصر مفرغ، آلبازی بهتر از

مس و قلع کشف کرده است. اگر او نتواند تعدادی شاگرد برای به‌کار بستن روش خویش تربیت کند و اگر مرتباً " برای کالاهای تولیدی‌اش خریدار پیدا نکند، کشفش همراه خودش به‌سوی مرگ خواهد رفت. بدینسان، این کشف را نمی‌توان کمکی به پیشرفت تکنولوژی تلقی کرد و چون این درست همان چیزی است که تاریخ‌دان به مطالعه‌اش می‌پردازد و باید چنین نیز کند، ارزش تاریخی‌اش صفر است.

هیچ‌ابزار یا روش کاری، به‌جز ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین—شان، تماماً" حاصل کار یک فرد نیست. تمام ابزارها عملاً" در جامعه ساخته و به‌کار گرفته می‌شوند. ما امروزه عادتاً "ابزار—هائی را می‌خریم که کسی دیگر ساخته است. حتی در مورد ابزارهای ساده، آهنی، کشیری از افراد، از معدنچیان که سنگ آهن استخراج می‌کنند گرفته تا دکاندار ابزار فروش، در ساختن و توزیع آن شرکت داشته‌اند و هر یک از اینها از پدران، استاد—کاران، سرکارگران یا مهندسان یاد گرفته است که کارهای مربوط به خویش را در میان انبوه کارهای پیچیده چگونه به‌انجام برساند. همین نکته با کمی تغییر، دربارهٔ عصر صنایع دستی، نخستین سال‌های عصر آهن، عصر مفرغ و حتی عصر سنگ صدق می‌کند. در عصر اخیر، بدون تردید تمام خانواده‌ها ابزار مورد نیازشان را خود می‌ساختند. اما از پدران خود آموخته بودند که این ابزارها را چگونه بسازند و چه شکلی به‌آن‌ها بدهند. هرگز به کسی اجازه نمی‌دادند که پیش خودش به‌این موضوع پی ببرد که با چه نوع و چه شکل سنگی می‌توان درخت را برید یا پوست حیوانی را کند. جامعه، اوبا تکیه بر تجربه، اندوخته و آزمایش‌های نسل‌های پیشین، ابزاری با شکل مناسب و روشی ثابت را برای ساختن چنین ابزاری تعیین کرده بود و این روش سنتی را به

نوآموزان نسل بعد تحویل می‌داد.

به‌همین طریق، ما نیز پیش خودمان مجبور نیستیم طرز کار کردن با یک پیچ‌گوشتی یا مته را کشف کنیم. این کارها را بیشتر از پدر و مادر، هم مدرسه‌ای‌ها یا از فروشندگانی که اتومبیل را از او خریده‌ایم می‌آموزیم. این نکته، بدون هیچ محدودیتی در مورد تمام عصرهای پیشین صادق است.

بنا بر این، هر ابزار و روش کاری، یک محصول اجتماعی است. برای این که یک اختراع به‌رویدادی تاریخی تبدیل شود، ابزاری که جدیداً اختراع شده است باید در جامعه‌ای به‌وسیله جمع سازمان‌یافته افرادی که بزرگ‌تر و پایدارتر از هر فرد واحد است پذیرفته شود. چنانچه دقیق‌تر بررسی کنیم، با دیگر جنبه‌های رویداد یا حدقل با شرایط لازم برای تبدیل یک اختراع به‌رویدادی تاریخی آشنا خواهیم شد. وات به‌تهیه مواد کار و نیروی کار لازم برای ساختن موتورهای بخار به‌وسیله یک نظام کاملاً مشخص اقتصادی برای توزیع محصولات و به‌کار واداشتن انسان‌ها مطمئن بود - نظامی که از قبل وجود نداشت، بلکه تدریجاً طی سده‌های شانزدهم و هفدهم در انگلستان پدیدار گردیده بود. بنا بر این، برای این که اختراع او را به‌مفهوم یک روند تاریخی بفهمیم باید این روابط تولیدی را در نظر داشته باشیم. بررسی دقیق‌تر، نشان می‌دهد که عوامل سیاسی، حقوقی و حتی عوامل دینی هم در این روابط دخالت داشته‌اند.

من تصویر پیشرفت‌های تکنولوژیک را به‌شکل توالی خطی رویدادها نمایانده‌ام. اما رویدادهای متعدد، فقط زمانی به صورت یک‌خط مستقیم به‌نظر خواهند آمد که به‌طرزی کاملاً انتزاعی، از فاصله‌ای بسیار دور به‌آن‌ها بنگریم. در واقع مسیر پیشرفت، بس نامنتظم به‌نظر می‌آید. جوامع مختلف، در زمان‌های مختلف

با سرعت‌های مختلف پیش رفته‌اند. موتور بخار برای نخستین بار در انگلستان و آن هم در زمانی اختراع و به‌کار گرفته شد که هیچ کشوری از مرز استفاده از نیروی آب و قدرت حیوان فراتر نرفته بود. استفاده از زغال‌سنگ در ذوب فلزات نیز در اوائل سدهٔ هجدهم در اروپای غربی آغاز گردید. در منطقهٔ کوه‌های اورال تا اواخر سدهٔ هجدهم نیز از زغال چوب برای گداختن آهن استفاده می‌شد، هر چند در حدود سال ۱۷۵۰ تولید چدن روسیه چهار برابر انگلستان بود. در آفریقا هنوز هم استفاده از زغال چوب برای ذوب کردن آهن متداول است.

پمپ آب برای نخستین بار در مانوفاکتورها (به‌جز آسیاها)ی اروپای مرکزی یعنی در آلمان و ایتالیای علیا که ماشین‌های مختلف در سده‌های پانزدهم و شانزدهم از آن جا به‌انگلستان راه یافته بود به‌کار گرفته شد. اما چرخ آبگرد را مطمئناً خود یونانی‌ها اختراع کردند و برای نخستین بار در شرق مدیترانه مورد استفاده قرار گرفت. در همین دوره و احتمالاً توسط همان مردم بود که خراس یعنی سلف چرخ آبگرد و ابزارهای جدید آهنی و لازم برای ساختن این گونه ماشین‌ها اختراع گردید. دوپست سال پس از این که صنعتگران یونان به‌آن ابزار پیشرفته مجهز شدند، صنعتگران مصری هنوز هم با وسائلی قدیمی که یک یا دو هزار سال قبل در عصر مفرغ اختراع کرده بودند کار می‌کردند. اما در آن زمان، تکنولوژی مصر درست به‌همان اندازه از تکنولوژی یونان جلوتر بود که در سال ۴۰۰ پیش از میلاد از آن عقب مانده بود. چرخ، در آثار باستان‌شناختی، برای نخستین بار در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد در حوزهٔ رود سند و دجله به‌ظهور می‌رسد و در آثار باستانی یونان و مصر فقط ۱۰۰۰ یا ۵۰۰ سال بعد می‌توان پیدایش آن را تشخیص

داد. اما زمانی که یونانی‌ها خراس را اختراع کردند، هنوز آلمان در عصرسنگ و بریتانیا در عصر مفرغ بود. برای تبیین این دگرگونی‌ها و تغییرات پی‌درپی، باید به‌رویدادهایی از نوع دیگر اشاره کنیم. مؤسسات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، دینی و جادویی، رسوم و اعتقادات، همچون عواملی بازدارنده و پیش‌برنده در نیروی ابداع و اختراع انسان مؤثر بوده‌اند. باید نشان دهیم که این نیروی ابداع و اختراع، چگونه ما را از ورای شرح و تفسیر به‌درون تاریخ با تمام پیچیدگی ارگانیکش هدایت می‌کند.

توضیحات

۱. Thomas Newcomen (۱۷۲۹-۱۶۶۳) انگلیسی، مهندس و مخترع نوعی موتور بخار که با فشار هوا کار می‌کرد و برای تخلیه آب معادن به کار می‌رفت.

۲. Sir Richard Arkwright (۱۷۹۲-۱۷۳۲) انگلیسی، کارشناس و صاحب صنایع بافندگی و مخترعی که نوآوری‌هایش در زمینه استفاده از نیروی آب برای به کار انداختن ماشین-آلات، به مراتب مهم‌تر از اختراعاتش است. او چندین ماشین بافندگی اختراع کرده است.

۳. Abraham Darby (۱۷۱۷-۱۶۷۸) انگلیسی، مبتکر طریقه ذوب آهن با استفاده از زغال کک که فاقد گوگرد است و آهن را ضایع نمی‌کند.

۴. George Stephenson (۱۸۴۸-۱۷۸۱) انگلیسی، مخترع اصلی لوکوموتیو.

فصل سوم

پیدایش سنت تاریخ‌نگاری

روند تکامل تکنولوژیک که طرحی از آن در فصل پیش نمایانده شد، به‌طرزی عینی برای مطالعه باستان‌شناس ثبت شده است. بخش اعظم آثار گذشته که در مجموعه‌های موزه‌ها طبقه‌بندی و نگهداری می‌شود ابزارهای تولیدی نیاکان و پیشینیان ما است. از آن جا که این ابزارها به‌ترتیب تاریخی طبقه‌بندی شده‌اند و با وجود فواصلی در مدارک مکتوب، پی بردن به تکامل تاریخی نیروهای تولیدی نسبتاً آسان می‌شود. اگر پیشرفت‌های تکنولوژیک باعث از میان رفتن مضمون تاریخ می‌گردید، تشخیص جهت و انگاره روند تاریخی بسیار آسان می‌شد. اما دیدیم که عملاً "روابط اقتصادی، سیاسی و جز آن باعث پیچیدگی و انحراف آن شده‌اند.

آثار و بقایای باستان‌شناختی، اطلاعاتی چندان‌مستقیم و روشن درباره شرایط کار و توزیع محصولات کار یا مؤسسات سیاسی و نظام‌های حقوقی مدافع این شرایط در اختیار ما قرار نمی‌دهد. ویرانه‌های کلیسای جامع سن‌استفن^۱ و تکه بوسیده عضای سلطنتی انگلیس^۲، فی‌نفسه، برای باستان‌شناس آینده، مدانی سسار گسترده برای توسل به حدس و گمان درباره ساخت

سیاسی و اقتصادی بریتانیا در سده بیستم باقی خواهد گذاشت . اگر نسل کنونی عتبه‌شناسان مجبور می‌شدند این‌گونه بقایا را بدون کمک احادیث مدون و شفاهی تفسیر کنند ، به‌ظن قوی ، وجود یک حکومت استبدادی پادشاهی را با نشانه‌های کاخ و عصای سلطنتی ، بردوش جمعیت بردگان و سرفها تأیید می‌کردند ! خوشبختانه هزاران سال است که مدارک باستان‌شناختی با مدارک مکتوب و احادیثی تکمیل می‌گردد و هر چه بیشتر به‌روشن شدن این موضوع‌ها کمک می‌کند .

با وجود این ، بسیاری از قبایل "عقب‌مانده" که تا همین اواخر در عصر سنگ به‌سر می‌بردند سنت‌هایی را حفظ کرده‌اند که به‌چندین نسل پیش باز می‌گردد . برجسته‌ترین موارد را می‌توان در نزد بومیان پولی‌نزی ساکن اقیانوس‌کبیر ، مخصوصاً "زلاند نو دید" در این جا خانواده‌های مائوری^۳ شجره‌نامه‌هایی را که شامل چندین سده می‌شود از پدر به‌پسر منتقل کرده‌اند . هر چند این شجره‌نامه‌ها با شرح موجوداتی کاملاً "تخیلی و آسمانی" شروع می‌شوند ، سایر قسمت‌های این فهرست گذشتگان ، با یکدیگر تطابق بسیار دارند و احتمالاً "می‌توان به‌صحت‌شان اعتماد کرد . گاهی به‌کارهای نیاگان و بخصوص به‌مسافرت‌های بزرگ دریایی که در طی آن مائوری‌ها از جزیرهء تاهیتی به‌زلاند نو آمده‌اند اشاره می‌شود . این بدان سبب است که مقام انسان در جامعه ، تا اندازه‌ای از مقامی ناشی می‌شود که نیاگان او در کشتی‌حامل خویش داشتند .

ملت‌هایی که از لحاظ تکنولوژیک پیشرفته‌تر بودند این گونه احادیث شفاهی را با مدارک کتبی تکمیل کرده‌اند و این مدارک را به‌جای احادیث شفاهی نشانده‌اند . مصری‌های کنارهء نیل و سومری‌های دلتای دجله و فرات (بین‌النهرین جنوبی)

حدود ۵۰۰۰ سال پیش، شیوه‌های نوشتن و ثبت رویدادها را با علامت‌های قراردادی (پذیرفته شده) بر روی سنگ، خاک رس یا پاپيروس ابداع کرده بودند. پس از هزار و پانصدسال، این شیوه‌ها در بیشتر قسمت‌های آسیای صغیر، جزیره کرت و چین اقتباس گردید یا شیوه‌هایی دیگر ابداع شد. آنگاه پس از ۱۵۰۰ پیش از میلاد، فنیقی‌های سامی‌نژاد سوریه، الفبائی ساده‌تر برای نوشتن ابداع کردند که در اصل مشابه الفبای امروزی ما بود.

در آخرین هزاره پیش از میلاد، خط الفبائی از طریق سامی‌ها به کارتاژ و مهاجرنشین‌های آن در شمال آفریقا و غرب مدیترانه، جنوب عربستان و دیگر نواحی خاور نزدیک برده شد، در حالی که یونانی‌ها و ملت‌های ایران و هند نیز آن را گرفته تغییراتی در آن به‌وجود آوردند. مهاجرنشینان یونانی، شکل‌هایی از الفبای خود را به سواحل دریای سیاه، ایتالیا و جنوب فرانسه بردند. در ایتالیا، الفباهای یونانی با تغییراتی مناسب توسط اتروسک‌ها^۴ و رومی‌ها اقتباس گردید و شکلی از همین الفبا یعنی الفبای لاتین، در نخستین سده‌های پس از میلاد مسیح، اول بار از طریق امپراتوری روم و سپس از طریق هیأت‌های مبلغین مسیحی از مرزهای پیشین خود در میان قبایل وحشی سلت و تیوتونیک در خارج منتشر گردید. به همین طریق، شکل‌هایی از الفبای یونانی توسط هیأت‌های مبلغین کلیسای شرقی در بیزانس (استانبول)، به مناطق مسکونی ملت‌های اسلاوونیک روسیه و شبه جزیره بالکان راه یافت. حتی پیش از این، هیأت‌های مبلغین بودائی، الفبای هندی را به میان بسیاری از ملت‌های آسیای میانه و آسیای جنوب شرقی برده بودند و دستگاه‌های الفبای مبتنی بر نمادهای چینیان نیز در کره و ژاپن به کار گرفته

شده بود.

البته هدف اصلی هر دستگاه نوشتار، ثبت گزارش‌های دقیق دربارهٔ اشیاء و موضوع‌هایی است که نه فقط برای فرد نگارنده اهمیت دارند، بلکه برای دوستان و جانشینان او نیز چنین است. جای شگفتی نیست که مخصوصاً نخستین اسناد مکتوب در بین‌النهرین و احتمالاً در مناطق دیگر، به شکل گزارش و قرارداد بود. در درجهٔ دوم متن‌های دینی دیده می‌شود، زیرا ملت‌های اولیه چنین می‌پنداشتند که اثر بخشی دعاها و طلسم‌ها به تکرار صحیح قواعدی رمزی بستگی دارد که گویا غیب‌گویان از آن با حیر بودند یا در عمل، موثر واقع می‌شد. به دنبال این مقدمات، متن‌های علمی که حاوی فرمول‌های ریاضی، معاینات پزشکی و غیره، رسالات، قوانین، حتی شعرها و داستان‌های خیالی است می‌آید و پس از این‌ها نخستین متن‌های تاریخی به معنای محدود کلمه دیده می‌شود که در آغاز، وقفنامه‌ها یا سنگ‌نوشته‌های گورهای بود که به طرز جادویی برای جاوید ساختن دست‌آوردهای مزبور طرح شده بودند و بلافاصله به دنبال این متن‌ها سالنامه‌ها را می‌بینیم. البته تمام مدارک مکتوب، حاوی اطلاعاتی برای تاریخ می‌باشد. اسناد تجاری، از صورت حساب‌های معبد سومری در هزارهٔ سوم پیش از میلاد گرفته تا صورت حساب‌های رهبانگاه‌ها و املاک تیولی سده‌های میانه و صورت حساب‌های تراست‌ها و راه‌آهن‌ها حاوی مطمئن‌ترین اطلاعات دربارهٔ اوضاع اقتصادی و روابط تولیدی هستند. کتابخانه‌های بزرگ الواح دینی و جادویی، پاپیروس‌ها، کاغذهای پوستی و کتاب‌هایی که قرون متمادی نگهداری شده‌اند نه تنها مدارک اصلی تکامل عقاید مذهبی و فلسفی‌اند بلکه چشم‌اندازهایی روشن برای شناخت اوضاع و

احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به‌شمار می‌روند. مثلاً "یگانه منبع معاصر برای نخستین دوران تاریخ چین، سئوالاتی است که برای معابد طرح می‌شده که در آن‌ها نه فقط از پادشاهان و نبردهایشان نام برده می‌شود بلکه تعداد انسان‌هایی را که برای توفیق در فلان مورد معین باید قربانی شوند نیز از این معابد می‌پرسیده‌اند.

اما با این که بیشتر مدارک مکتوب را می‌توان جزو منابع تاریخ به‌شمار آورد، بعضی از این‌ها آشکارا تاریخچه یا گزارش‌هایی دربارهٔ چیزهای یادداشت‌کردنی و رویدادهایی هستند که جامعه برای آن‌ها ارزش به‌یادگار نگهداشتن قائل بوده است. تدریجاً بر بنیان این تاریخچه‌ها و گزارش‌ها، سنت تاریخ‌نگاری قوام گرفته است. تمام مدارک مزبور، به‌ناگزیر دارای برخی ویژگی‌های مشترکند.

خواندن و نوشتن، تا همین اواخر جزو "اسرار"ی بود که فقط اقلیت محارم هر جامعه‌ای بر آن وقوف داشت. در واقع در روسیه پیش از انقلاب و در چین و هند امروز، اکثریت عظیم مردم بی‌سواد بودند و هستند. این در وهلهٔ نخست اجتناب‌ناپذیر بود. نخستین الفباهایی که اختراع شد - الفبای سومری و به‌دنبال آن خط میخی بابلی‌ها، هیروگلیف مصری‌ها و نمادهای چینی‌ها - بی‌نهایت پیچیده و یادگرفتن‌شان بسیار دشوار بود. دورهٔ شاگردی برای آموختن فن کاربرد این حروف نیز در مقایسه با پیشهٔ زرگری و پیکرتراشی، طولانی‌تر بود. بدینسان، آنانی که می‌توانستند بخوانند و بنویسند یعنی منشیان و کاتبان، طبقهٔ خاص متخصصین این رشته را تشکیل دادند. به‌نظر چنین می‌رسد که الفبای سومری، در بین‌النهرین توسط کاهنان اختراع شده است و کاهنان در تمام تمدن‌های باستانی،

معمولا" مانند اروپای سده‌های میانه، با سواد بودند. فقط چند طبقه انگشت‌شمار، به‌ویژه پزشکان و مشاوران و کارمندان اداری، نوشتن را با حرفه‌های مشخص خویش درآمیختند.

همزمان با به‌کار گرفتن خط الفبائی، بیشتر موانع موجود در راه با سواد شدن، از میان برداشته شد. هنوز هم برای بسیاری از مردم، انگیزه‌ای وجود نداشت که آنان را به‌فرا گرفتن این فن تشویق کند. البته بازرگانان و سرمایه‌داران، به‌جای این که مانند گذشته کاملا" وابسته کاتبان مزدور یا برده باشند، خودشان نگهداری حساب‌ها و خواندن نامه‌ها را آموختند. اما به‌طور کلی، مطلب برای خواندن چندان زیاد نبود، کتاب‌ها را با زحمت‌های زیاد بر روی پاپیروس گرانبها و کاغذ پوستی که از آن هم گرانتر بود می‌نوشتند و قیمت آن‌ها چندان گران بود که هر کسی از عهده خریدشان بر نمی‌آمد و فقط در بعضی از حرفه‌ها عملا" به‌کار می‌آمد. با این که درصد با سوادی در میان شهرنشینان دنیای یونان و روم بسیار زیاد و تکامل همه جانبه بازرگانی، امور مالی و حقوقی مستلزم تکثیر اسنادخطی بود، قسمت اعظم جمعیت روستاها که اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند بی‌سواد بودند.

در اروپای مسیحی، با وجود پذیرش تورات و انجیل به‌عنوان کتاب مقدس، سواد عملا" به‌کلیسا محدود می‌شد. مثلا" در انگلستان فقط پس از اصلاح دین بود که تشخیص بین "کاتب" به‌معنای روحانی با "کاتب" به‌معنای کسی که با برهم‌افزودن کلمات در "مراسم انتصاب کشیشان" می‌توانست چیزی بنویسد امکان‌پذیر گردید. در دنیای اسلامی، با این که قرائت قرآن از وظایف موءمنان و استنساخ آن عملی شایسته به‌شمار می‌رفت، چندان تفاوتی با وضع پیشین دیده نمی‌شد. در واقع، فضیلتی

که به‌عمل فیزیکی نسخه‌برداری از کتب مقدس نسبت داده می‌شد، مانع دست یافتن به‌چاپ گردید. اما اختراع چاپ پس از سال ۱۵۰۰ میلادی، تدریجاً باعث ارزانی کتاب شد و بدینسان انگیزه‌ای به‌وجود آورد تا صنعتگران و حتی کشتگران، خواندن را بیاموزند. نویسندگان وقایع نامه‌ها و تاریخچه‌ها که از این گونه محافل محدود و نوشتن برای جماعتی چنین محدود خارج شده بودند طبیعتاً "فقط آن چیزی را فراموش‌نشدنی می‌پنداشتند که برای خودشان و برای آن قشرهایی از جامعه که اینان پیوندی نزدیک با آن‌ها داشتند جالب می‌نمود.

تمام جوامعی که سواد در آن‌ها راه یافته بود نیز عملاً "جوامعی طبقاتی بودند و به طبقات حاکم و گروه‌های زیردست تقسیم می‌شدند. کهن‌ترین جوامع سوادآموخته مصر، خاور - نزدیک و چین، حکومت‌های استبدادی یا حکومت‌های خداسالاری بودند. یک پادشاه آسمانی که در راس طبقه اشراف و زمین‌داران بزرگ بود و انبوهی از کاهنان صاحب امتیاز نیز از او حمایت می‌کردند، بر توده‌های عظیم مستاجران نیمه‌آزاد، سرف‌ها و برتک و توک صنعتگران و بازرگانان حکومت می‌راند. در عصر آهن مدیترانه، حکومت غالباً "جمهوری و طبقه حاکم نیز اساساً "بزرگ‌تر بود و از "اشراف" زمین‌دار و مرفه، حکومت بازرگانان، برده‌داران و سرمایه‌داران، یا حتی دموکراسی‌هایی که در آن صنعتگران و مالکان کوچک نیز نقشی در حکومت داشتند تشکیل می‌شد. با این حال حتی در حکومت دموکراسی، شاید مردان آزاد در مقابل زنان آزاد، بیگانگان و بردگان مقیم در آن کشور، در اقلیت بودند. در اروپای سده‌های میانه، پادشاه و زمین‌داران فئودالش، منجمله بسیاری از بزرگان کلیسا و موسسات وابسته به‌صومعه‌ها نیز به‌همین طریق

در نقطهء مقابل دهقانان وابسته و صنعتگران و شهرنشینان قرار داشتند.

اینان سرانجام، در انقلاب با شکوه سال ۱۶۸۸ توسط اشراف زمیندار جذب شدند یا آن را در خود جذب کردند و یا بجای آن نشستند، مانند آنچه در انقلاب فرانسه رخ داد. اما با این که طبقات حاکم بدین وسیله تغییر یافتند و بزرگتر شدند، زمینداران و سرمایه‌داران و صاحبان صنایع همچنان به اتکای تملک انحصاری زمین، معادن و وسائل تولید به‌عنوان طبقهء حاکم باقی مانده‌اند و در مقابل آن‌ها پرولتاریا که نه صاحب زمین است نه صاحب مواد خام و نه ابزار کار، باید نیروی کار خود را در برابر دریافت دستمزد به‌آن‌ان که مالک این وسائل و امکانات هستند بفروشد.

در جوامع طبقاتی، با سوادان یا کاتبان یعنی اقلیتی که می‌توانند بخوانند و بنویسند تقریباً "همیشه به طبقهء حاکم متعلق بوده یا با آن یکی بوده‌اند. نخستین کاتبان سومری از جمع کاهنان معابد و خادمان خدای شهر، که او نیز بزرگ‌ترین زمیندار هر دولت‌شهر به‌شمار می‌رفت، برخاستند. پادشاه هر شهر، ظاهراً "نخست به‌عنوان کاهن اعظم یا نمایندهء خدا در روی زمین، به‌این مسند می‌رسید. اگر بعدها افراد عادی را نیز مانند کاتبان تربیت می‌کردند، آن‌ها نیز به‌سان خادمان صاحب امتیاز پادشاه یا اشراف او عمل می‌کردند. در مصر که فرعون را عملاً "خدا می‌دانستند، کاتبان، ماموران رسمی خود وی یا ماموران اشراف زیر دست او بودند. آن‌ها با این که همیشه وابستهء این حکمروایان بزرگ بودند، نسبت به توده‌های دهقانان و صنعتگران در یک موضع قرار داشتند. پدری ضمن اندرز به فرزند نوآموز خویش می‌گوید: "کاتب از هر گونه کار

یدی معاف است، اوست که فرمان می‌دهد." کاتبان سده‌های میانه نیز همان وضع کاتبان سومری را داشتند زیرا همگی "کاتبانی در سلسله‌مراتب روحانی" بودند و کلیسایی که این سلسله‌مراتب را اعطا می‌کرد بزرگ‌ترین و ثروتمندترین زمین‌دار فئودال و پشتیبان بی‌شائبه نظام مستقر به‌شمار می‌رفت. در جمهوری‌های قدیم یا در دموکراسی بورژوازی، در یونان و امپراتوری روم حتی بردگان هم غالباً می‌توانستند بخوانند و بنویسند. اما مؤلفان تاریخچه‌ها عموماً از میان شهروندان مخصوصاً از شهروندان مرفه بودند. در هر حال، آن‌ها برای حامیانی می‌نوشتند که ثروت کافی برای خرید کتاب‌هایشان داشتند و یا به‌طرقی دیگر پاداش داستان‌سرایان آن‌ها را می‌دادند. حتی در بریتانیای معاصر که سواد جنبه عمومی دارد بازار اصلی کتب تاریخی را طبقه حاکم و وابستگان و مقلدان مورد لطف آن در طبقه متوسط به‌وجود آورده‌اند. بنابراین، ناشران بیشتر به‌انتشار تاریخ‌هایی علاقه‌مندند که از نظر طبقه حاکم جالب توجه باشد.

اکنون هیچ وقایع‌نگار یا تاریخ‌نگاری نمی‌تواند درصد ثابت تمام رویدادها برآید. از میان انبوه رویدادها او باید رویدادی را برگزیند که به‌نظرش مهم‌تر می‌رسد. گزینش او تا اندازه‌ای بسیار محدود تابع تمایلات فردی او است اما بر روی هم از سنت‌ها و منافع اجتماعی ناشی می‌گردد. در واقع، بجز یادداشت‌ها و سفرنامه‌های شخصی، معیار رویداد فراموش‌نشده، معیاری است اجتماعی که منافع مشترک کل جامعه، یا به‌عبارت دقیق‌تر طبقه حاکم هر جامعه آن را تعیین می‌کند.

به‌دیگر سخن، مورخ تا آن‌جا که احکام خود را در روایت خود دخالت می‌دهد، معیار ارزش، به‌وسیله جامعه تعیین

خواهد شد. اگر توقع داشته باشیم که تاریخ از تعصب مبرا باشد کاملاً" در اشتباه خواهیم بود. نویسنده چاره‌ای ندارد جز این که تحت تاثیر منافع و پیشداوری‌های جامعه، طبقه، ملت یا کلیسائی باشد که بدان منعلق است. یکی از کاهنان اولیه^۵ لاگاش که شرح شکست شهر خود به دست رقیبش اوما^۶ را نوشته است این حادثه را به شکل یک تجاوز بی‌جهت و توجیه‌ناپذیر توسط دشمن توصیف می‌کند. وقایع‌نگاران مصری، بابلی و آشوری و تمام جانشینان آن‌ها جنگ‌ها و فتوحات را از نظرگاهی صرفاً ناسیونالیستی مجسم می‌کنند. تاریخ آشور که انهدام بی‌رحمانه^۷ شوش و قتل‌عام عیلامی‌ها را به‌عنوان گوشمالی یاغیان در برابر آشور خدای ملت توصیف می‌کند، فقط بیان آشکار آن چیزی است که سبلی^۷ در کتاب گسترش انگلستان با دقتی بیشتر مطرح می‌کند. حتی وقتی که نویسنده‌ای می‌کوشد خود را از این‌گونه پیشداوری‌ها برهاند و "آن‌سوی مطلب" را بگوید غالباً^۸ به احساسات صرف گرفتار می‌شود. تاسیتوس^۸ ضمن توصیف فتح اسکاتلند به دست رومی‌ها وضع بریتون‌ها^۹ را آشکارا با بی‌طرفی مجسم می‌کند اما بدون کمترین شناخت نسبت به اوضاع و احوال واقعی حاکم بر قبایل بربر شمال، آنچنان که باستان‌شناسی پیش از تاریخ و مطالعه تطبیقی ادبیات سلت‌ها نشان می‌دهد. عوامل پیشین، همواره گزینش رویدادهای فراموش‌نشده‌ی توسط تاریخ‌دان را محدود می‌کنند اما نتیجه‌ای متغیر دارند؛ زیرا همراه با دگرگون شدن طبقات حاکم، منافع آنان نیز دگرگون می‌شود. از سوی دیگر، این گزینش تحت تاثیر سنت تاریخ‌نگاری نیز هست. بانکداران و کارخانه‌داران آمریکا و اروپای غربی، آنچنان که از مطالعه دقیق آخرین کتاب‌های تاریخ برمی‌آید، به هیچ وجه شیفته و مجذوب جنگ نیستند. اما مورخان حرفه‌ای

از اربابان خویش آموخته‌اند که جنگ باید جزو مضامین اصلی تاریخ باشد و بدینسان تقریبا "توانسته‌اند حامیان خجل خود را به‌مدل توجه به‌این اندیشه ترغیب کنند. اما مبتکرترین و موفق‌ترین حامی این مورخان، یعنی هنری فورده^{۱۰} از جنان‌شجاعتی برخوردار بود که بگوید "تاریخ یعنی لاف‌گراف".

این سنت، سابقه‌ای کهن‌تر از پیدایش خط دارد. زیرا همچنان که پیش‌تر متذکر شدیم، بربرهای بی‌سواد و حتی وحشیان از رویدادهایی که فراموش‌نشده‌ای می‌پنداشتند، مدارکی نگه‌می‌داشتند. در میان سرخ‌پوستان بومی آمریکا جنگ‌ها، پیمان‌ها، مخصوصا "شکارهای موفقیت‌آمیز، قحطی، و جشن‌های بزرگ از جمله رویدادهای ثبت‌کردنی به‌شمار می‌روند. این‌گونه مدارک برای افراد، ارزشی عملی دارند. حیثیت یکی در اثر دل‌آوری‌های سیاکانش در دنبال کردن شکار، در جنگ و در جادو، بالا می‌رود. در میان افراد قبیله کواکی‌یوتل^{۱۱} در کلمبیای بریتانیا که حیثیت افراد را از نمایش سخاوتشان در جشن‌هایی که به‌همین منظور برگزار می‌شود می‌توان دید، یکی از گماشتگان یک‌رئیس جاه‌طلب قبیله موظف است هدایایی را که او دریافت کرده و هدایایی را که در عوض داده است به‌یاد بیاورد. گذشته از این، داستان‌های مربوط به‌کارهای بزرگ و معجزات، حتی موقعی که فاقد یک چنین جالبیت شخصی باشند، غالبا" در میان عموم مردم به‌گوش می‌رسد.

اما هنگامی که خطی در کار نباشد، نظم‌پردازی، کمکی است به‌حفاظت. عواملی که موجب آفرینش اشعار پهلوانی، حماسه‌ها و داستان‌های توده‌ای می‌گردند از این جمله‌اند. این‌گونه سنت‌های شعری که شفاها" انتقال می‌یابند از عوامل رقابت‌آمیز که تا حدی باعث دقیق‌تر شناخته شدن شجره‌نامه‌های قبایل پولی‌نزی

می‌گردند مرا هستند. در واقع برای ارضاء غرور یک حامی و افزودن بر هیجان شنونده، اغراق‌گوئی تشویق می‌شود. با این حال، عناصر داستان‌های توده‌ای و حماسی در بیشتر تاریخچه‌های اولیه دیده می‌شود. سرود دیوره^{۱۲} و بسیاری از عبارات سفر داوران^{۱۳} نمونه‌هایی از این قبیل‌اند.

انسان‌های اولیه و بربرها برای تبیین علل و سرچشمه‌های رسوم، شعائر و نهادها، منشاء قبیله و "جهان" تا آن‌جا که تصویری از جهان داشته باشند به شرح و تعریف اسطوره می‌پردازند. شکل وقایع نامه‌های مربوط به رویدادهایی را که هزاران سال پیش رخ داده است چنین فرض کنید اما بازگران این رویدادها خدایان، حیوان‌ها یا موجوداتی افسانه‌ای هستند. منشاء اسطوره‌ها همیشه از مسائلی بوده که بحث‌های فراوان برانگیخته است اما از نظرگاه علمی، تمام آن‌ها را باید در شمار افسانه آورد. با این حال، اسطوره‌ها بیشتر در تاریخچه‌های اولیه به چشم می‌خورند. نخستین کتاب‌های عهدعتیق مخصوصاً "از نظر اسطوره‌هایی مانند داستان آفرینش، افسانه نوح و برج بابل، غنی‌اند.

پس از اختراع خط در بین‌النهرین، پادشاهان تدریجاً "به‌ثبت کارهای خیراتی، کارهای عمومی و پیروزی‌هایشان در جنگ‌ها بر روی اشیاء موقوف یا بر پایه‌های معابد دست زدند تا آن‌ها را به طرز حادوئی در برابر دیدگان خدایان محفوظ نگهدارد و بدینسان ادامه لطف ایشان را موجب گردد. (البته فرض بر این بوده که پادشاه به‌هنگام جنگ، به‌امر خداوند عمل کند، در حالی که پیمان‌ها را نه به‌نام پادشاهان و کشورهای ستیزنده، بلکه به‌نام خدایان منعقد کرده‌اند.) این کتیبه‌های سلطنتی، در گذشته، مدرکی برای تاریخ و برای تعیین معیار رویداد فراموش‌نشده‌ی به‌شمار می‌رفتند و پس از گذشت هزار و

چند سال، به تاریخچه‌های منظم هر حکومت تبدیل گردیدند. پادشاهان آشور و بابل در این کتیبه‌ها مفرورانه از معابدی که ساخته‌اند، از کارهای عمومی که فرمان به اجرای‌شان داده‌اند و مخصوصاً "از پیروزی‌هایی که در جنگ‌ها به دست آورده‌اند به ترتیب تاریخی نام می‌برند.

اما مدت‌ها پیش از آن، نوعی "تاریخ جهان" به شکل وقایع‌نامه به وجود آمده و مکمل تاریخچه‌های تک‌تک سلاطین و سلسله‌ها گردیده بود. نخستین نمونه^۶ موجود این نوع تاریخ جهان، نامنامه^۷ پادشاهان سومر است که در اصل به وسیله^۸ یک کاتب ناشناخته در حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد تدوین شده است. این نامنامه با اسطوره^۹ آفرینش شروع می‌شود و به گونه‌ای است که به اسطوره‌هایی که در سفر تگویی^{۱۰} اول و دوم تکرار شده است شباهت فراوان دارد. به دنبال آن، فهرستی از پادشاهان پیش از توفان نوح، و پس از آن داستان توفان آمده که باز هم به افسانه‌های انجیل و تورات شباهت دارد. آنگاه فهرستی پیش پا افتاده‌تر از این حاوی اسامی پادشاهان چندین سلسله می‌آید که گویا به ترتیب بر تمام شهرهای بین‌النهرین جنوبی (بعدها بابل) حکمرانی کرده‌اند. مدت پادشاهی هر پادشاه مشخص شده و استثنائاً^{۱۱} جزئیاتی از زندگی آنان ذکر شده است.

احتمالاً^{۱۲} قسمت اول، اسطوره^{۱۳} محض است؛ بیشتر قسمت‌های بعد، صرف‌نظر از چند مورد که از حماسه‌ها گرفته شده، گویا بر منابعی معتبر بنیان گرفته است. بررسی قسمت‌های بعد، کاری است که به زحمتش می‌ارزد، هر چند آن‌ها باقی نمانده‌اند و باید به استنباط دست زد. برای ما دانسته نیست که آیا سومری‌های باستان نیز مانند ما تاریخ‌شان را از عصری

معین شروع کرده‌اند یا نه. این کار برای نخستین بار در دورهٔ امپراتوری نوین بابل یعنی از زمانی آغاز گردید که جلوس نبونید به تخت سلطنت در سال ۷۴۷ پیش از میلاد، مبدائی گردید که تمام رویدادهای بعدی اسپراتوری را براساس آن تاریخ‌گذاری کردند. در هر شهر سومری، رسم این بود که هر سال را با یک رویداد مهم نام‌گذاری می‌کردند. مثلا "سالی که در آن معبد حدای A ساخته شد": "سال حفر کانال F": "سالی که سلطان X شهر Y را شکست داد"، برای تجسم رویدادهای فراموش‌نشدنی ذکر شده است. قراردادهای با افزودن اسم سال مربوط به آن، تاریخ‌گذاری می‌کردند. به احتمال قوی یک روش دیگر نیز به‌کار گرفته می‌شد. اسناد را شاید مانند قوانین پارلمانی ما مثلا "با عنوان "...مین سال سلطنت N شاه" تاریخ‌گذاری می‌کردند.

در مورد هر رویدادی، همراه با افزایش اجاره‌ها و وام‌ها، تدوین فهرست سال‌ها به‌ترتیبی منظم برای کارهای بازرگانی ضرورت یافت تا بدین طریق بتوانند سود حاصل را محاسبه کنند. از آن‌جا که هر شهری در اصل دارای شاهان مختلف و اسامی مختلف برای سال‌ها بود، هنگامی که داد و ستد بین شهروندان کشورهای مختلف رواج یافت، تطبیق جدول‌های متعدد محلی ضروری شد. این درست همان چیزی است که نامنامهٔ پادشاهان در اختیار ما قرار می‌دهد. شاید اولین جدول هم نبوده باشد ولی به‌هر حال کاملا "اشباه‌آمیر است. اما انگیزه‌های عملی و الهام‌بخش این گونه وقایع‌نگاری را روشن می‌کند، هر چند در فصل چهارم خواهیم دید که خود نویسنده نیز صاحب نظریه‌ای بوده است.

در این ضمن تاریخ‌نگاری در مصر، تقریبا "با ویژگی‌هایی

مشابه این، از میان تاریخچه‌های سلطنتی و کتیبه‌های روی گورها که برای جاودانه ساختن کارهای فراموش‌نشده‌ی مردگان درست می‌کردند سر بر آورد و تکامل یافت. دیگر ملت‌های شرقی، همزمان با به‌کار گرفتن خط و تشکیل‌شان به‌عنوان کشورهای متمدن، تدریجاً "به‌نگهداشتن تاریخچه‌ها و وقایع‌نامه‌هایی پرداختند که از لحاظ شکل و مضمون مشابه وقایع‌نامه‌های بابلی و مصری بود و تا اندازه‌ای هم از آن‌ها الهام می‌گرفتند. تاثیر بابل به ویژه اهمیتی بیشتر داشت زیرا بیشتر کشورهای شرقی الفبای بابل را اتخاذ کردند و بیشتر آن‌ها نیز در وهله اول کاتبان بابلی را برای نوشتن این خط‌استخدام کرده به‌کشور خود بردند. بدون تردید در پادشاهی‌های یهودا و اسرائیل، مدارکی این چنین را نگه‌میداشتند. شاید همین‌ها منبعی عظیم بودند که کتاب‌های تاریخی عهد عتیق براساس آن‌ها نوشته شد. کاهنانی که ویراستار این کتاب‌ها بودند اسطوره‌ها، قطعاتی از نظم حماسی یا خلاصه‌ی منثور این قطعات و شجره‌نامه‌هایی را در سال ۵۰۰ بعد از میلاد بدان‌ها افزودند که احتمالاً "مانند زلاند نو بر پایه‌های محکم سنت استوار است. نفوذ مکتب وقایع‌نامه‌نگاری سومر و بابل در ترتیب و گزینش چیزهای یادداشت‌کردنی، همراه با تاکید بر جنگ‌ها و پیکارها، کارهای پادشاهان و کاهنان اعظم و مراسم دینی مشهود است، هر چند این موضوعات اخیر با تفصیلی بیشتر و از جنبه‌ای تعلیمی‌تر از دیگر وقایع‌نامه‌های شرقی‌مورد بحث قرار گرفته‌اند. بدینسان، نوشته‌های تاریخی شرق‌باستان از طریق تورات و انجیل به‌یکی از عوامل مؤثر در تاریخ‌نگاری اروپا تبدیل شد زیرا عهد عتیق، یکی از دو الگوی تاریخ‌دانان مسیحی بود.

جریان الهام‌بخش بعدی از سوی تاریخ‌دانان کلاسیک

یونان و اخلاف رومی آنان سرچشمه می‌گیرد. سنت تاریخی یونان نیز از طریق اشعار بزرگ حماسی که به هومر نسبت داده می‌شود به عصر مفرغ بازمی‌گردد، عصری که در مقایسه با شرق، بسیار ابتدائی است زیرا در این عصر، روسای قبایل یا پادشاهان کوچک، با این که جنبه‌ای "خدائی" داشتند فقط بر قلمروهای کوچک فرمان می‌راندند که به ندرت می‌شد عنوان شهر بدان‌ها داد. سرودهایی که در ستایش کارهای جنگی و ماجراهای سفرهای این پادشاهان کوچک سروده شده بود شفاها "انتقال می‌یافت، غنی می‌شد و به دست چندین نسل از رامشگرانی که این سرودها را نخست در دربارهای شاهزادگان عصر مفرغ و سپس در میهمانی‌های اشراف عصر آهن و سرانجام در جمع مردم عادی شهر-های صنعتی و بازرگانی ترنم می‌کردند، شاخ و برگ می‌گرفت. طبعاً اشعاری که بدینسان تصنیف و منتقل گردیده باشند از لحاظ دقت تاریخی، اعتباری بیش از یک داستان خیالی ندارند، اما بسیاری از یونانی‌ها به اشعار هومر قطع نظر از رویدادهای فوق طبیعی‌شان به عنوان تاریخ می‌نگرند. و این اشعار، سرمشقی شدند برای نویسندگان بعد زیرا اینان دریافتند که تاریخ را باید به صورت روایتی پیوسته و با نوعی گرایش به شکل هنری و تا حدی به صورت راهنمای آن مسائلی ارائه کرد که باید به خاطر سپرده شوند. اما تاریخ‌دانان یونان، برای طبقه‌بندی حاکم جدید، بازرگانان، صنعتگران، ملوانان، سربازان و کارگرانی می‌نوشتند که منافعی وسیع‌تر و مغایر با منافع قبیله‌بربرها یا دربار یک پادشاه مستبد داشتند.

سازمان اجتماعی، دیگر دارای آن دگرگونی‌ناپذیری دوره‌بربریت یا سلطنت‌های خدائی نبود، نظم مستقر، در اثر پیدایش ابزارهای جدید تولید از هم پاشید (صفحه ۲۱)،

پول مسکوک واسطه‌ای شد بین روابط جدید تولیدی و تاثیر تمدن شرقی بر تمدن نیمه بربر. هر شهروند به تجربه کردن در آفرینش یک نظم نوین سیاسی متناسب با اقتصاد نوین علاقه‌مند شد. هر شهروند در عین حال یک سرباز بود که اگر نه در انگیختن مبارزه ملی علیه ایرانیان در دوره داریوش و خشایارشا، حداقل در یکی از جنگ‌های پایان‌ناپذیر بین دولت‌شهرها شرکت کرده بود. از سوی دیگر، برافتادن "پادشاهان خدائی" و پیروزی تکنولوژی جدید در سلطه عملی بر طبیعت، جادو را از مقام عمده‌ای که در ذهن مردم تصرف کرده بود بدر کرد و به خدایان کهن اجازه بازگشت به‌گونه المپ را داد. مثلا "هرودوت نخستین تاریخ‌دان یونان، قوانین اساسی

و مبارزات حزبی، مانورهای سیاسی و جنگ‌ها و پیکارها را به‌شکلی هنرمندانه به‌عنوان رویدادهای سیاسی ثبت می‌کند. در واقع او می‌توانست ادعا کند که شناخت آن چیزی که در تجربه‌های سیاسی آزموده شده بود، چگونگی و علت عملکرد این تجربه‌ها، و علل و استراتژی جنگ‌ها برای شهروندانی که می‌بایست در مجالس رأی دهند و در جنگ‌ها شرکت کنند مفید است.

توسیدید^{۱۴} دومین و احتمالا "بزرگ‌ترین تاریخ‌دان

یونان، در کتاب تاریخ جنگ پلوپونز رویداد فراموش‌نشده را با معیارهایی مشابه بر می‌گزیند. اما او در عین حال هنرمندی دیگرگونه بود و به‌کتاب تاریخ خود وحدتی نمایشی داد. تو گوئی نظم تاریخی باید به‌شکلی هنری ارائه گردد. گذشته از این، در هر جا که نویسنده عصر ما نظر خود را درباره انگیزه‌ها و هدف‌های بازیگرانش در داستان می‌گشاند، توسیدید از روش ایراد نطق‌های افسانه‌ای به‌زبان این بازیگران استفاده کرد که این اتفاقا "نشان‌دهنده سبک فصیح او است - فن سخنرانی،

ارزشی والا داشت و در دادگاه‌های عادی و مجالس دموکراسی آتن، بعدها در رم، و به‌همین علت در پارلمان و دادگاه‌های کنونی ما بسیار مؤثر بوده است.

اخلاف هلنی و رومی توسیدید معیارهای ادبی و هنری تاریخ‌نگاری را که او بنیاد نهاده بود پذیرفتند. خیلی‌ها جز این نمی‌پذیرفتند. کتاب تاریخ، احتمالاً "به‌کتاب تمرین معانی بیان تبدیل شد و مؤلفش می‌بایست به‌سبک کار خود بیشتر از حقایقی که ارائه می‌داد و روابط بین این حقایق توجه کند. سیسرون^{۱۵} بزرگ‌ترین سخنران آخرین جمهوری روم، تاریخ را کار سودمند ناطق و اصولاً "وظیفه ناطقان می‌داند.

سرانجام، نظام کلاسیک اقتصادی که بر بنیان بردگی استوار گردیده بود از هم پاشید. یونانیان و رومیان، علیرغم پیروزی‌های فنی‌شان در سلطه بر طبیعت بیرونی، آشکارا از سلطه بر نیروهای اجتماعی و اقتصادی عاجز ماندند. بعد از سال ۲۵۰ میلادی، شهرهای رومی رو به‌ضعف نهادند. استبداد، زندگی اجتماعی را خفه کرد. بلافاصله سپاهیان بربرها در سراسر امپراتوری غربی به‌تاخت و تاز در آمدند. در سال ۴۱۰ میلادی، پایتخت امپراتوری یعنی شهر رم نیز غارت شد. انسان‌ها اعتماد به‌عقل و علم را از دست دادند. برنامه‌ریزی منطقی، پوچ می‌نمود. ترس از نیروهای فوق طبیعی، امری پسندیده بود و معجزه را تنها راه‌حل می‌پنداشتند. بدینسان تاریخ‌دانان مسیحی، به‌شکل وقایع نام‌نگاری حکومت‌های استبدادی شرق بازگشتند و کتاب عهد عتیق را الگوی کار خویش قرار دادند. در نظر وقایع‌نگاران راهب صفت، معجزه و نیروهای فوق طبیعی، پی‌گردها و مباحثه‌های دینی، اساس تاریخ را تشکیل می‌دهد ولو این‌که در حاشیه‌اش جنگ‌ها، پیکارها و توطئه‌های دربارهای حکمرانان

مستبد نیز دیده شوند. تکنولوژی، که تاریخ‌دانان کلاسیک همچون پدیده‌های شایسته نوکران و پست‌کننده^{۱۶} مقام انسان بدان می‌نگریستند (به‌جز مواردی که در جنگ به‌کار گرفته می‌شد)، در نظر کاتبان کوتاه‌فکر، اصولاً چیزی به‌شمار نمی‌رفت.

اما در دوره رنسانس، با وجود سکوت وقایع‌نگاران، نیروهای جدید تولیدی عملاً "در حرکت و فعالیت بودند. بورژوازی یک بار دیگر در شهرهای ایتالیا طبقه حاکم شده بود. تاریخ‌دانان سنت‌های کلاسیک را احیا کردند و نویسندگان رومی را با تمام بلندپروازی‌هایشان ازسبک و میثاق‌ها گرفته تا نطق‌های افسانه‌ای‌شان، الگوی خود قرار دادند. در سده پانزدهم "بانک - داران و کارخانه‌داران فلورانس، به‌دخالت‌های معجزه‌آسا در کارهای تجاری خود اهمیتی نمی‌دادند" (فوئتر)^{۱۶}.

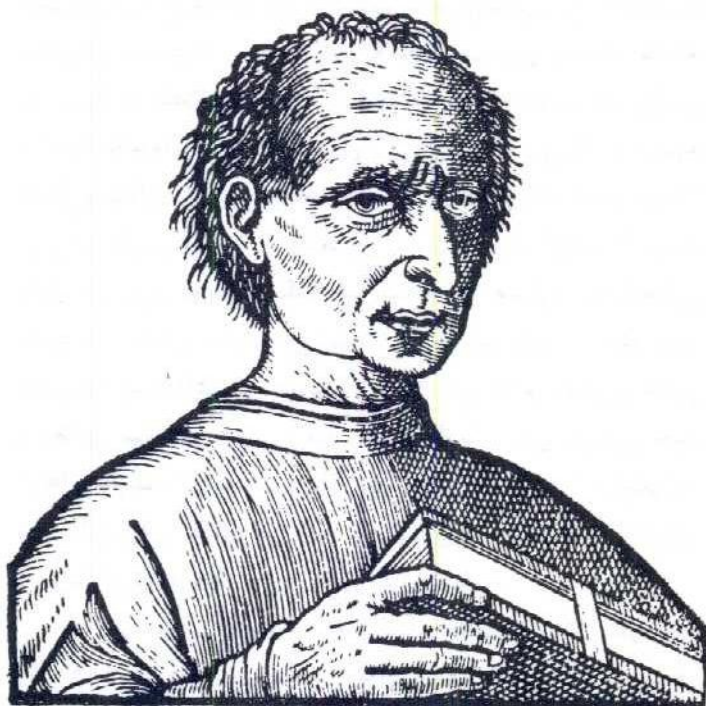
انسان‌گرایان که تاریخ را بدین‌گونه می‌نوشتند، نیروهای فوق‌طبیعی و الهیات سده‌های میانه را از آن حذف کردند. تاریخ در نظر آنان فقط نتیجه فعالیت انسان و مضمون اصلی آن مانند روزگار باستان، سیاست و دیپلماسی و جنگ بود. اختراعات بزرگ فنی آن عصر، از دید آنان خارج بود. آن‌ها تاریخ را مجموعه سرمشق‌هایی برای راهنمایی حکمروایان - در درجه اول برای زمامداری بازرگانان، ولی پس از ۱۴۹۴ غالباً "برای شاهزادگان مستبد - می‌دانستند.

زیرا در ایتالیانیز بورژوازی بلافاصله وابسته فرماندهان مستبد نظامی گردید و در سایر قسمت‌های اروپا به‌حمایت از پادشاهان مطلق‌العنان در برابر اشراف فئودال برخاست. اما نویسندگان ایتالیا، به‌دعوت این پادشاهان، مفاهیم مبتنی بر انسان‌گرایی در تاریخ‌نگاری را به‌دربارهای اروپا بردند. مثلاً "هنری هفتم^{۱۷} به‌پولیدور ورژیل اوربینوئی^{۱۸} ماموریت داد

تاریخ انگلستان را بنویسد و او نیز این تاریخ را (بهلاتین) در سال ۱۵۳۳ میلادی به پایان آورد و به هنری هشتم^{۱۹} تقدیم کرد.

نخستین پیروزی بورژوازی - بازرگانان، بانکداران و استادکاران شهری - در مبارزه نیمه آگاهانه برای نشستن به جای طبقات حاکم فئودال یعنی اشراف زمین دار، در حوزه مذهب و در جریان اصلاح دین به دست آمد و شکل دینی نهضت پروتستان را به خود گرفت. بدین طریق، علاقه به الهیات احیا شد و تاریخ دانان، هر چند با بی میلی، آن قسمت از مسائل دینی را که انسان گرائی رد کرده بود از نو پذیرفتند. مثلاً^{۲۰} کامدن^{۲۰} بنیانگذار تاریخ نگاری بومی در انگلستان، در پایان سده شانزدهم چنین گفت: "البته من آخرین کسی هستم که انکار می کنم جنگ و سیاست، مضمون اصلی تاریخ را تشکیل می دهند. با این حال، نمیتوانم و نباید هم امور روحانی را از تاریخ حذف کنم."

در مرحله بعد، تاریخ دانان خردگرای عصر روشنگری فرانسه در سده هجدهم "به نوشتن تاریخ از نظرگاه انانسی پرداختند که هنوز هم زیر دست بودند، و نظرات طبقات تولیدکننده، و بورژوازی را که نقشی در حکومت های قاره اروپا نداشتند" به زبان آوردند (فوئتر). اما آنها نیز برای روشنگری شاهزادگان می نوشتند و ساده لوحانه چنین باور داشتند که به اتکای این نوشته ها و فعالیت قانونی می توان و باید روابط تولیدی را با نیروهای جدید تولیدی هماهنگ کرد. اما پیشرفت این نظریه ها نیز به چشم انداز تاریخ نمی رسید. در واقع فقط پس از ربع آخر سده نوزدهم بود که تاریخ دانان حرفه ای، تدریجاً عوامل اقتصادی را آنچنان که آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل شرح



پیکر ماکیاولی، بنیان‌گذار مکتب فلورانس
از جلد دوم مجموعه آثار ماکیاولی، ۱۵۵۰ میلادی

داده است مورد توجه قرار دادند.

نه پیروزی آشکار بورژوازی بر فئودالیسم در انقلاب فرانسه و نه پیروزی‌های فنی انقلاب صنعتی، هیچ‌کدام برای دگرگون کردن مفهوم سنتی رویدادهای فراموش‌نشده به‌طرزی هماهنگ با منافع اصلی طبقه حاکم جدید کفایت نمی‌کرد. برعکس، قشرهای ثروت‌مند این طبقه از "زیاده‌روی‌های انقلاب به‌وحشت افتادند. واکنش بعدی در تاریخ‌نگاری، در مکتب رمانتیک‌ها دیده می‌شود که هم جنبش‌های توده‌ها در جریان

انقلاب را رد می‌کردند هم فردگرایی عصر روشنگری را که الهام بخش این جنبش‌ها بود. آن‌ها به‌عنوان بهترین وسیلهٔ مقابله با تبلیغات انقلابی، کاملاً "صادقانه اصرار داشتند که قوانین و اعتقادنامه‌ها را نمی‌توان بدون اشاره به عادات بی‌شکل و مبهم کردار و پنداری که در توده‌های مردم ریشه دوانده است صرفاً" از زبان قانون‌گذاران یا پیامبران شنید و درک کرد. "بشریت دیگر آن پیکر کودن و یکنواخت نیست که همواره عکس‌العملی ثابت در مقابل عملیات سیاستمداران داشته باشد، بلکه به مجموعهٔ ملیت‌هایی تقسیم شده است که هر کدام به‌طرزی خاص و مطابق شیوه‌های سنتی رفتار خویش که از سنن تاریخی خود آن‌ها سرچشمه گرفته است واکنش نشان می‌دهد" (فوئتر). بدینسان مردم عادی در کنار پادشاهان و مطران‌ها، سرداران و پیامبران به‌عرصهٔ تاریخ پذیرفته شدند.

بر بنیان پایه‌هایی که باستان‌شناسی پیش از تاریخ در سال ۱۸۱۵ بی‌افکنده بود، در سال ۱۸۵۹ علمی تازه پی‌ریزی شد و به‌ملت‌گرایان اروپا امکان داد تا رد پای نیاکان بی‌سواد خود را در گذشته‌های بچویند که تقریباً "با گذشتهٔ جدید" کشف شدهٔ فصول تاریخ مدون مصری‌ها و بابلی‌ها رقابت می‌کرد. اما تاریخ‌دانان دانشگاهی به‌ویژه در بریتانیا تا مدت‌ها نسبت به مدارک باستان‌شناختی بدبین و با استنباط‌های آن مخالف بودند.

پیشداوری‌های حرفه‌ای، حداقل در بریتانیای کبیر، چنان تحت تأثیر سنت‌های گذشته است که درهای تاریخ‌دانشگاهی عملاً "در سراسر سدهٔ نوزدهم فقط به‌روی سه موضوعی گشوده بود که کامدن تعیین کرد یعنی جنگ، سیاست و دین رسمی. اظهار نظر سیلی، خلاصه‌ای است از نگرش رسمی در سال ۱۸۸۳: "تاریخ

یعنی سیاست گذشته و سیاست حال یعنی تاریخ آینده". تاریخ هنر، علم، تاریخ تجارت و صنعت البته وجود داشت اما این تاریخ توسط هنرمندان، دانشمندان و اقتصاددانان و برای خود ایشان نوشته می‌شد. در تاریخ‌های دبستانی ما در پایان سده گذشته بدون تردید ذکری از شکسپیر و میلتن، گالیله و نیوتون، حساب جامعه و فاضله و موتور بخار، مرکانتیلیسم و انقلاب صنعتی در میان نبود. اما هنرمندان، دانشمندان، کاشفان و مخترعان، روابط صنعتی و تحولات اقتصادی را در بخش‌های کاملاً "مشخص، از هم جدا کرده بودند که به راحتی و بدون این که لطمه‌ای به شرح سلسله‌ها، نظامیان و روایت روحانیان وارد شود و بدون از دست دادن نمره در امتحاناتی که معلمان دانشگاه‌ها تعیین کرده بودند می‌شد آن‌ها را حذف کرد. تا سال ۱۹۱۴ ریاضیات و پیکرتراشی یونان، تکنولوژی و دست‌مزدها را در کتاب‌های درسی که برای دانشجویان افتخاری آکسفورد توصیه می‌شد با همان زیرکی مورد بررسی قرار می‌دادند و آن‌ها را نیز می‌شد با اطمینان از این که هیچ خطری برای نمره وجود ندارد نادیده گرفت.

در واقع فقط از سال ۱۹۲۰ به این طرف است که کتب معتبر تاریخی مانند تاریخ جهان باستان کمبریج یا تاریخ‌های ساده‌تر مانند تاریخ جهان اثر هارمس ورث^{۲۱} کوشیده‌اند به بررسی جامعه و فرهنگ انسان بپردازند و فقط با "پدیده‌های بیمارگونه"، "گسترش بیش‌ازحد سازمان‌های دفاعی" و "ته‌مانده‌های دولت‌های برافتاده" سر و کار نداشته باشند.

توضیحات

۱. Saint Stephan's Cathedral کلیسای جامع بهسبگ گوتیک در وین که در جنگ دوم جهانی به‌هنگام نبرد وین در آوریل ۱۹۴۵ در آتش سوخت و در ۱۹۵۲ بازسازی شد. تالار اصلی و جای ویژه دسته سرایندگان آن در سال‌های ۱۳۰۴ و ۱۴۵۰ میلادی ساخته شده بود.

۲. Speaker's Mace عصای سلطنتی که به‌نشانه اقتدار، روی میز رئیس مجلس عوام انگلیس گذارده می‌شود.

۳. Maori یکی از قبایل پولینزی در زلاند نو که سازمان اجتماعی آن از روی ترتیب و مقام اجداد اعضای قبیله در "کشتی بزرگ" که گویا آنان را در قرن چهاردهم به‌جزیره زلاند نو آورده است تعیین می‌شود.

۴. Etruscans اعضای قبیله‌ای باستانی که در اتروریای ایتالیا (بین دو رود تیبر و آرنو در غرب و جنوب کوه‌های آپنین) زندگی می‌کردند و تمدن و شهرنشینی آنان در قرن ششم پیش از میلاد به‌اوج تکامل خود رسیده بود.

۵. Lagash یکی از مهم‌ترین پایتخت‌های سومر باستان که بین دو رود دجله و فرات واقع بود. فرانسوی‌ها در سال‌های

۱۸۷۷ و ۱۹۳۳ دست به یک سلسله حفاری در این منطقه زدند و حداقل ۵۰/۰۰۰ متن میخی از خاک به‌درآوردند و بدین ترتیب یکی از غنی‌ترین منابع برای اطلاع از فعالیت‌ها و زندگی سومری‌ها در هزارهٔ سوم پیش از میلاد را در اختیار جهانیان قرار دادند.

۰۶. Umma شهری باستانی در جنوب بین‌النهرین.

۰۷. Sir John Seeley (۱۸۹۵-۱۸۳۴) مورخ انگلیسی.

۰۸. Cornelius Tacitus (حدود ۱۲۰-۵۶ میلادی) ناطق رمی و احتمالاً "بزرگ‌ترین مورخ و نثرنویسی که به‌زبان لاتین چیز-نویسی کرده است.

۰۹. Britons مردمی که پیش از حملات آنگلو ساکسون‌ها به بریتانیا در آغاز قرن ششم پیش از میلاد در این کشور زندگی می‌کردند.

۰۱۰. Henry Ford (۱۹۴۷-۱۸۶۳) آمریکایی، از نخستین سرمایه‌داران و سازندگان اتومبیل و وسایل نقلیه با موتور احتراق داخلی در آمریکا.

۰۱۱. Kwakiutl سرخ‌پوستان ساحل شمال غربی اقیانوس آرام در آمریکای شمالی که به‌سه زبان در بخش‌های مختلف حرف می‌زده‌اند. زندگی آنان متکی به ماهی‌گیری و صنعت‌شان کارهای جویی بود.

۱۲. Deborah (عبری = زنبور عسل) ، از داوران بنی اسرائیل ، و یگانه زنی که به این مقام رسید . به راهنمایی وی ، باراق توانست بنی اسرائیل را با شکست سیرا از ظلم پابین برهاند . سرود پیروزی او از زیباترین قطعات کتاب مقدس است .

۱۳. Judges ، یکی از اسفار عهد عتیق که مشتمل است بر شرح عصیان‌های مکرر بنی اسرائیل نسبت به خدا و عواقب آن ، تنبیه آنان به دست ملتی اجنبی و خلاصی یافتن ایشان از جانب خدا یا برانگیختن پیشوایانی در میان ایشان . پیشوایان این دوره را که صاحب اقتدار و تسلط مطلق بودند داوران می خواندند . از آن جمله اند شمشون ، جدعون ، یفتاح ، ایهود و دبوره .

۱۴. Thucydides (حدود ۴۰۰-۳۶۰ پیش از میلاد) بزرگ ترین مورخ یونان باستان و نویسنده کتاب تاریخ جنگ پلوپونز در تشریح پیکارهای آتن و اسپارت ، که خود وی نیز یکی از سرداران جنگ مزیور بود . این کتاب نخستین تحلیل مدون سیاسی و اخلاقی درباره سیاست‌های جنگی یک ملت است .

۱۵. Cicero فیلسوف ، سیاستمدار و بزرگترین خطیب رومی . اهمیت او از این جهت است که فلسفه و (به مقدار کمی) علوم یونان را در دسترس خوانندگان لاتینی زبان قرارداد . علاوه بر خطابه‌ها و نامه‌هایش کتابی به نام در ماهیت خدا یان نوشته که بحثی کیهان‌شناختی است .

- ۰۱۶ Eduard Fueter (۱۸۷۶-۱۹۲۶) مورخ سویسی
- ۰۱۷ Henry VII (۱۴۵۷-۱۵۰۹) پادشاه انگلیس که از ۱۴۸۵ تا ۱۵۰۹ میلادی سلطنت کرد.
- ۰۱۸ Polydor Vergile of Urbino (۱۴۷۵-۱۵۵۵) مورخ و روحانی ایتالیایی - انگلیسی.
- ۰۱۹ Henry VIII (۱۴۹۱-۱۵۴۷) پادشاه انگلیس که از ۱۵۰۹ تا ۱۵۴۷ میلادی سلطنت کرد.
- ۰۲۰ William Camden (۱۵۵۱-۱۶۲۳) عتیقه‌شناس و مورخ انگلیسی.
- ۰۲۱ Harold Sidney Harmsworth (۱۸۶۸-۱۹۴۰) وایکانت اول راترمی‌یر، انگلیسی، ناشر و سیاستمدار.

فصل چهارم

مفاهیم لاهوتی و جادویی نظام تاریخی

بعضی از نویسندگان، مانند سرچارلز اومان^۱ کنوسی، تاریخ را همواره "یک سلسله رویداد جالب، غالباً غیرمنطقی و توفان آسا، که در مسیری منطقی و منظم از علت به معلول منجر نمی‌گردد"، دانسته‌اند. وظیفه تاریخ‌دان، تشخیص رویدادهای جالب و توصیف آن‌ها به ترتیب تاریخی و به شکلی هنرمندانه است.

اگر چنین باشد به دشواری می‌توان گفت که انسان باید تاریخ را مطالعه کند. اگر هدف این است که توجه خواننده را جلب کنید، چرا خودتان مانند یک داستان‌پرداز، رویدادهایی از پیش خود نمی‌آفرینید؟ با این کار، آزادی شما برای نمایش فصاحت‌تان یا استفاده از هر سبکی که برای شکل هنری دادن به داستان‌تان مناسب می‌بینید، بیشتر خواهد بود. اگر می‌خواهید کتاب‌تان کمال‌آور نیز باشد می‌توانید ارزش‌های اخلاقی مورد نظران و شرارت‌هایی را که می‌خواهید خواننده را از آن‌ها بی‌گانه کنید به همین طریق با مثال‌های خیالی مجسم کنید. در حقیقت، بعضی از وقایع‌نگاران، مثلاً "از وقایع‌نگاران درباری آشور و بابل که گزارش‌هایی چاپلوسانه درباره فتح‌ها و پیروزی-

های پادشاه می‌نوشتند گرفته تا نویسندگان میهن پرست که کتاب‌های درسی‌شان برای متقاعد کردن توده‌ها به این اصل است که عالی‌ترین فضیلت و افتخار انسان این است که غذای دم‌توپ جنگ‌های امپریالیستی بشود، این دستورالعمل را به‌کار بسته‌اند. این‌گونه تصنیفات را می‌توان به‌عنوان "لاف‌گزار" و "زهر" کنار گذاشت. بهترین آثار از این میان را چنانچه با احتیاط و ارزیابی انگیزهٔ نویسنده‌شان مورد استفاده قرار دهیم، شاید بتوان مدرکی برای تاریخ - وقایع‌نامه - تلقی کرد. زیرا نویسندگان کلاسیک، بین وقایع‌نامه و تاریخ تفاوت قائل بودند. در وقایع‌نامه "نوع رویداد و تاریخ وقوع آن" ثبت می‌شود؛ تاریخ "دلایل و علل رویدادها" را روشن می‌کند. در حقیقت، تاریخ گذشته از توالی صرف در زمان، باید دارای نظام باشد. فصول باقی‌ماندهٔ این کتاب به‌بررسی مفاهیمی اختصاص دارد که مکاتب تاریخی به‌مدد آن‌ها کوشیده‌اند در آن سلسله رویداد - های جالب که به‌منظر دیگران "غیرمنطقی و توفان‌آسا" می‌نمایند، به یک نظام دست پیدا کنند.

(۱) تاریخ‌نگاری لاهوتی

کتابی که نامنامهٔ پادشاهان سومر را در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد نوشته (صفحه ۴۷) معتقد بود که به‌نوشتن یک سلسله رویداد غم‌انگیز دست‌زده است که در آن شهرهای بزرگ به طرزی وحشیانه منهدم و امپراتوری‌ها دگرگون می‌شوند. اما در ورای دگرگونی‌ها، آشفتگی‌ها و چکاچاک سلاح‌ها، به گمانش چیزی پایدار و ثابت تشخیص می‌دهد. هر فصل یعنی هر سلسله، که اسامی پادشاهان پس از توفان نوح در آن تقسیم

شده است با همان فرمول ثابت به پایان می‌رسد: "شهر X به‌زور اسلحه شکست خورد؛ پادشاهی به‌شهر Y منتقل شد؛ در شهر Y سلطنت برقرار بود." نویسنده^۶ گاهن، می‌خواهد بگوید که این رویدادهای گیج‌کننده، تصادفی نبودند. بر فراز شکل‌ظاهر مصائب اجتماعی، نیروئی حاکم بود و آن اراده^۶ مرموز خدایان بود. این خدایان مانند پادشاهان مستبد دولت‌شهرهای شرق، در امور انسان‌ها مداخله می‌کردند. پادشاهان مستبد هم قانون‌گذار بودند هم قاضی. آن‌ها به حکم خویش قانون و نظم می‌آفریدند اما خودشان آن را تفسیر و اجرا می‌کردند. انسان‌ها خدایان عصر مفرغ را به شکلی انسانی، فرمانروای سایر انسان‌ها و همچنین به شکل انسان صنعتگر می‌پنداشتند که مانند کوزه‌گر، به قالب‌گیری و شکل‌آفرینی در ماده^۶ بی‌شکل مشغول است. اما بالطبع، قدرت‌شان بیشتر از پادشاه زمینی و قلمروشان ماندگارتر از هر امپراتوری دنیوی بود. بدینسان اراده^۶ احاطه‌یاب و قوانین‌سودمند آنان، نظمی را در امور انسان‌ها و حتی در امور جهان مقدر و محفوظ می‌دارد.

مفهوم لاهوتی، نظامی را به تاریخ می‌آورد که با نظام جامعه^۶ موجود قابل مقایسه است. اما این نظام به تاریخ تحمیل شده است همچنانکه استبداد بر جامعه تحمیل شد. چنین تاریخی، بی‌فایده به‌نظر نخواهد آمد. احتمالاً^۶ می‌تواند به فرمانروایان پند دهد که چگونه خدایان را خوشنود سازند و بدینسان موجب بقاء تاج و تخت خود گردند؛ و هیچ نباشد، اطاعت از اراده^۶ الهی را در اذهان مردم جایگیر خواهد کرد.

البته تاریخ مبتنی بر کتاب مقدس نیز از همان مفهوم لاهوتی پیروی می‌کند، مفهومی که کشیشان با وضوح و نظمی بیشتر پی‌ریزی کرده‌اند. ثروت‌ها و داوران و پادشاهان اسرائیل

را بیهوه تعیین می‌کند و به‌طوری معجزه‌آسا برای نجات و تنبیه آنان مداخله می‌کند و دائماً " در کار راهنمایی و هدایت است . ولی مداخله او در این دوره با اعمال مردم یا حکمرانان آنها پیوند یافته است . وقتی که اسرائیل " به‌پرستش خدایان دروغین می‌پردازد " شکست‌های پیاپی در نبرد و بیداد، اجرای احکام عادلانه، بیهوه را نشان می‌دهد . " بیهو " ی^۲ شاه‌کش، صرفاً " مأمور اجرای محکومیتی بود که به‌علت تجاوز آحاب^۳ و ایزایل از قانون، از جانب خداوند برای آنها در نظر گرفته شده بود . زیرا اراده بیهوه از طریق موسی و سفر انبیا آشکار گردیده بود . پاداش‌ها و محازات‌های او نه به‌دلخواه بلکه مطابق عهد و شریعت اعلام شده‌اش تعیین می‌گردد .

حتی مصائب ناشی از شکست و تبعید را نیز زیرکانه به‌اتکای اصل " خداوند هر کس را که دوست دارد، همو او را تأدیب می‌کند " در این مجموعه جا داده‌اند . بدینسان وحدت و نظم حاصل می‌گردد ولو به‌بهای وارد کردن یک خدا به‌کشور برای حفظ آن، و هماهنگ کردن اطلاعات ثبت شده فراوان به‌منظور متناسب‌کردنشان با مجموعه آسمانی . به‌این ترتیب تاریخ به‌مجموعه‌ای از سرمشق‌های مفید برای تأیید ایمان به هدایت برگزیدگان توسط خداوند و امر به‌اطاعت از شریعت و رعایت عهد موسی مبدل می‌شود .

سنت تاریخی کلیسای مسیحی نیز همین اصل بی‌ربط را منتها به‌شکلی معنوی‌تر و عام‌تر می‌پذیرد . نظام حقیقی تاریخ چیرگی نمود مگر نقشه الهی برای نجات جهان، که حداقل به‌طور خلاصه، از آفرینش تا روز رستاخیز، از پیش مقدر شده بود . حال که کمال نقشه الهی در کتاب عهد جدید آشکار گردیده بود، تنها وظیفه تاریخ‌دان این بود که مراحل اجرای

آن را ثبت کند. همچنان که اقتصاد امپراتوری روم از درون متلاشی شد و بربرها نیز از خارج حمله کردند و شهرا بادی را متصرف شدند، بقایای از اغفال درآمده، اقلیتی که به تنهایی از "فرهنگ" جهان باستان برخوردار بود، این مفهوم تاریخ را با خوشی پذیرا شدند.

اوگوستین^۴ به تاریخ باستانی پناهنده می شد تا نشان دهد که "بشریت، نژادی گناهکار و یاغی بوده که جنگها و مصائب بجا، او را خشمگین و آزرده کرده است. رم به دنبال نینوا و کارتاژ می رفت، فقط روح را می شد نجات داد. آنچه بر سر جهان آمد چندان اهمیتی نداشت زیرا شهر خدا به نجات انسان مسیحی توفیق یافته بود. تاریخ به نوعی نمایش خیالی تبدیل شد که فقط به خاطر اخطارهایش ارزش خواندن داشت" (اومان). در واقع باز هم کتب تاریخی نوشته می شد اما برای رسیدن به تهذیب اخلاقی و مطابق روح کتاب عهد عتیق. ^۵ می نویسد: "اگر تاریخ بازگوکننده کارهای شایسته انسانهای خوب باشد، شنونده دقیق، به تقلید از کار خوب برانگیخته می شود. اما اگر بازگوکننده شرارت های انسان های شریر باشد خواننده دین دار می آموزد که از هر کار زیان آور و شرارت آمیز اجتناب ورزد." در واقع از آن جا که هدف کلی نقشه الهی روشن شده بود، تاریخ می توانست نشانه های راهنما برای رسیدن به آن هدف را فراهم کند. هزار سال پس از مرگ اوگوستین، وقایع نگار نورنبرگی مطمئن بود که دوران ششم پیش از پایان جهان فرا رسیده و سایرین چیزی به آخرین دوره باقی نمانده است - در عوض، کولومب دنیای جدید را کشف کرد.

مطمئناً "حکومت الهی جهان به تاریخ وحدت می بخشد و تمام رویدادهای مهم تاریخی به معلول های یک علت واحد -

اراده الهی - تبدیل می شود. اما اصل وحدت را نمی توان به اتکای تاریخ به اثبات رساند یا از آن استنباط کرد بلکه باید از خارج وارد کرد. این وحدت به وسیله ایمان درک می شود نه به وسیله عقل. و در علم قابل درک تاریخ هیچ حائی ندارد بلکه مانند سرآغازش به دوران پیش از علم متعلق است.

(۲) تاریخ نگاری جادویی. نظریه انسان بزرگ

نظریه ای که هنوز هم درباره تاریخ اعتبار دارد نظریه ای است که از مفهوم لاهوتی تاریخ نیز باستانی تر و ابتدائی تر است. شاید پیش از این که انسان ها اصولاً "تصوری از خدایان به دست آورده باشند، پیش از آن که عملاً" بین طبیعت بیرونی و جامعه انسان تفاوتی قائل شوند - کاری که برای ما بسیار آسان است - و مطمئناً پیش از آن که نظریه ای درباره نظام تاریخی به وضوح فرمول بندی شده باشد، انسان های اولیه و بربرها گمان می کردند نیروها یا ارواحی بی ثبات و بوالهوس همچون اراده های بی انتظام خودشان در طبیعت سکونت گزیده اند. اما چنان رفتار می کردند و هنوز هم چنان رفتار می کنند که گویی به این اندیشه اند که می توانند این نیروها را با کارهای لازم - شعائر دینی، طلسم و افسون - یا با جادو مستقیماً تحت سلطه خود در آورند. جادو یکی از وساعلی است که به مدد آن می توان به مردم قبولاند که به آنچه می خواهند خواهند رسید و دین وسیله ای است برای ترغیب آنان به این که باید آن چیزی را بخواهند که به دست می آورند. در این حد، جادو اگر کهن تر از دین نباشد، ابتدائی تر از آن است.

در حکومت های دین سالاری مصر، بین النهرین و چین

در عصر مفرغ، پادشاه فقط نویسندهٔ قانون و نگهبان نظام اجتماعی نبود، او در عین حال مسئول رفاه مادی امپراتوری خود نیز بود. قرعون مصر، به‌انگای مناسکی که به‌تنهایی می‌توانست به جای بیاورد طلوع خورشید، طغیان سالانهٔ نیل و به‌طور کلی حاصل‌دهی غلات، احشام و جانوران شکاری را حتمی می‌کرد. در واقع فریزر^۶ و دیگران، موردی بسیار جدی و محکم برای این فرض پیدا کرده‌اند که فرعون و دیگر پادشاهان مستبد شرق، پادشاهان کوچک و روسای قبائل وحشی عصر حاضر، قدرت‌شان را دقیقاً "مدیون این نیروی جادوئی سلطه بر طبیعت بوده‌اند.

براساس چنین نظریه‌ای، کاملاً "منطقی است که پادشاه به‌عنوان یگانه علت موثر در تمام رویدادهای تاریخی تلقی گردد. بدین ترتیب، وقایع نام‌های کهن درباری، نخستین تحلیات نظریهٔ انسان بزرگ در تاریخ به‌شمار می‌روند، نظریه‌ای که در حال حاضر جنبه‌ای عمومی به‌خود گرفته است. اگر حادو منطقاً پیش از دین بوده باشد نظریهٔ جادوئی تاریخ را می‌توان به سادگی جانشین نظریهٔ لاهوتی کرد بدون این که ویژگی خاص خود را از دست بدهد. گاهنان تاریخ‌دان، این دو نظریه را به‌راحتی درهم می‌آمیختند. در نامنامهٔ پادشاهان سومر، کارهای پادشاهان باز هم مضمون تاریخ را تشکیل می‌دهد اما در نهایت امر، به‌فرمان‌های بی‌چون و چرای خدایان محدود بوده و از آن‌ها ناشی می‌شود. بنابراین در کتاب عهد عتیق، کارهای خوب یا بد پادشاه، عامل پیروزی‌ها یا بدبختی‌های مردم به‌شمار می‌آید؛ پادشاهان و تنبیه‌ها نه تنها در مورد عامل مسئول بلکه در مورد زیردستان بی‌پناه او نیز اعمال می‌شد.

نظریهٔ جادوئی انسان بزرگ، به‌خوبی با چارچوب نظری حکومت استبدادی جور در می‌آید. مضحک این است که

این نظریه در بین یونانیانی که تفسیرهای دینی را نفی کرده تمام خاطرات مربوط به پادشاهان جادوئی را از یاد برده بودند نیز تا اندازه‌ای پذیرفته شد. شاید این بدان سبب بود که آن‌ها اهمیتی اغراق‌آمیز به برقراری حکومت‌های مشروطه می‌دادند.

در یونان، از هم پاشیدگی نظام ایستای جامعه بربرها سریع و خشونت‌آمیز (صفحه ۵۰) و با آشفتگی‌های اقتصادی و هرج و مرج‌های طولانی اجتماعی همراه بود. کشمکش‌های برادر-کسانه یا رکود، وحشت‌انگیزترین و همه‌گیرترین بدبختی، واستقرار مجدد نظم و آرامش ضروری‌ترین نیاز به شمار می‌رفت. بسیاری از دولت‌شهرها برای پایان دادن به ستیزه‌های حزبی و طبقاتی، قانون‌گذارانی از میان شهروندان فرزانه و محترم برگزیدند تا مجموعه قوانینی برای اصلاح معایب اجتماعی تهیه و قانون اساسی آینده را تدوین کنند. سولون در آتن و لیکورگ در اسپارت، از این میان، فقط مشهورترین قانون‌گذاران به شمار می‌روند. بعدها مردم، ثبات و بهروزی کشورها را به چگونگی و ارزش قوانین اساسی آن‌ها و این قوانین را نیز به فرزندی قانون‌گذارانشان نسبت می‌دادند. در بیشتر شهرها به قانون‌گذار و کارهای او حتی احترامی بیشتر از آنچه در ایالات متحد آمریکا به قانون اساسی و پایه‌گذاران آن قائلند، قائل می‌شدند.

بدین ترتیب در مرحله‌ای بعد یعنی زمانی که تمام دولت‌شهرهای یونان آشکارا دچار بیماری شده بودند افلاطون فیلسوف، بی‌خبر از این که این بیماری‌ها فقط نشانه‌ای است از بیماری عضوی نظام اقتصاد کلاسیک، روپای "سلطان فیلسوف" و پادشاهی روشن را در سر می‌پروراند، کسی که با تحمیل قانون اساسی مناسب، ملت را مداوا خواهد کرد. او با شکلی تازه، همان آه‌هایی را از سینه بر می‌کشد که در ادبیات شرق

برای رسیدن به یک حاکم عادل، ناجی یا مسیحائی که مردم را از بیداد برهاند، سر داده بودند. اسکندر، بطلموس^۷ ملقب به سوتر (رهاننده) و سزار، اجابت این آها بودند. همزمان با بازگشت استبداد، مفاهیم مناسب تاریخ‌نگاری جادوئی نیز احیا گردید، یا مفاهیم یونانی غنی شد و تاریخ دینی کلیسای مسیحی هم آن را تقدیس کرد.

رئسانس، انسان‌های بزرگ خود را از وابستگی به حکومت خدا رهانید. اما حتی خردگرایان عصر روشنگری فرانسه نیز با انسان‌گرایان در این "نظریه" ساده که سازمان سیاسی را قانون-گذاران خردمند، عمداً "طرح‌ریزی می‌کنند" هم عقیده بودند و تاریخ را با نظری به‌تبدیل پادشاهان مستبد آن زمان به سلطان فیلسوف، آنچنان که افلاطون در سر داشت نوشته‌اند. نتیجه کار آنان را غالباً "با عبارت "نظریه" توفان‌آسا" در تاریخ-نویسی مشخص می‌کنند. زیرا این نظریه، "ادیان و قانون‌های اساسی را فقط با یک عمل ارادی، از خلاء پدیدار می‌گرداند". افراطی‌ترین تعبیر این نظریه در کتاب بزرگ اندیشه‌های پاسکال دیده می‌شود.

*La face de l'univers eut change si le nez de Cleopatre avait ete plus court.**

البته بزرگترین شارخ نظریه انسان بزرگ در عصر حاضر تامس کارلائل^۸ بوده است. در نظر او "تاریخ دانشگاهی، تاریخ

* "اگر بینی کلتوپاترا کوتاه‌تر می‌بود چهره جهان دگرگون می‌شد". کتاب اندیشه‌ها، فصل نهم، صفحه ۴۶. البته منظور او این است که اگر آنتونیوس پس از قتل ژولیوس سزار گرفتار عشق ملکه زیبای مصر نمی‌شد، به‌جای او کتاویانوس (بعداً "اوگوستوس") مسئول سازمان‌دهی امپراتوری روم می‌شد یا حداقل در این کار با رقیب خود سهم می‌شد.

کارهایی که انسان در این جهان انجام داده، در اصل، تاریخ همان انسان‌های بزرگ است که در این جهان تلاش کرده‌اند. "گراف‌گوئی‌های او سحت از اعتبار این نظریه کاست اما هنوز هم نظریه‌ای است که به‌حیات خود ادامه می‌دهد. سرچارلز اومان در سال ۱۹۳۹ فهرستی از برخی "شخصیت‌های توفانی" و "دورانساز" که "مسیر تاریخ را تغییر دادند" تنظیم کرد: کوتامابودا، اسکندر کبیر، اوگوستوس سزار، محمد، شارلمانی، پاپ گرگوار هفتم، ویلیام فاتح، ناپلئون، پتر کبیر، فردریک پروسی ...

روشن است که اگر اینگونه شخصیت‌های توفانی‌گاهگاهی بطرزی اسرارآمیز به‌ظهور رسیده و "مسیر تاریخ را تغییر داده‌اند" و "آن را به‌مسیری تازه انداخته‌اند"، هرگونه مفهوم مربوط به نظام تاریخی را باید نقش بر آب تلقی کرد. البته این به‌معنای نفی پاسکال، کارلایل یا اومان نیست. و هیچ تاریخ‌دانی مفاهیم وسیع رویدادهایی را که با اسامی فوق‌یا دیگر اسم‌هایی که اومان نادیده گرفته است ارتباط دارد مانند کولومب، کوپرنیک، کالون، یا کسانی که فراموش کرده‌است مانند ارشمیدس، دکارت، هگل یا وات را انکار نخواهد کرد.

اگر می‌بینیم که حتی دو تاریخ‌دان یافت نمی‌شوند که بر سر فهرست اسامی انسان‌های دورانساز با هم به‌توافق رسیده باشند، بدون تردید این خود اعتراضی است صحیح به‌نظریهٔ دگرگونی‌های توفان‌آسا در تاریخ توسط افراد. اما نقص اساسی این نظریه همچنانکه در صفحه ۲۷ بدان اشاره شد این است که محیط اجتماعی، زمینهٔ اقتصادی و زیربنای تکنولوژیک راکه انسان‌های بزرگ از آن برخاسته‌اند و در درون و برون آن دست اندر کار شده‌اند نادیده می‌گیرد. اسکندر را در نظر بگیریم.

بیشرفت تجارت و ارتباطات از عصر مفرغ به بعد متوجه وحدت سیاسی آن بخش از مدیترانه شرقی بود که روز به روز در اثر پیدایش روابط بازرگانی و حتی علمی (همچنانکه هرودوت نشان داده است) بر یکپارچگی آن افزوده می شد. در این راه، مردمی که به زبان قدیم یونان صحبت می کردند نقشی مهم داشتند زیرا از سال ۶۰۰ هـ بعد از سیلاد به این سو پزشکان، صنعتگران، بازرگانان و مزدوران یونانی تا ایران هم سفر کرده بودند. علم و تکنولوژی یونان از علم و تکنولوژی مصر، فنیقیه، بابل و ایران پیشی گرفته بود. اختراعات هنرمندانه متعدد - دستاس و خراس، انبرک، قیچی پشم جینی، قرقره و قلاب - که نخستین نشانه های آنها را در یونان می توان جستجو کرد، فقط به واسطه کارایی صرف شان می بایست سرانجام جای ابزارهای ناهنجار و تراشیده های را که کشورهای شرقی از عصر مفرغ به ارث برده و بدون تغییری حفظ کرده بودند بگیرد. این عوامل و شرایط به اضافه سایر عوامل - مثلاً "سلاح ها و تاکتیک های مقدونیان - ساخته مشترک هزاران انسان بی نام و نشان بود، نه ساخته اسکندر. او توانست به طریقی بی مانند از موقعیت استفاده کند. او در امتداد مسیری به پیش رفت که تاریخ پیش گرفته بود، او آنقدر که از مسیر تاریخ پیروی کرد، آن را تغییر نداد.

علت ساختگی نیز برای تبیین معلول مشاهده شده کافی نیست. او مانع فقط از ادعای ناپلئون به این که باید به عنوان "شخصیت توفانی" شاخه شود (ادعایی که خود او تا اندازه ای نسبت به آن تردید دارد) و نه از فتح هایش - که بی دوام بودند - بلکه از مجموعه قوانین ناپلئون، نظام اداری و تبلور ملت گرایی در آلمان، ایتالیا، بریتانیا، لهستان و حتی در روسیه نام می برد. در صورتی که فتح های ناپلئون چیزی

است که او خودش آن‌ها را هدف قرار داده بود و به‌درستی می‌توان آن‌ها را به "نبوغ نظامی" او نسبت داد. از سوی دیگر، جنبش‌های ملی که این فتح‌ها را خنثی کرده یا با شکست مواجه ساختند جزو "مقاصد" ناپلئون نبودند. اما در مورد مجموعه قوانین ناپلئون باید گفت که بر پایه قوانین روم استوار است که توسط هیاتی از قانون‌دانان شایسته مورد تجدیدنظر قرار گرفته و ماهرانه با روابط مالکیت سرمایه‌داری بورژوازی تطبیق داده شده است. آنچه ناپلئون می‌تواند بدان ببالد تصمیمی است که برای تنظیم قوانین منسوخ و متضاد امپراتوری خود و شاید گزینش عاقلانه قانون‌دانان برای اجرای این مهم گرفته است. در واقع این فکر را برای نخستین بار کنوانسیون ملی فرانسه مطرح کرد.

بدینسان می‌بینیم که نتایج تاریخی جنبش‌هایی که گویا توسط مردان بزرگ آغاز گردیده، به‌ندرت با آنچه آن‌ها در نظر داشته‌اند مطابقت داشته و غالباً در اثر گسترش‌شان به مراتب از آنچه آن‌ها می‌توانسته‌اند پیش‌بینی کنند فاصله‌گرفته است. مثلاً "گوتاما بودای فیلسوف چه تصویری از بت‌های یک معبد در سیلان یا معبد هزار بودا در جاوه می‌توانست داشته باشد؟ در واقع چنین به‌نظر می‌رسد که انسان بزرگ همچون جرعه‌ای عمل می‌کند که باعث انفجار می‌گردد. بدون تردید، جرعه‌در معنای عادی کلمه، "علت" انفجار است. اما علت آنچنان‌که در علم به‌ثبوت رسیده، بدین معنا نیست.

حقیقت این است که رودخانه تاریخ، غالباً مسیر خود را تغییر می‌دهد. گاهی که ساحل قدیمی درهم می‌شکند می‌توانیم مردی بزرگ را ببینیم که ترتیب‌کندن بخشی از مجرای تارهای را که بدینسان آغاز گردیده است می‌دهد. بزرگی او

درست، در همین است. جالبتر از این، اندیشیدن دربارهٔ این نکته است که درهم شکستن ساحل فقط برای او یعنی برای اسکندر یا برای ناپلئون، یک مرداب به وجود آورده است نه یک آب-راه. به قول انگلس، "اگر ناپلئون نمی بود، کسی دیگر جای او را پر می کرد". اینگونه بحث‌ها تماما "خیال محضاند و ماهیتا" از حیثهٔ مشاهده مصونند. حقیقت عینی تاریخ این است که هرگاه وجود انسانی ضرورت یافته، همو به وجود آمده است.

نقی تفسیر تاریخ براساس نظریهٔ انسان بزرگ به معنای تحقیر ارزش انسان‌های بزرگ و انکار ارزش مطالعه دربارهٔ زندگی و کارهای آنان نیست. در انتقال میراث اجتماعی ما، نقش تقلید به مراتب بیش از آن است که ما می‌پنداریم. کودکان انسان، مانند هر حیوان نوزاد، غالبا "به طرزی ناخودآگاه رفتار و کردار والدین، برادران و خواهران و همبازی‌هایش را تقلید می‌کند. او معمولا "صحبت کردن و به دست گرفتن ابزارهای ساده را که هر کسی به دست می‌گیرد با تقلید از آنها می‌آموزد و به همین طریق شخصیت و خصلت خود را می‌سازد. ولی یکی از ویژگی‌های انسان این است که کودک، مانند یک بازیگر، می‌تواند نقش‌های گوناگون را به خود بگیرد، می‌کوشد پدر، مادر، برادر بزرگ‌تر، نامهرسان، آموزگار یا تک‌تک و همهٔ آنها را به نوبت سرمشق خویش قرار دهد و از آنها تقلید کند. و این روند فقط به دوران کودکی ختم نمی‌شود بلکه با کمی تغییر، در سراسر زندگی‌اش ادامه می‌یابد.

یکی از مزایای سواد این است که بر دامنه و تنوع شخصیت‌هایی که انسان با سواد می‌تواند تقلید کند می‌افزاید و میدان دید او را در انتخاب الگوهای تقلیدی‌اش از محفل محدود آشنایانش به مراتب فراتر می‌برد. مخصوصا "بچه‌ها همیشه

خودشان را در حال ایفای نقش اشخاص داستانی یا تاریخی تصور می‌کنند. تاریخ واقعی که در آن شخصیت‌ها در محیطی واقعی پای به‌حیات می‌گذارند، مجموعه‌ای از بازیگرانی را ارائه می‌دهد که می‌توانند الهام‌بخش و مایهٔ تقلید باشند. انسان‌ها با بزرگی زندگی کرده‌اند و اکنون نیز چنین می‌کنند، و حفظ این بزرگی و زنده نگهداشتن این شخصیت‌ها یکی از وظایف تاریخ است.

این کار را نباید با نمایاندن آن‌ها به‌صورت جعبهٔ اسرارآمیز انجام داد که به‌طرزی معجزه‌آسا از غیب سر برمی‌آورند و تداوم واقعی تاریخ را قطع می‌کنند. برعکس این، انسان فقط زمانی "زنده می‌شود" که شرایط تاریخی و اجتماعی شکل‌دهنده به‌شخصیت او نیز احیا شود. هر قدر اختلاف‌های بین بصیرت-های آگاهانه و نتایج کارهای او آنچنان که در انعکاس تاریخی دیده می‌شود صحیح‌تر نمایانده و مورد تاکید واقع شود، از بزرگی‌اش به‌همان اندازه بهتر تمجید شده است.

توضیحات

۱. Sir Charls Oman (۱۸۶۰-۱۹۴۶) مورخ انگلیسی .
۲. Jehu (یا بیهو) از پادشاهان بنی اسرائیل که پس از کشتن یهورام پادشاه اسرائیل به سلطنت رسید و از حدود ۸۴۱ تا ۸۲۵ پیش از میلاد حکومت کرد. حملات بی پروای وی در حالی که سوار بر گردونه جنگی بوده باعث شده که نامش به معنای هر گردونه‌ران یا اربه‌ران یا عموما "راننده" بی پروا در زبان‌های اروپائی به کار برده شود.
۳. Ahab شاه اسرائیل، نیرومندترین از لحاظ سیاسی و ضعیف‌ترین از لحاظ دینی. با ازدواج‌های سیاسی روابط خود را مستحکم کرد. زنش ایزابل از شهر صور بود و دختر خود عتلیا را به پسر شاه یهودا داد. زنش دین صوری داشت و این امر مایه اختلاف دائمی او با الیشع بود.
۴. Saint Augustine (۴۳۰-۳۵۴) مجتهد کلیسا، اسقف شهر هیپو (شمال آفریقا) و فیلسوف عارف. عقایدی مشابه عقاید نوافلاطونیان داشت و جهان‌نگری‌اش بر اصل "هرجا که ایمان نباشد دانش نیست" استوار بود. عقاید وی یکی از سرچشمه‌های فکری اصحاب مدرسه به‌شمار می‌رود. در کتاب *De Civitate Dei* (شهر خدا) نشان می‌دهد که نظام

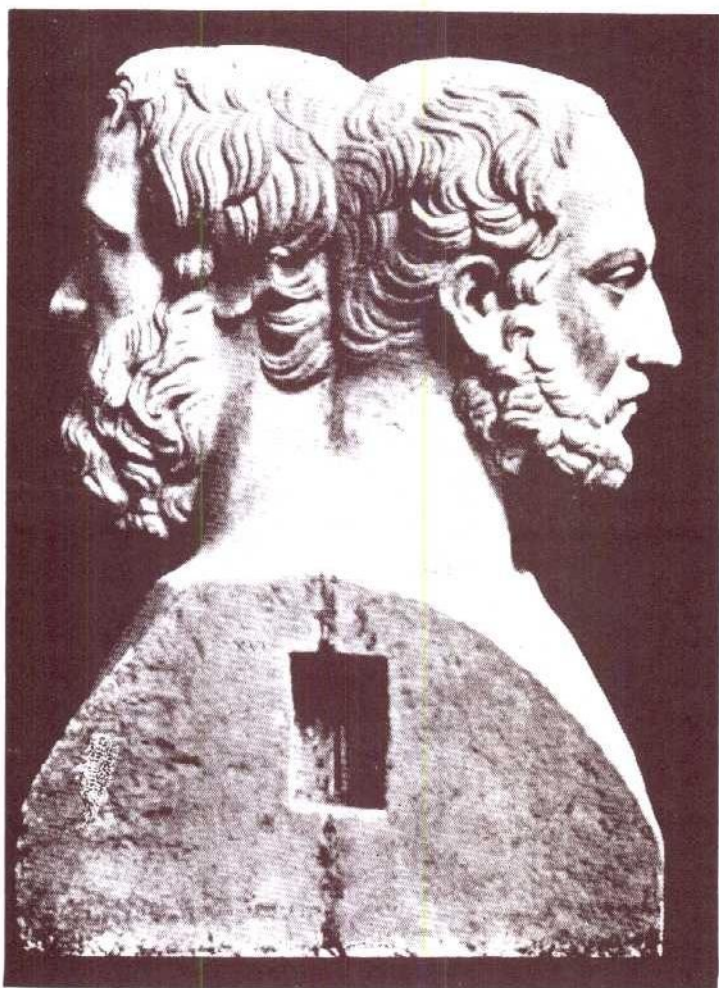
تاریخ جهان از پیش توسط خداوند مقدر گردیده است. در نظر او شهر خدا به معنای حکومت جهانی کلیسای Civitas-terrena یا شهر زمین یعنی دولت "گناهکار" این جهانی است. در این جا مراد از شهر خدا کتاب اوگوستین نیست بلکه تحقق نظرات وی است که مسیحیان، اورشلیم نو را چنین شهری می دانستند. پاپ‌ها در مبارزه علیه فئودال‌ها از نظرات اوگوستین همچون یک سلاح استفاده می کردند. امروزه نیز روحانیون کاتولیک و پروتستان وسیعاً "هوادر نظریه‌های او هستند.

۵. Bede مورخ انگلیسی و عالم الهیات. از ۶۷۳ تا ۷۳۵ میلادی زیست و از رهبانان بنه‌دیکتی بود. آثارش مشتمل بر خلاصه‌ای از معارف اروپا در عصر اوست. معروف‌ترین تالیفش تاریخ کلیسائی ملت انگلیس است که به لاتین نوشته شده و بارها ترجمه گردیده است.

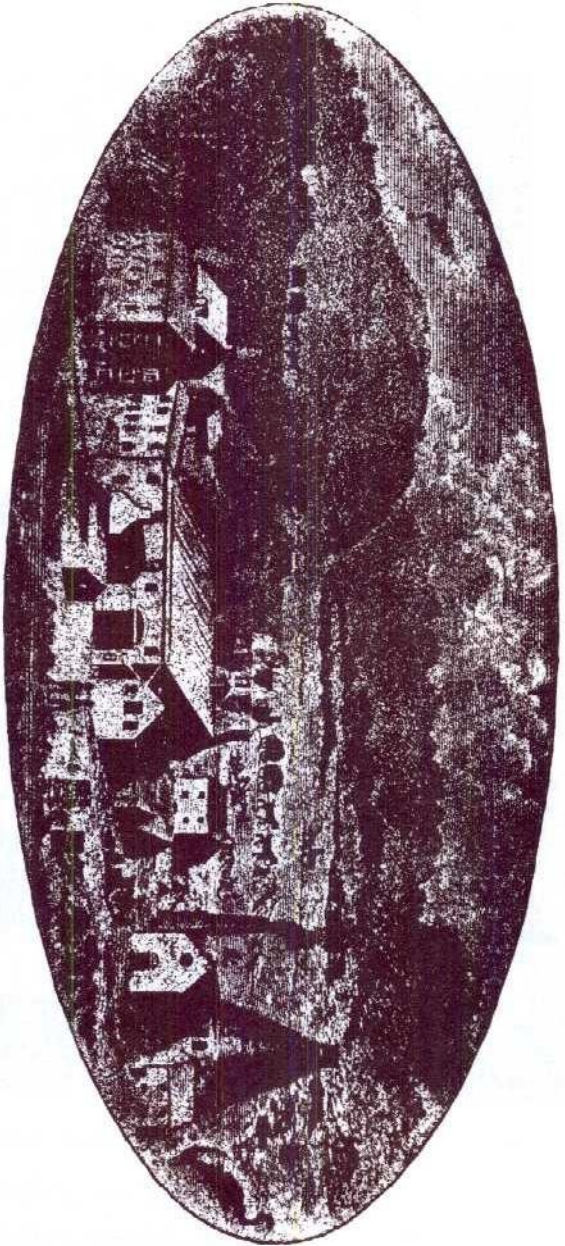
۶. Sir James George Frazer (۱۸۵۴-۱۹۴۱) مردم‌شناس اسکاتلندی.

۷. Ptolemey VIII یا لاتوروس، شاه مصر قدیم از ۱۰۷ تا ۱۱۷ پیش از میلاد. از سلسله مقدونی‌الاصل بطالسه، جانشین بطلیموس ۷ و پسر وی از کلئوپاترای کوچک‌تر. خواهر خود را در حیاله نکاح داشت ولی به‌اصرار مادرش او را طلاق داد و خواهر دیگرش سلنه را به‌زنی گرفت. دوره سلطنت

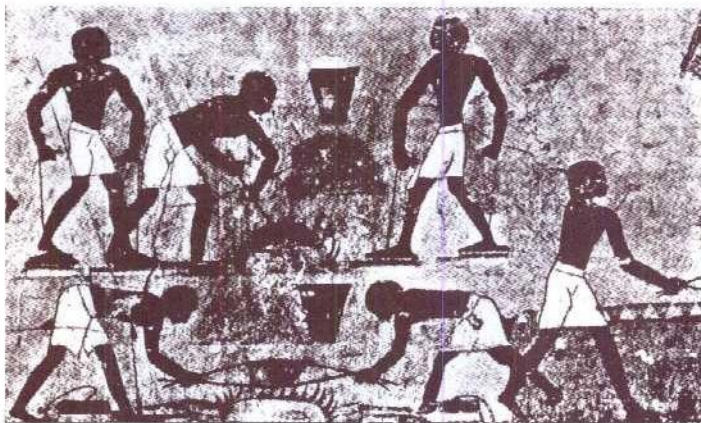
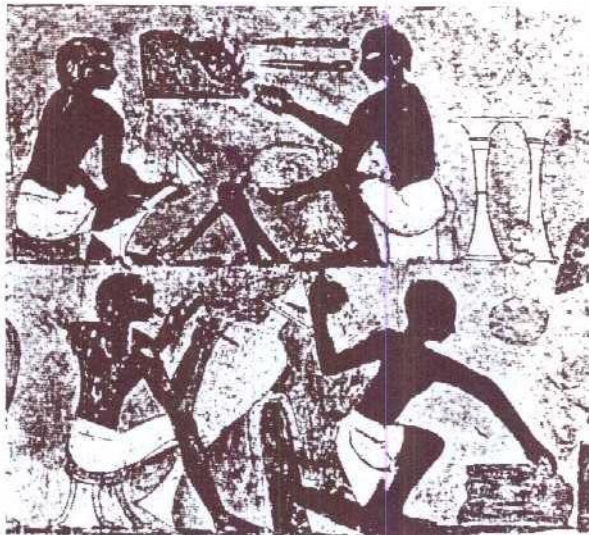
۰۸ Thomas Carlyle (۱۷۹۵-۱۸۸۱) مقاله‌نویس و مورخ اسکاتلندی. یک سلسله از سخنرانی‌های وی به صورت کتابی به نام *قهرمانان و قهرمان‌پرستی* (۱۸۴۱) منتشر شد و حکم مؤثرترین اثر او را به خود گرفت. او در این کتاب می‌گوید عامل ترقیات انسان‌ها توده‌های مردم و بشریت به‌طور کلی نیست بلکه فرزاندگی و توانائی چند پیشوای بزرگ موجب این ترقیات است.



بنیان گذاران تاریخ
تندیس هرودوت و توسیدید



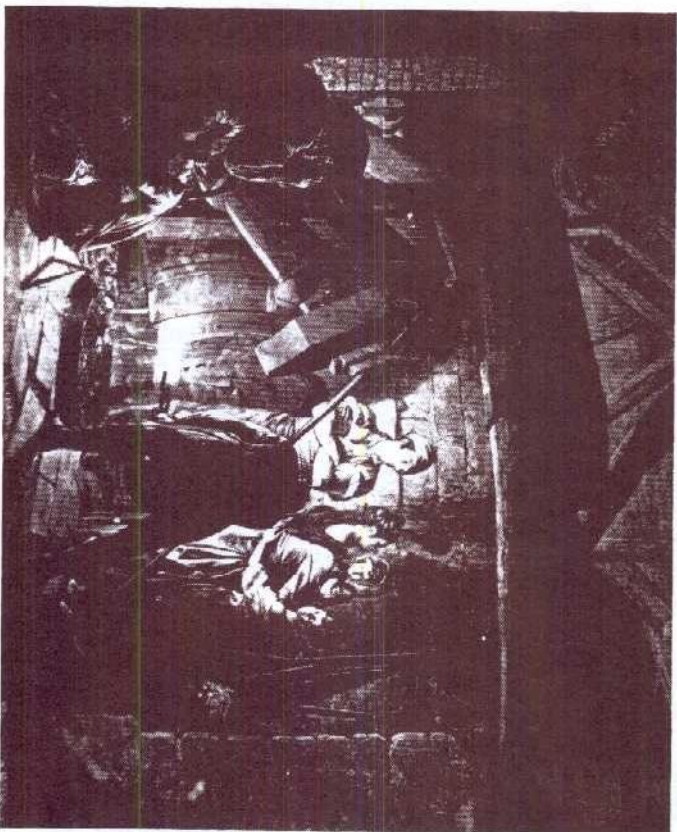
تکامل صنعت فلورکاری
یکی از تاسیسات قدیمی استخراج زغال سنگ (انگلستان)



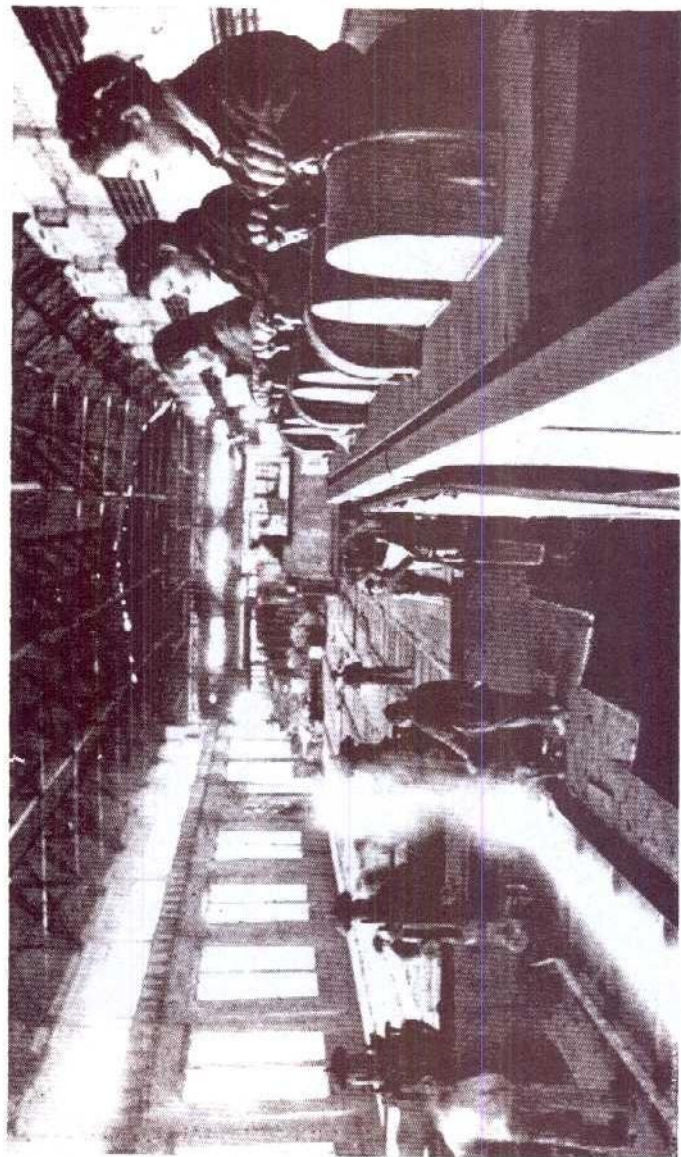
تکامل صنعت فلزکاری

فلزکاران سدهٔ پانزدهم پیش از میلاد .

فلزکاران مصری مقبرهٔ رخمار



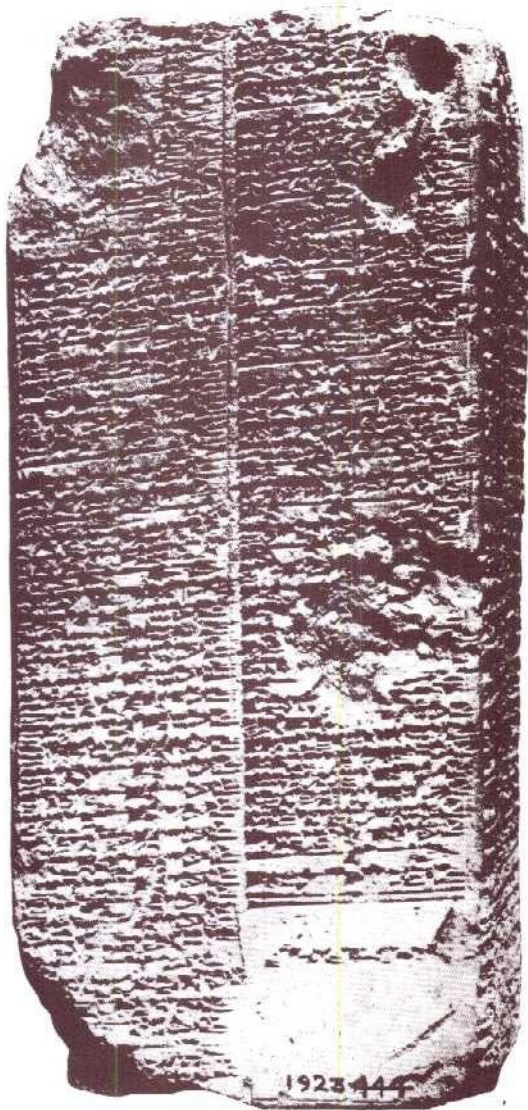
تکامل صنعت فلزکاری
گوره ذوب آهن در ۱۷۷۳



تکامل صنعت فلزکاری

فلزکاران سده بیستم . کارخانه ذوب آهن کراسنی اوکتیبر

در استالینگراد



نامنامه پادشاهان سومر

فصل پنجم

نظریه‌های طبیعی دربارهٔ نظام تاریخی

(۱) تاریخ‌نگاری هندسی

من تمام نظریه‌هایی را که هدفشان نشان دادن رویداد... های تاریخی به عنوان لحظه‌هایی از قوانین تغییرناپذیر و قابل قیاس با قوانین ریاضیات یا نجوم است یا می‌خواهند نظام تاریخی را به‌مدد طرح یا جدولی انتزاعی اما ابدی ارائه دهند، "طبیعی" می‌نامم. تمام این نظریه‌ها به‌ناگزیر همانند هر نظریهٔ لاهوتی، فوق‌تحریمی‌اند. نظام فرضی این نظریه‌ها از حد تمام و تک‌تک رویدادهایی که ظاهراً "می‌خواهند" تبیین" یا به‌عبارت دقیق‌تر توصیف کنند، فراتر رفته و جامع‌تر است. تمام آن‌ها به‌طور ضمنی، زمان را بدانگونه که ما در زندگی خود درمی‌یابیم (همان که برگسون آن را "استمرار" می‌نامد) و نتیجتاً "تغییر واقعی را نفی می‌کنند. زیرا قانون‌ها هماهنگی‌ها را نمایش می‌دهند و فقط رویدادهای تکرارشونده از این قوانین پیروی می‌کنند. بدینسان تغییر را باید به‌تغییر وضع در زمان تبدیل کرد. یگانه زمان پذیرفتنی، زمانی است که نه تنها بتوان اندازه‌گیری‌اش کرد بلکه به‌مدد حرکات تکراری و ادواری مانند حرکات ساعت یا دستگاهی مشابه آن بتوان حدود آن را معین کرد.

"نظام طبیعت" آنچنان که طبیعت شناسان پیش از داروین از ارسطو گرفته تا لینه^۱ تصور می کردند، دستگاه نوع های تغییرناپذیر بود. طبیعت یک کرم کدو - یا یک انسان - را عموماً در توصیف کلی این موجود خلاصه می کردند و آن شامل خواصی می شد که در اثر مطالعه تطبیقی چندین کرم کدو - یا انسان - معلوم شده بود که بین همه آنها مشترک است. هرگونه انحراف از این معیار را "غیرطبیعی" می دانستند. درست تا همین اواخر واقعیت دنیای مادی، گویا قابل تجزیه به اجزاء همانندوسی نهایت بزرگ و در عین حال بی نهایت ثابت که پیوسته مطابق قوانین ابدی ریاضیات در حرکتند تلقی نمی شد. این واقعیت از قید زمان و تغییر معاف بود. هر چند که اجزاء نابودی پذیر آن ممکن است به شکل های گوناگون حرکت کنند و ترکیبی بزرگ اما همیشه محدود و معین به وجود آورند، حرکات، هیچ وقت برای موجودی که تمام اجزاء تشکیل دهنده و قوانین آنها را می شناسد چیزی تازه پدید نخواهند آورد زیرا برای چنین ناظری هر حرکت و ترکیبی قابل پیش بینی است - حرکت و ترکیب، برای چنین آدمی به معنای مطرح ساختن انبوهی از سئوالات بی نهایت مشکل خواهد بود.

"نظام طبیعت" ارسطویی - لینه ای در سال ۱۸۵۹ به نظامی تکاملی تجزیه شد که در آن، نوع های تغییرناپذیر سابق، عملاً در اثر یک سلسله رویدادهای معین تاریخی از نوع دیگر سر بر آوردند. در دوره زندگی خود من، قوانین ابدی فیزیک مکانیستی به همین طریق به یک سلسله احتمالات و موضوعات آنها نیز به "موج های احتمال" تبدیل شده اند. اما این مفاهیم منسوخ دربارۀ نظام طبیعت، از دوره یونانی هائی که مخترع آنها بودند تاکنون همواره بر اذهان تاریخ دانان حاکم بوده است.

چنین به نظر می‌رسد که یونانی‌ها به‌ناگهان از مرحلهٔ بربریت به‌نوع تازه‌ای از تمدن پای نهاده‌اند (صفحهٔ ۵۱). شاید آن‌ها با تاسف، نظام ایستای کهن را که تکنولوژی نو و اقتصاد پولی آنچنان سبانه آن را از میان برده بود به‌یاد داشتند. شاید آن‌ها بین این نظام گم شده و نظام قضایای هندسه که درستی‌شان را در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها به‌طور تجربی به‌اثبات رسانده بودند قرابتی احساس می‌کردند. شاید آن‌زمان کشف این حقیقت که حرکات ظاهراً "تصادفی اجرام آسمانی در واقع دقیقاً" با آن قواعد هندسی که اعتبار ابدی و عام آن را به‌اثبات رسانده بود مطابقت می‌کند، این امید را به وجود آورد که در ورای تمام ظواهر متغیر دنیای حسی، یک نظام ابدی کمین کرده است.

در هر حال، هندسه در نظر فلاسفهٔ کلاسیک، به‌تمام معنی علم بود و کمال مطلوب نظام را در خود متجلی می‌ساخت. پس برای علمی کردن تاریخ، در آخرین وهله، باید اصول و قواعد هندسه را در آن به‌کار برد. و بنابراین، همچنان که گروه^۲ می‌گوید، در نظر یونانیان، قدرت پنهان در پس تاریخ، "قانون طبیعی دایره در امور انسان‌ها است". احتمالاً "به‌همین علت است که توسیدید امیدوار است که تاریخش "برای حصول تصویری روشن از رویدادهائی که رخ داده و رویدادهائی که روزی در مسیر احتمالی امور انسان‌ها دوباره به‌همان شکلیا به‌شکلی مشابه رخ خواهند داد، مفید واقع شود".

کلمات توسیدید، نخستین اشاره به‌نظریهٔ "دور"های تاریخ است، بدین‌معنا که تاریخ حرکتی دایره‌وار دارد و رویدادها تکرار می‌شوند و به‌دنبال خود نتایجی ثابت به‌بار می‌آورند*.

* افلاطون در کتاب قانون چنین می‌گوید: "از زمانی که شهرها ←

اگر چنین باشد، سودمندی تاریخ مسلم است. شناخت گذشته، آگاهی قبلی نسبت به آینده خواهد بود. اما در نظر تاریخ - دانان روزگار باستان کلاسیک، اینها تماما " بهایمان مربوط می شد. یونانی ها و رومی ها قطعاتی از مدارک ثبت شده در اختیار داشتند که فقط چند سده از تاریخ یک گوشه از دنیای مدیترانه را در بر می گرفت. آن ها با چنین مدارکی نمی توانستند این نظریه را آموزش دهند و جداولی تنظیم کنند که به طرز متقاعد کننده، تکرار یا تشابه رویدادهای چندین دور متوالی را نشان دهد.

اما حتی با به پایان رسیدن تمدن کلاسیک نیز این نظریه کنار گذاشته نشد و بعد از رنسانس احیا گردید. بعدها تاریخ - دانان اروپا خوش داشته اند رد تشابهاتی را بین تواریخ آتن یا رم از یک طرف و تواریخ شهرهای ایتالیا و حتی دولت های ملی از طرف دیگر جستجو کنند. ظهور و سقوط امپراتوری ها - آشور، بابل، ایران، روم، اسپانیا، فرانسه و بریتانیا - جولانگاهی فریبنده برای جویندگان شهاست بوده است. اما در مورد تک تک رویدادهای تاریخ سیاسی، غالبا " می توان تشابهاتی کاملا " پذیرفتنی و در واقع برجسته بین جهان باستان و عصر حاضر برقرار کرد. فلسفه و هنر نیز مستعد چنین برخوردی هستند. اما به محض این که تاریخ دان دامنه پژوهش خود را به سوی علم، تکنولوژی و حتی آن جنبه هایی از استراتژی می کشاند که مستقیما "

→ به وجود آمده و مردم در حیطه قوانین مدنی زندگی کرده اند، هزاران شهر به وجود آمده و با یک حساب می توان گفت که به همین تعداد نیز از میان رفته اند. در این شهرها در هر موردی، بارها و بارها انواع قوانین برقرار شده است. گاهی از صورت یک شهر بزرگ به شهری کوچک و از یک شهر کوچک به شهری بزرگ تبدیل شده، از خوب به بد و از بد به خوب تبدیل شده اند.

وابسته تکنولوژی است، سطحی بودن تشابهات بین چندین دوره از تاریخ بشر آشکار می‌گردد.

در این حوزه‌ها، کاملاً روشن است که تاریخ به تشریح یک دایره نمی‌پردازد بلکه روندی است جمعی. و این در واقع در مورد هر جنبه از تاریخ - و خود تاریخ - صدق می‌کند. پیشرفته‌ترین جامعه عصر مفرغ، مثلاً مصریان باستان را با بریتانیا یا هر یک از ملت‌های پیشرفته اروپا در عصر حاضر مقایسه کنید. از یک طرف جامعه‌ای را می‌بینیم که در آن از نیروی انسان و نیروی حیوان استفاده می‌شود، عمدتاً "به‌بازارهای سنگی مجهز و به‌سلاح‌های گران‌بها اما ناقص مسی مسلح است، و در دنیایی که عملاً "به‌دره" نیل و سواحل فلسطین و سوریه محدود می‌شود به‌فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد؛ از طرف دیگر جمعیتی متراکم‌تر را می‌بینیم که نیروی برق، بخار و آب را مهار کرده است، به‌بازارهای مکانیکی فولادی مجهز و به‌توپخانه، ازدر و بمب‌های پرنده مسلح است و در سراسر عرصه گیتی بیکه‌تازی می‌کند. در این صورت، روشن است که هر رویدادی در تاریخ مصر - حتی به‌معنای قدیم کلمه - در واقع، تنها به‌طریقی با رویدادی مشابه در تاریخ معاصر ارتباط دارد که اوقات تلخی کودک با خشم یک شخص بالغ می‌تواند ارتباط داشته باشد.

اما رفتار یک کودک شش ساله، برای پی بردن به رفتار یک مرد چهل و پنج ساله، راهنمایی است ناپایدار. شکی نیست که رفتار بچگانه ریچارد فهورل در داستان مه‌ردیت^۳، نشانه‌ای از واکنش او در برابر بحرانی وخیم‌تر در زندگی آتی‌اش بود. اما نمادپردازی در یک کار هنری را نباید با مشاهده علمی اشتباه گرفت. در هر حال، با قبول این که کودک، پدر انسان است

رابطه جوامع مصری، هلنی و بریتانیایی با یک دیگر مانند رابطه والدین با اولادشان نیست. اینها حتی به یک نوع یا جنس نیز متعلق نیستند. رابطه آنها تا حدی مانند رابطهای است که بین جنسهای مختلف یک راسته که زیست‌شناسان به ترتیب طبقه‌بندی کرده‌اند (مانند رابطه بین تارسیه^۴، شمپانزه و پستانداران عالی یا بین نوعهای موجود و نیاکان فسیل‌شده آنها) وجود دارد. اما شناخت عادات تارسیه چندان کمکی به پیش‌بینی رفتار شمپانزه نمی‌کند تا چه رسد به انسان‌ها. شناخت ساختمان استخوان‌بندی اسب دوره پلیوسن (ائوهیپوس) مطمئناً در درک برخی از ویژگی‌های تشریحی اسب جدید به ما کمک می‌کند ولی ما را به تنظیم نموداری که معیار استخوان‌بندی اسب باشد، آن هم با مراجعه به چند استخوان از اسب کنونی، قادر نخواهد ساخت.

امروزه همه می‌پذیرند که تاریخ به هیچ وجه دقیقاً تکرار نمی‌شود. رویدادهایی که سابقاً رخ داده‌اند، در مسیر احتمالی امور انسان‌ها مجدداً به همان شکل سابق یا شکلی مشابه رخ نخواهند داد. در تفسیرهایی که اخیراً درباره نظریه دوره‌های تاریخی به عمل آمده، در حقیقت هرگونه اعتقاد ساده‌لوحانه از این نوع کنار گذاشته شده است. در نظر اشپنگلر، دوره‌های متعدد که او بدان‌ها باور دارد، "لحظه‌هایی" هستند که باید علم تطبیقی تاریخ را بر آن‌ها مبتنی کرد. این موضوع را در فصل بعد با وضوح بیشتر بررسی خواهیم کرد.

از سده شانزدهم به این سو هندسه و نجوم، علمی یگانه یا معیار به‌شمار نمی‌روند. انسان‌ها جدا کردن سایر جنبه‌های طبیعت بیرونی را مناسب و شمربخش یافته‌اند و در آن‌ها به نظام‌هایی پی برده‌اند، که به شکل قوانین ریاضی، می‌توان

عملاً " آن‌ها را به خدمت گرفت. علوم شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و هواشناسی بدین‌سان شکل گرفته‌اند و هر یک برای خود مجموعه‌ای از قوانین عام و ابدی دارد. به همین علت است که گفته‌اند تاریخ را می‌توان تابع یکی از این علوم خاص کرد یا آن را به صورت شاخه‌ای در آورد. قوانینی که در این علوم به اثبات رسیده، عملاً " بر روابط موجود در امور انسان‌ها نیز حاکمند (یا این روابط را توصیف می‌کنند). تاریخ‌دانان، در حقیقت کوشیده‌اند ثابت کنند که مسیر تاریخ را قوانین فرضی جغرافیا، مردم‌شناسی جسمانی یا قوانین اقتصاد سیاسی تعیین می‌کنند یا این مسیر را به‌طور خلاصه می‌توان در قوانین مزبور دید.

(۲) تاریخ به مفهوم جغرافیا

در نخستین سال‌های سده پنجم پیش از میلاد، یکی از حکیمان مکتب بقراط رساله‌ای دربارهٔ "تأثیرات هوا، آب و موقعیت جغرافیائی" نوشت و پیشنهاد کرد که علت خصوصیات ایرانی‌ها، سیت‌ها، سلت‌ها و دیگر ملت‌های بیگانه را که یونانی‌ها می‌شناختند باید در عوامل جغرافیائی مذکور در کتاب او جستجو کرد. "خصلت‌های ملی" هر ملت را آب و هوا و منابع طبیعی منطقه سکونت همان ملت تعیین می‌کند. در صورت عدم آشنائی دقیق با کتب تاریخی ملت‌های بیگانه مورد بحث، نویسندگان کلاسیک، به قدرت امکان داشت از این فراتر بروند.

اروپائیان سده نوزدهم، چنین بهانه‌ای نداشتند. باستان‌شناسان، تاریخ معتبر مصری‌ها، بابلی‌ها و آشوری‌ها را در برابر آن‌ها می‌گشودند. تاریخ یهودیان، یونانیان و رومیان

که از قرن‌ها پیش شناخته شده بود با تاریخ اعراب، چین و ترکیه تکمیل گردید. درباره گذشته ملت‌های تحت انقیاد آفریقا و آمریکا نیز اطلاعاتی به دست آمد، مخصوصاً "هنری تامس باکل"^۵ مورخ انگلیسی، تحت تأثیر این نظریه بود که تفاوت‌های فاحش بین آب‌وهوای انگلستان، یونان، فلسطین، مصر، چین و هند مبین تفاوت‌های چشمگیر در تاریخ ملت‌های این کشورها است. به‌دیگر سخن، تاریخ و حداقل رئوس عمده آن، نتیجه‌اوضاع و احوال جغرافیائی عرصه خویش است.

باکل برای اثبات فرضیه خود، تدوین پانزده جلد کتاب را در نظر گرفته بود. او فقط دو جلد مقدماتی این دوره را نوشت، که حاوی مثال‌هایی مناسب یا حداقل استادانه درباره نتایجی است که به‌درستی می‌توان به آب و هوا یا دیگر شرایط جغرافیائی نسبت داد. او در اوان جوانی مرد و نتوانست اثرش را تکمیل کند اما در واقع نه تنها او بلکه هیچ کس دیگر هم نمی‌توانست این کتاب را به‌پایان برساند. نخستین دلیل، بسیار روشن است. این نظریه قادر به تبیین تحول تاریخی نیست. زیرا شرایط جغرافیائی در تمام دوران‌های تاریخی، نسبتاً ثابت و بی‌تغییر مانده است. این شرایط، شاید تا اندازه‌ای علت تنوع فرهنگ‌های انسان را تبیین کند اما این موضوع درمقایسه با تحولات فرهنگ انسانی، مسئله اصلی تاریخ به‌شمار نمی‌رود. البته، محیط جغرافیائی تأثیری ژرف در جوامع انسان‌ها بر جای گذاشته است و ما از جغرافیادانان تاریخی معاصر به خاطر تأکید بر این نکته سپاسگزاریم. طغیان‌های منظم رود نیل نه تنها مصر را برای حمایت از جمعیتی عظیم آماده کرد بلکه سازمانی عظیم و متمرکز را به‌این جمعیت عظیم تحمیل کرد تا بتوانند از نیروی باروری‌اش سودجویند و حتی آنان را به‌مشاهده‌ای

آن‌چنان دقیق واداشت که به‌اختراع تقویم مورد استفادهٔ ما در حال حاضر و کشف قواعد اصلی هندسه و نجوم که دانشمندان یونان و سایر کشورها از آن‌ها به‌عنوان اساس کار خویش استفاده کردند منجر گردید. نقش پیشاهنگ انگلستان در انقلاب صنعتی نیز بیشتر به‌واسطهٔ موقعیت مناسب برای تجارت با کشورهای حوزهٔ اقیانوس اطلس و تسلط آن بر زغال‌سنگ، آهن و نیروی آب بود.

تمام این امتیازات، اجزائی از "نیروهای تولید" هستند که بالقوه در اختیار یک جامعه قرار دارند. همچنان که طبیعت فرصت‌های متفاوت در اختیار گروه‌های مشخص انسان‌ها قرار داده است، هریک از این گروه‌ها نیز توانسته است به‌کشفیات و ابداعات مختلف دست یابد. مثلاً "کشف خواص کائوچو و بهره‌برداری از این خواص برای اختراعاتی مانند اماله، صیب بومیان آمریکای جنوبی گردید. اما یکی از ویژگی‌های بارز فرهنگ انسانی این است که کشفیات و اختراعاتی که به‌واسطهٔ ماهیت‌شان فقط توسط مردمی واحد در یک محیط واحد اجتماعی به‌عمل آمده است، به‌مردمی که فاقد فرصت‌های لازم برای دست یافتن به آن‌ها بوده‌اند انتقال یافته و می‌توان آن‌ها را منتقل کرد. آنگاه این دریافت‌کنندگان، کشف مزبور را به‌مراتب بیش از آنچه کاشفان اصلی در نظر داشتند تکامل بخشیده و مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند، مانند اروپائی‌ها که با کائوچو چنین کردند.

از طرف دیگر فرصت به‌تنهایی، یعنی منابع طبیعی فی‌نفسه، مبین چیزی نیست. مثلاً "می‌بینید چه مدتی طولانی سپری شد تا این که ساکنان بریتانیا به‌بهره‌برداری از زغال-سنگ به‌عنوان سوخت دست زدند، هر چند خواص سوختی آن در حدود سه هزار سال پیش یعنی از عصر مفرغ به‌این طرف

شناخته شده بود! چینی‌ها به‌نوبه خود با همان دانش و حتی منابع غنی‌تر، این ماده را به‌کار نگرفتند تا این که از "بربرهای غربی"، انگلستان و دیگر کشورهای اروپا آموختند!

یکی دیگر از ویژگی‌های ما انسان‌ها استعدادمان به‌تطبیق خودمان با هر محیط و هر آب و هوا به‌مدد تدابیر مصنوعی، یعنی فرهنگ می‌باشد. کیفیت این فرهنگ، بدون تردید، کم و بیش تابع همان محیطی است که خود را با آن تطبیق می‌دهد. فرهنگ هر قدر ساده‌تر باشد همان قدر آشکارتر شکل محیط را به‌خود می‌گیرد. در سبک معماری اسکیموها نوع پوشاک و تمام فعالیت‌های اقتصادی، دقیقاً "با شرایط قطب شمال مطابقت دارد. اما در ایالات متحد آمریکا با فرهنگی بی‌نهایت یکنواخت در ایالات معتدل سواحل شرقی، در حوزه بزرگ داخلی، در صحرای آریزونا و کالیفرنیا و ایالت نیمه‌حاره‌ای فلوریدا مواجه می‌شویم. آمریکایی‌ها در سایه روش‌ها و دستگاه‌های تهویه، حمل‌ونقل سریع و استفاده‌های مشابه از علم، می‌توانند در تمام مناطق مختلف یک نوع لباس بپوشند و یک‌نوع غذا بخورند.

در واقع، انسان‌ها در سراسر تاریخ خویش، با موفقیتی روزافزون، دست اندر کار تجربه‌هایی برای تطبیق محیطشان - حتی آب و هوای زمین - با عادات و نیازهای خود بوده‌اند. زمینه جغرافیایی، نقش خود را در تاریخ ایفا کرده و هنوز هم چنین می‌کند، و تاریخ‌دان باید متوجه دخالت آن باشد. اما جغرافیا در هر حال یک زمینه است نه یک عامل واحد یا حتی عامل تعیین‌کننده و حاکم. "جاده را مناسب عوارض زمین می‌سازند اما این عوارض علت وجودی جاده نیستند و جهت آن را تعیین نمی‌کنند" (برگسون). در واقع با احداث تونل‌ها

و پلهائی در میان دره‌ها، راه به‌جای دور زدن عوارض زمین، بر این موانع طبیعی فائق می‌آید.

(۳) تاریخ به‌مفهوم مردم‌شناسی

اگر تاریخ‌دانان یونان و روم عادات و موسسات عجیب و غریب ایرانیان و مصریان، سلت‌ها و آلمانی‌ها و هم‌چنین تصویرها و پیکره‌های خودشان را مبین "طبیعی" و خصایل ماندگار، ذاتی و موروثی آن مردم می‌پنداشتند این کارشان کاملاً با جهان‌نگری دنیای کلاسیک هماهنگ بود. افلاطون و ارسطو، مخصوصاً به‌برتری ذاتی یونانی‌ها بر این‌گونه "بربرها" تاکید می‌کردند. نظریهٔ ارسطو دربارهٔ "بردگان طبیعی" در واقع به این معناست که بعضی از مردم به‌دنیا می‌آیند تا فقط ابزاری زنده در دست یونانیان اصیل باشند. در تاریخ ناسیونالیستی یهودیان نیز موضع مردم برگزیده را نتیجهٔ میثاق یهوه با "ابراهیم و اولاد او تا ابد" می‌دانستند. به‌عبارت دقیق‌تر، این بدان معناست که میراث یهودیان به‌خودی‌خود با روند فیزیولوژیک تولیدمثل از والدین به‌کودکان منتقل می‌شد، هر چند در این که تا چه اندازه انتقال مزبور را عملاً محدود به این روند فیزیولوژیک می‌دانستند جای بسی تردید است.

سنت تاریخی غرب جدید نیز نظریهٔ برتری نژادی را از دو سرچشمهٔ اصلی خود دریافت کرد: یونانی‌ها و رومی‌ها از سوی "طبیعت"، و یهودیان از سوی "خدا" برای ایفای نقش رهبری‌کننده در تاریخ مقدر شده‌اند. هنگامی که اروپائی‌ها در سدهٔ پانزدهم با ملت‌های عجیب و غریب آفریقا، هند شرقی و دنیای جدید مواجه شدند، طبیعتاً همین مفهوم را در مورد

آن‌ها نیز صادق دانستند. بنابراین، "مسیحی مقدس‌نژاد اروپا به‌ناگزیر خود را با اسرائیل مقایسه کرد که با تصرف سرزمین موعود و وظیفه مسیح را به‌انجام می‌رساند و غیر اروپائی‌ها را با کنعانی‌ها که به‌دستور خداوند می‌بایست یا نابود شوند یا مانند هیزم شکن و سقا کار کنند یکی دانست" (توین بی). البته این گونه نتیجه‌گیری‌ها هرگونه بی‌قراری نسبت به‌انهدام سرخ‌پوستان آمریکا و انقیاد سیاهان به‌جای آن‌ها را تسکین می‌دهد.

نظریه‌های مبهم و توصیه‌هایی که از این جا الهام گرفته و تقویت می‌شدند، در سنت تاریخ‌نگاری سده هجدهم، شکلی کلی‌تر و فلسفی‌تر به‌خود گرفتند. مثلاً "بقای خصلت‌های نژادی در این عبارت هردر^۶ (۱۷۸۵) که می‌گوید "چینی‌ها همیشه چینی خواهند بود" به‌طور ضمنی گنجانده شده است. پس از تکان‌های انقلاب فرانسه، رمانتیک‌های آلمانی و همعصران فرانسوی و انگلیسی آن‌ها بهترین محرک متقابل موضعی عقاید مربوط به‌آزادی، برابری و برادری را در اصرار بر تشخیص تاریخی، فردیت و تداوم عادات و نهادهای سیاسی و اجتماعی مختص چندین ملت اروپائی یافتند (فوئتر).

این تاریخ‌دانان در وهله نخست "با سادگی، گروه‌های جدید زبان‌هایی را که با عنوان ملیت‌ها مشخص کرده‌اند به‌شکل کلیت‌هایی تصور می‌کنند که همیشه مستقل از زمان بوده و تاریخ را تحت تاثیر قرار داده‌اند." مفاهیمی که ارتجاع از انقلاب و مقاومت میهن‌پرستانه در برابر ناپلئون پدید آورده بود، بعداً "در اثر ترکیب با نتیجه‌گیری‌های موقت علم مردم-شناسی که تازه از بطن جانورشناسی بیش از داروین سر برآورده بود هاله‌ای از عبارات علمی به‌گرد خود ایجاد کرد.

در طبقه‌بندی لینه، نوع انسان اندیشه‌ورز یعنی نوعی

که باید مانند سایر انواع به‌گونه‌ها یا نژادهای مختلف تقسیم شود در صدر سلسلهٔ حیوانات قرار دارد. این نژادها را به اندازهٔ سایر نوع‌ها ثابت و تغییرناپذیر می‌دانستند اما تردید داشتند در این که نژادهای انسان را چگونه طبقه‌بندی کنند. زبان و همچنین رنگ چهره و قامت را جدا " به‌عنوان معیاری مناسب مورد بحث و مذاقه قرار دادند. اما عموماً" در این نکته توافق داشتند که هر خصوصیتی باز هم باید به‌مفهوم‌ی کاملاً" فیزیولوژیک، موروثی باشد. اگر سرانجام، مردم‌شناسان تصمیم گرفتند که ویژگی‌ها و نسبت‌های جسمانی نظیر بلندی‌قد، شکل سر، رنگ چهره، رنگ چشم یا ترکیبی از این ویژگی‌ها را برای تعریف نژادها برگزینند از امید به‌شناخت ویژگی‌های ذهنی مانند غرایز و تمایلات مختص و ذاتی هر نژاد که به عنوان ویژگی‌های برجسته و محسوس برای مطالعهٔ مستقیم انتخاب شده است، درست برنداشتند.

آنان همچنین می‌پذیرفتند که بیشتر ملیت‌های موجود اروپا، نژاد به‌معنی علمی کلمه نبودند بلکه آمیخته‌ای از نژادهایی بودند که سابقاً" به‌شکلی مستقل‌تر و خالص‌تر وجود داشته‌اند. آوازه‌گران آمانتور تاریخی، به‌راحتی توانستند نظریهٔ ضدانقلابی رمانتیک‌ها را با مفهوم مردم‌شناسان تطبیق دهند. افتخارتردید- آمیز فرمول‌بندی نظریهٔ اسطورهٔ نوردی^۷ به‌یکی از اشراف مرتجع فرانسه یعنی کنت دوگوبینو^۸ تعلق دارد. گوبینو در کتاب‌گفتار درباب نابرابری نژادهای انسان (۱۸۵۳) تیپ قد بلند سفید پوست را به‌عنوان عضو فعال و آفریننده در میان تمام ملت-های اروپا و حتی در میان خویشاوندان زبانی آن‌ها در خاور نزدیک و هند مشخص میکند. دولاپوژ^۹ یکی دیگر از مخالفان دموکراسی فرانسه، در کتاب نقش اجتماعی آریائی‌ها (۱۸۷۰)

عقیده او را به طرزى عامیانه تر بیان کرده است. این نظریه هر چند خیلی دیر در آلمان راه یافت، ولی در آن جا به دست تشریح دانان، زبان شناسان، باستان شناسان، تاریخ دانان و روزنامه نگاران تکامل یافت و به عامل متحدکننده رایش دوم و بهانه‌ای برای رایش سوم مبدل گردید.

آنچنان که هیئت راعلام کرد و فریک وزیر نازی او به تمام معلمان تاریخ دستور داد، این فرضیه مدعی است که هر گونه پیشرفت در تمدن مادی، هنر، علم و سازمان دهی سیاسی جامعه نه تنها در اروپا بلکه در شرق و چین در عصر مفرغ و شاید در آمریکا نیز از نوع و نیروی آفریننده‌ای ناشی شده که منحصرًا در قسمت قابل توارث نطفه نژاد نوردی، آریائی یا آلمانی که از جانب طبیعت به عنوان نژاد برتر برگزیده شده است وجود دارد. زورکی "مدارکی" از باستان شناسی و زبان شناسی می آورد مبنی بر این که نخستین دولت‌های متمدن مصر و بین النهرین را فاتحان نوردی تأسیس کردند و بعدها امواج آریائی‌ها امپراتوری‌های هیتی و ایران و تمدن‌های یونان و روم را موجب گردید. فون سودن^۱ با زحمات زیاد می‌کوشد ثابت کند که سومری‌های غیر آریائی با این که معادلات درجه دوم را حل و خسوف و کسوف را ثبت کردند هیچ اطلاعی از علم نداشتند در صورتی که کتاب‌های خسته کننده برهمن‌های آریائی درباره مراسم قربانی، حقیقتاً علمی هستند!

در سراسر سده گذشته، تاریخ دانان انگلیسی نظیر کارلایل، نظریه‌های مربوط به نژاد آریا را با تحسین فراوان می پذیرفتند. بهر حال انگلوساکسون‌ها جزو نژاد ژرمن بودند و تمام بهترین ملت‌ها سفید پوست نوردی به شمار می رفتند. این نظریه، توجیهی عالی برای امپریالیسم انگلیس و همچنین سیاست

"یورش به سوی خاور"^{۱۱} آلمان بود. در عصر حاضر نیز ایالات متحد آمریکا با حرارتی بیشتر، آن را به‌عنوان یک دست‌آویز علمی برای تبعیض نژادی علیه سیاهان و یهودیان به‌کار می‌برد. از رونق‌افتادگی موقتی آن در دورهٔ خصومت موقت بین آلمان و بریتانیا و ایالات‌متحد آمریکا، البته به‌معنای رد شدن این نظریه نیست. سرآرثر کیث^{۱۲} در جریان جنگ دوم جهانی، کلهٔ گرد را به‌جای کلهٔ دراز نشانده و تفسیری تازه به‌دست داد. طبقهٔ حاکم بریتانیا در سال ۱۹۱۵ نه از نوردی‌های کله دراز بلکه از نمایندگان کله‌گرد نژاد بیکر^{۱۳} تشکیل می‌شد و زمانی که در حدود سال ۱۸۵۰ پیش از میلاد به بریتانیا حمله کردند به‌زبان آریایی‌ها تکلم می‌کردند یا احتمالاً "از جنوب سرزمین روسیه آمده بودند که آن زمان متحد محترم بریتانیا به‌شمار می‌رفت.

در این ضمن، اسطورهٔ دوگوبینو با استفاده از مفاهیم عامیانهٔ اصل "بقای اصلح" داروین، رنگ و لعابی تازه به‌خود گرفت. برخی از دانشمندان، ملت‌ها یا نژادها را با نوع‌ها معادل گرفتند. جنگ بین ملت‌ها را "تنازع بقا" دانستند. فتح و پیروزی به‌معنای "بقا" است و بنابراین، معیارهای "علمی" نوع "اصلح" به‌شمار می‌روند. بدینسان، جنگ یعنی مضمون اصلی تاریخ را به‌عنوان یک روند طبیعی، مقدس شمردند و پیروزی را به‌صورتی علمی توجیه کردند. حکایت ظاهراً "در هم و برهم کشتار دستجمعی، غارت و نابودی مردم، از این نظرگاه بلند، عنوان افتخارآمیز نظام طبیعت را به‌خود می‌گیرد. جای تعجب نیست که این نظریه در کشورهای امپریالیستی رواج یافت. یکی از شارحان عمدهٔ هنر تاریخ‌نویسی، به‌عنوان مقدمه‌ای مناسب برای تاریخ بریتانیا این‌طور نوشته است: "سلت‌ها، خرس‌ها و

گرگ‌ها را بیرون راندند و آنگلو ساکسون‌ها نیز سلت‌ها را". تنها زمانی که امپریالیست‌های رقابت‌کننده در آلمان به تشریح منطقی‌تر نظریه مزبور پرداختند، این نظریه از اعتبار افتاد.

قطع نظر از آمیختگی ملت و نژاد، برابر قرار دادن نژاد و نوع و برخی مقایسه‌های کاذب دیگر، این تفسیر نظریه نژادپرستانه بر نظریه منسوخ مکانیسم تکامل مبتنی است. "تنازع بقا" که به "بقای اصلح" منجر می‌گردد، بهترین توصیف چگونگی آغاز تکامل است. داروین با این عبارت هرگز نمی‌خواست نسخه‌ای صادر کند که نشان‌دهنده تنها راه آغاز تکامل باشد. در حال حاضر، زیست‌شناسان بیشتر به هماهنگی و کمتر به تنازع تاکید می‌کنند.

توازن طبیعت، همچنان که از مطالعه چگونگی معیشت حیوانات و گیاهان یک منطقه برمی‌آید، به هیچ وجه نتیجه ستیز رقابت‌آمیز نیست. برعکس، چنین به نظر می‌رسد که همعصران داروین نظریه رایج (اما اشتباه‌آمیز) درباره نظام اقتصادی را به عنوان قیاس درباره طبیعت آلی نیز به کار برده‌اند و پیشرفت را محصول نظام رقابت نامحدود اقتصاد بی‌بندوبار دانسته‌اند. آنگاه متخصصان اقتصاد سیاسی، وقتی که دیدند نظریه‌شان با عبارات جانورشناختی توسط طبیعت‌شناسان بیان گردیده است آن را مجدداً به عنوان چیزی که از تمام قدرت یک فرضیه اثبات شده علمی برخوردار است به حوزة تاریخ انسان وارد کردند! تکامل بعدی زیست‌شناسی، این ادعا را بی‌اساس کرده است اما تاریخ‌دانان که تماسی با علوم طبیعی نداشتند به‌کندی توانستند تنزل این نظریه را از مقام سابقش بپذیرند.

آن‌ها همچنین نتوانستند شاهد رشد یکی دیگر از شاخه‌های زیست‌شناسی یعنی علم وراثت باشند، علمی که ادعاهای

نژادپرستی را مبنی بر این که نظریه‌ای علمی است، از بین برد. تفسیرهای نژادپرستانه، پس از پاک شدن از مزخرفات زشت نازیسم و سیاست ضد یهود، چنین فرض می‌کند که رویداد-های تاریخی را می‌توان براساس ویژگی‌های ذاتی و ارثی نژادها و آمیزش آن‌ها توضیح داد. فرض آن‌ها این است که نژادها را می‌توان با نوع‌ها و پاره نوع‌های حیوانات وحشی یا نسل-های خالص سگ‌ها یا گوسفندان مقایسه کرد. با مطالعهٔ عادات این نسل‌ها می‌توانید پی‌ببرید که هر گلهٔ گوسفند بطور کلی چگونه رفتار می‌کند و با اطمینانی نسبی، واکنش‌های سگی از یک نژاد معین را در موارد مختلف پیش‌بینی کنید.

اگر نژادهای انسانی با نژادهای خالص گوسفندها قابل مقایسه باشند در این صورت مطالعهٔ یک نژاد به نتیجه‌گیری‌هایی منجر خواهد گردید که به‌خوبی می‌تواند اساس پیش‌بینی‌های ما را تشکیل دهد. اما این مقایسه معتبر نیست. اولاً "رفتار انسان در مقایسه با هر حیوان پائین‌تر از او، خیلی کمتر وابستهٔ غرایز و تمایلات و بیشتر تابع عاداتی است که پس از تولد در اثر تقلید و آموزش از جامعه فرا می‌گیرد. تقریباً" نمی‌توان به‌دقت معین کرد که خصلت هر فرد تا چه اندازه و تا چه زمانی از طبیعت ناشی می‌گردد. اما صرف‌نظر از این، نظریهٔ وراثت خاص که در اثر پژوهش‌های علم وراثت به‌اثبات رسیده، نژادپرستان را به‌هلاکت خواهد رساند.

علم وراثت جدید ثابت کرده است که صفات ارثی نه به‌طور یکجا و درهست بلکه جدا از هم منتقل می‌شوند. مثلاً "کودک ممکن است شکل و رنگ موی سرش را از پدرش و رنگ چشمانش را از مادرش به‌ارث بگیرد. ممکن است صفتی مانند استعداد خون‌ریزی زیاد را که در هیچیک از والدین او دیده

نشده اما از پدر و مادر والدین یا از اجداد دورش به او رسیده است به ارث بگیرد. اما در مورد یک نژاد خالص، ذرات حامل خصوصیات ارثی اهمیتی زیاد ندارند. تمام حیواناتی که نژادشان اصیل باقی مانده، ساختمان و وضع ارثی بدنشان همیشه ثابت می ماند و بنابراین، صفات ارثی معینی را به ارث برده و منتقل خواهند کرد. این نژاد خالص، مجموعه ای از ژنو تیپها است. اما نژادهای انسان خیلی کم و به ندرت به این درجه از خالص و اصیل بودن نزدیک می شوند. زنان و مردان از روزگاران پیش از تاریخ در سراسر جهان به حرکت درآمده و با یکدیگر در آمیخته اند. اکنون مردم شناس می تواند گروه عظیمی از مردم را که از لحاظ ابعاد بدن و سایر صفات شان تشابهی کافی با یکدیگر دارند شایسته^۶ عنوان نژاد بداند؛ در چنین صورتی می تواند صفات و رفتار این نژاد را مورد مطالعه قرار دهد. اما این نژاد، مجموعه ای از فنو تیپها (یعنی موجوداتی که دارای صفاتی واحد هستند) خواهد بود نه مجموعه ای از ژنو تیپها (یعنی موجوداتی که دارای ساختمان ارثی واحد هستند)؛ تا زمانی که او این گروه را طی پنج یا شش نسل مشاهده نکند هیچ تضمینی نمی توان داد که تمام اعضای آن دارای یک ساخت ژنتیک ثابت باشند. بنابراین او نمی تواند پیش بینی کند که نسل بعد نیز همان صفات ارثی مشاهده شده در این نسل را بروز خواهد داد. او حتی کمتر از این می تواند استنباط کند که هر کودکی، تمام یا در واقع یکی از کل صفات والدین خویش را بروز خواهد داد. حتی او مجاز نیست چنین نتیجه گیری کند که چون فلان فرد معین دارای خصوصیات جسمانی مشخص کننده^۶ فلان نژاد معین است، صفات روحی مشترک در آن نژاد را که به تجربه مشاهده شده است از خود بروز خواهد داد.

صفات گروهی - یا اگر دلتان می‌خواهد بگوئید صفات نژادی، یا ملی یا هر چیز دیگر - مطمئناً عواملی هستند که باید در تاریخ به حساب آیند. اما این صفات تا اندازه‌ای بسیار کم و نامشخص، علی مستقل هستند و از وراثت فیزیولوژیک که در هنگام تولد منتقل می‌شود ناشی می‌گردند و فقط با عبارات زیست‌شناختی می‌توان آن‌ها را بیان کرد. این صفات، نتایج یک روند تاریخی هستند که بعد از تولد از طریق امثال و قواعد اجتماعی منتقل می‌گردند و به همین علت، انعطاف‌پذیر و تابع نحوهٔ ادارهٔ جامعه هستند. تغییر در عادات جمعی یک گروه واحد، یکی از مهم‌ترین و مطمئن‌ترین حقایق تاریخ است. تاریخ به جای جستجوی تبیین خود در عادات جمعی، باید این تغییر را توضیح دهد.

(۴) تاریخ به‌مثابه شاخه‌ای از اقتصاد سیاسی

احتمال سوم این است که تاریخ را می‌توان تابع قوانینی ابدی دانست که گویا نظریه‌پردازان اقتصادی کشف کرده‌اند. تاریخ‌دانان ایتالیا در عصر رنسانس مایل بودند شخصیت‌های خود را چنان مجسم کنند که گوئی فقط انگیزه‌های منافع خصوصی محرک اعمال آنان است. مثلاً "گیچاردی دربارهٔ مونتینی این‌طور می‌نویسد: "او هرگز کاری را به‌فضیلت، دین یا وجدان نسبت نمی‌دهد بلکه همیشه برای هر عملی یک انگیزهٔ جاه - طلبانه یا امید دست‌یافتن به ثروت را کشف می‌کند."

اقتصاددانان بورژوائی عصر انقلاب صنعتی در انگلستان، با مبالغه کردن در این تمایل انسان‌گرایی و کمال مطلوب کردن نتیجهٔ آن، هیولائی به‌نام انسان اقتصادی آفریدند. آن‌ها از

"طبیعت" فرضی این انسان "قوانینی ابدی" استنتاج کردند که باید بر فعالیت‌های تمام جوامع انسانی در تولید و مبادله کالاها حاکم باشند، مانند قوانین نیوتون که بر حرکات سیارات و گوی‌های بیلیارد حاکمند. به جز موارد دخالت دولت مانند مرکانتیلیسم*، عملکرد این قوانین نظمی پدید می‌آورد که تحسین-انگیزتر از نظمی است که در مکانیک نیوتونی دیده می‌شود.

اما همچنان که بیج‌هاث** می‌گوید: "اقلیدس، تیبی از اندیشه علمی" برای پیشاهنگان اقتصاد سیاسی بود. آن‌ها نیز مانند اقلیدس چنین فرض می‌کردند که قوانین یا قضایای هندسه، تماما "استقراهائی منطقی از چند قاعده کلی یا حقایق بدیهی پیش از تجربه هستند. بنابراین، "قوانین" ریکاردو را استقراهائی از حقایقی ظاهرا "بدیهی می‌دانستند که انسان اقتصادی در میان آن‌ها اس اساس به‌شمار می‌رفت. اما از لحاظ تاریخی، البته هندسه در مقایسه با فیزیک یا نجوم، قیاسی‌تر نیست. این علم بر مشاهده مبتنی است و قضایای آن از طریق تجربه یا به‌وسیله یک "مسئله عملی" به‌اثبات می‌رسد. بدون تردید، هرگاه مجموعه مشخصی از نتیجه‌گیری‌ها به‌مدد تجربه و استقرا به‌اثبات برسند، احتمالا "به‌قضایائی مبدل می‌شوند که می‌توان اصولی دیگر را برای تأیید تجربه از آن‌ها استقرا کرد. این در مورد فیزیک نیز صادق است. اما فرضیات اقتصاد سیاسی کلاسیک به‌مراتب از این اندازه‌پیوستگی و اطمینان استقرائی دور بود. این فرضیات، در حقیقت، بحث‌هائی تند بین مکاتب مختلف برمی‌انگیخت و سنگ‌نوشته روی گور انسان اقتصادی،

* نظام انحصارات دولتی که به‌منظور تجارت، به‌شرکت‌های خصوصی اختصاص یافته بود.

** Bagehot, *Economic Studies*, P. 186.

همین اواخر نوشته شده است.

گذشته از این، تا آن جا که قوانین اقتصادی، قوانینی حقیقتاً علمی بودند یعنی چگونگی تولید و مبادله کالاها را به درستی شرح می‌دادند، باز هم فقط در مورد یک نظام معین تاریخی صدق می‌کردند. بیج‌هاست نیز مانند آدام اسمیت می‌پذیرفت که هرگاه فرضیات اقتصاد سیاسی با زندگی جور در نیاید می‌توان به یک "عصر ماقبل اقتصادی" بازگشت. البته مارکس "آشکارا این نکته را نفی می‌کند که قوانین کلی فعالیت‌های اقتصادی، قوانینی ثابتند و مهم نیست که این قوانین را در مورد زمان حاضر به کار بندیم یا در مورد گذشته. "به گفته او" هر دوره اقتصادی، قوانینی خاص خود دارد."

در حقیقت خود آدام اسمیت و جانشینان بلافاصله او می‌کوشیدند نتایج و آثار سرمایه‌داری در نخستین روزهای انقلاب صنعتی، یا نحوه عملکرد این نظام را در صورت آزادی از موانع نظام‌های کهن مرکانتیلیسم و فئودالیسم که هنوز در اثر مداخله دولت به حیات خود ادامه می‌دادند تشریح کنند. آنان در واقع مدافعان آکادمیک طبقه نوخاسته کارخانه‌داران در برابر اشراف زمین‌دار حاکم آن زمان بودند. بعضی از اخلاف آن‌ها در بریتانیا و بیش از آن‌ها در آمریکا از همان طبقه در برابر کارگران در اتحادیه‌های صنفی و در جنبش سوسیالیستی دفاع کرده‌اند. همگی صریحاً "به‌گردش آزادانه کالاها و تحرک مساوی کارگران، و بنابراین به‌طور ضمنی به استفاده از وسایل جدید حمل‌ونقل و ارتباطات و آزادی قانونی کارگران و کارفرمایان معتقد بودند. به کار بستن نتیجه‌گیری‌های حاصل از این‌گونه فرضیات تکنولوژیک و جامعه‌شناختی در مورد مثلاً "نخستین سال‌های سده‌های میانه یعنی زمانی که حمل و نقل زمینی به

استفاده از یابو محدود می‌شد و دهقانان نیز وابسته زمین بودند، کاری بس احمقانه خواهد بود.

بنابراین، قوانین اقتصاد سیاسی قادر به تبیین تحول تاریخی نیستند: برعکس این، تغییرات قوانین اقتصادی، یکی از مهم‌ترین گروه‌های حقایقی را به‌وجود آورده که تاریخ‌مجبور به تبیین آن‌ها است. پیدایش اقتصاد سیاسی، دقیقا "به‌این علت برای مطالعات اقتصادی مفید بود که توجه محققان را به حقایقی از این دست جلب کرد. اقتصاد سیاسی به‌متزلزل ساختن کاخ تعصب حرفه‌ای‌ها مبنی بر این که تاریخ باید صرفا "سیاسی، نظامی و دینی باشد کمک کرد. خود آدام اسمیت پیدایش و تکامل شرایط اقتصادی را با استفاده از مدارک اصلی مطالعه کرده بود. از اواسط سدهٔ پیش، تاریخ اقتصادی به‌آن معنا، به‌عنوان شاخهٔ مسلم مطالعات تاریخی پذیرفته شده است. اما تاریخ اقتصادی، دیگر ادعا نمی‌کند که علمی استقرایی است و نتایج قوانین ابدی و عام را نشان می‌دهد بلکه به‌نظامی حقیقتا "تجربی تبدیل شده و نشان می‌دهد که "قوانین اقتصادی" به مفهوم روابط تعمیم یافته بین چندین طرف در جریان تولید و توزیع، در حقیقت چگونه در مسیر تاریخ مدون دگرگون شده‌اند. بدینسان، اقتصاد به‌معنای درک مادی تاریخ، بهترین راهنمای شناخت یک نظام حقیقتا "تاریخی به‌شمار می‌رود.

توضیحات

۰۱ Carolus Linnaeus (۱۷۷۸-۱۷۰۷) گیاه‌شناس سوئدی و بنیان‌گذار علم گیاه‌شناسی جدید.

۰۲ Benedetto Croce (۱۹۵۲-۱۸۶۶) فیلسوف و سیاستمدار ایتالیایی.

۰۳ George Meredith (۱۹۰۹-۱۸۲۸) شاعر و داستان‌نویس انگلیسی. نخستین اثرش رنج‌های ریچارد فهورل، (*The Ordeal of Richard Feverel*) نام دارد که در سال ۱۸۵۹ میلادی به‌نگارش در آمد و در واقع بررسی همه‌جانبه روان‌شناختی پسری است که پدرش او را با ضابطه‌های خشک نظیر دوری از مسایل جنسی تربیت می‌کند. این نحوه تربیت باعث می‌شود که ریچارد در بزرگسالی مرتکب اشتباهات گوناگون و مصیبت‌بار شود و به عذاب عاطفی گرفتار آید.

۰۴ Tarsier جاندار شب‌گرد هندی، شبیه میمون ماداگاسکار.

۰۵ Henry Thomas Buckle (۱۸۶۲-۱۸۲۱) مورخ و زبان‌شناس برجسته انگلیسی که در سال ۱۸۵۰ به هفت زبان صحبت می‌کرد و به‌نوزده زبان کتاب می‌خواند.

۰۶ Johann Gutfried von Herder (۱۸۰۳-۱۷۴۴) فیلسوف و نویسنده آلمانی .

۰۷ Nordic قبایل آلمانی نژاد شمال اروپا به ویژه اسکاندیناوی که از مشخصاتی جسمانی نظیر قامت بلند، کلهء دراز، پوست و موی روشن و چشم‌های آبی برخوردار بودند .

۰۸ Comte Joseph Arthur de Gobineau (۱۸۸۲-۱۸۱۶) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی . در هیأت‌های نمایندگی فرانسه به کشورهای مختلف اروپا و آسیا از جمله ایران (۱۸۵۸-۱۸۵۵) سفر و در آن‌ها خدمت کرد . بنیان‌گذار نظریهء برتری نژاد آریا یا تیوتون‌های سفیدپوست است که بعدها اساس عقیدتی هیتلر گردید .

۰۹ de Lapouge

۰۱۰ Von Soden

۰۱۱ Drang nach Osten

۰۱۲ Sir Arthur Keith (۱۹۵۵-۱۸۶۶) مردم‌شناس انگلیسی . آثار متعدد در زمینهء مردم‌شناسی، انسان‌های اولیه، داروینیسیم و تکامل نوشته است .

۰۱۳ Beakers ساکنان اروپا در دورهء پیش از عصر مفرغ .

فصل ششم

تاریخ به‌مثابه یک علم تطبیقی

اگر تاریخ تابع قوانین یکی از شاخه‌های علوم طبیعی نباشد، ممکن است به‌علمی مستقل با قوانین خاص خود مبدل گردد. مطمئناً این قوانین را نمی‌توان به‌طریق تجربی ثابت کرد و بنابراین به‌دقت فرمول‌بندی ریاضی نخواهند رسید. از سوی دیگر، علوم توصیفی، به‌اتکای روش‌های تطبیقی، تشابهاتی را نشان می‌دهند که از دقت کافی برای کاربرد عملی برخوردار هستند.

علم تشریح، نمونه‌ای از یک علم طبیعی است که تاریخ می‌تواند از آن تقلید کند. حتی دو کالبد انسان که از هر لحاظ همانند باشند وجود ندارد. اما با شکافتن چندین جسد، مقایسه‌ی نتایج مشاهده شده و با نادیده گرفتن خصوصیات استثنائی، تنظیم جدول عمومی بدن انسان که در مورد تمام اعضای نوع آن یعنی انسان اندیشه‌ورز نیز صادق است امکان‌پذیر گردیده است. تشابه بیشتر کالبد‌های واقعی به‌این شکل کمال مطلوب یا خاص چنان نزدیک است که جراح با پیروی از جدول مزبور، بعید به‌نظر می‌رسد که صدمه‌ای کشنده به‌بیمار خود وارد آورد.

باید متذکر شد که حقیقت و سودمندی چنین نمونه‌ای تا اندازه‌ای به تعداد افراد یا مواردی بستگی دارد که در ساختمان آن با یک دیگر مقایسه شده‌اند. اگر جراحی که فقط یک کالبد را شکافته یا فقط یک جدول مبتنی بر یک نمونه را مطالعه کرده است دست به عمل جراحی بزند، و اتفاقاً "آخرین موردی که او مطالعه کرده است جزو موارد استثنائی و "غیرعادی" بوده باشد ممکن است نتیجه کارش مصیبت‌آور باشد. مثالی زنده از یک شاخه همین علم، خطر نتیجه‌گیری ناقص و شتابزده را روشن خواهد کرد.

دکتر دوبوا^۱ در سال ۱۸۹۲ جمجمه‌ای بی‌نهایت باستانی و بسیار شبیه به میمون آدم‌نما همراه با یک استخوان ران در جاوه کشف کرد. آن زمان این فسیل را تنها نمونه‌ای از نوع یا جنس منقرض انسان می‌دانستند که نام علمی آن پیتیکانتروپوس ارکتوس^۲ یا میمون آدم‌نمای جاوه بود. جمجمه به دست آمده از جاوه، علاوه بر چندین خصوصیت چشم‌گیر در شکل ظاهر، به واسطه گنجایش کمش با تمام جمجمه‌های شناخته شده تا آن زمان تفاوت داشت (از لحاظ حجم کم مغز) و در فاصله بین جمجمه شپانزه و جمجمه انسان معاصر قرار داشت. گنجایش کم جمجمه نیز یکی از خصوصیات پیتیکانتروپوس به شمار می‌رفت. در طی ده سال گذشته دو جمجمه فسیل دیگر با همان قدمت در جاوه و دهها جمجمه دیگر در نزدیکی پکن از زیر خاک به در آمد. تمام این جمجمه‌ها با جمجمه‌ای که دوبوا کشف کرده بود از لحاظ خصوصیات شکل ظاهری، مطابقت دارند. اما از نظر حجم جمجمه، تفاوتی چشم‌گیر دارند؛ گنجایش بعضی از آن‌ها کمتر (۷۷۵ سانتیمتر مکعب) و گنجایش بعضی دیگر بیشتر (تا ۱۳۵۰ سانتیمتر مکعب) از جمجمه نخست بود. بنابراین

تعریف کلی نوع (یا جنس) را در این مورد باید اساساً "تغییر داد - و این موردی است بسیار مهم زیرا گنجایش مجموعه، اندازه مغز را تعیین می‌کند. تعریف خاصی که بر یک نمونه خاص مبتنی بود رد شد.

اگر می‌توانستیم تاریخ انسان را به چندین بخش پی‌درپی یا همانند تقسیم کنیم، هر بخش را می‌شد به‌عنوان مورد یا مثالی از تاریخ کلی بررسی کرد. با مقایسه آن‌ها به‌خصوصیت مشترک بین تمام موردهای بررسی شده پی می‌بردیم. آنگاه با انتزاع یا نادیده گرفتن تفاوت‌ها، به‌جدول کلی یا تعریف خاص تاریخ انتزاعی می‌رسیدیم.

اگر نظریه دوره‌های تاریخی درست می‌بود از هر دور تاریخی می‌شد مانند هر نسل از مگس میوه آزمایشگاهی به‌عنوان موردی از مراحل مختلف زندگی این نوع حشره استفاده کرد. حشره‌شناس با مقایسه رشد، بلوغ و افول هر حشره در طی چندین نسل، قوانینی کلی کشف می‌کند که مراحل مختلف زندگی نوع مزبور به‌طور کلی و هر عضو آن نوع به‌طور اخص را توصیف می‌کند. بدینسان، تاریخ‌دان با مقایسه دوره‌های پی‌درپی، قوانینی کشف می‌کند که هر واحد تاریخی را شرح می‌دهند.

نویسندگان کلاسیک که این نظریه را ابداع کردند به واسطه فقدان مثال‌ها حتی نتوانستند این قیاس را بیازمایند. نویسندگان جدید که اطلاعاتی بیشتر در اختیار دارند، جسارت چنین کاری را به‌خود داده‌اند. آخرین، نافذترین، دانشمندان - ترین و درخشان‌ترین کوشش‌ها در این زمینه، کتاب زوال غرب اثر اسپنگلر است. او با برخورداری از ذخیره عظیم دانش خود و تفسیر آن با بینش ذاتی‌اش، تشابهاتی دقیق بین دوره‌های مختلف حیات خود در هنر و فلسفه و همچنین در حکومت و

قانون نشان می‌دهد. او با اعتمادی شگفت‌آور به‌سال شکست ملی، نجات موقتی غرب را با احیای حکومت امپراتوری پیش‌بینی می‌کند و این همان حکومت یکه‌تاز جهانی آلمان است که دقیقاً "خیر از همان نظم نوین می‌داد که آقای هیتلر در سال ۱۹۳۹ کوشید بر دنیای ناسپاس آن زمان تحمیل کند.

نفی عملی نتیجه‌گیری‌های اسپنگلر در شکست هیتلر به‌سال ۱۹۴۵ را می‌توان دلیل موجهی دیگر برای نفی نظری فرض‌اساسی اسپنگلر آنچنان که پیش از این در صفحه ۸۶ مورد بحث قرار گرفت تلقی کرد. همچنان که وجود دوره‌های تاریخی درست نیست، وجود لحظه‌های اسپنگلری و "مالا" استنتاج‌های قیاسی از این لحظه‌ها نیز نمی‌تواند درست باشد.

آرنولد توین بی، تهیه‌گر طرحی جامع و جاه‌طلبانه برای علم تطبیقی تاریخ را با تبحری بیشتر به‌عهده گرفته است. او این طرح خود را در ده‌ها جلد عظیم تشریح خواهد کرد که تاکنون فقط شش جلد از آن منتشر شده است. او مفهوم دور تاریخی را نفی می‌کند. در نظر توین بی، تاریخ نه در یک مسیر دایره‌وار بلکه در چندین مسیر موازی یا متباین حرکت می‌کند. او در این مسیرها بیش از بیست‌ویک لحظه یا "نمونه-های جداگانه" یک نوع خاص جامعه را تشخیص می‌دهد و آن را "جامعه متمدن" می‌نامد. از این میان، هشت جامعه (مصری، سومری، مینوسی، چینی، هندی، حوزه رود سند، مایایی و آندی) "خویشاوند نیستند و به‌دوران کودکی این نوع متعلقند". سایر جوامع - ایرانی، هلنی، مسیحیان غربی و جز این‌ها - به‌نحوی از انحاء از یکی از جوامع پیشین مشتق شده‌اند. در هر یک از واحدهائی که بدینسان از یک دیگر جدا شده‌اند (تا جایی که مدارکی در دست باشد) نویسنده، همان مراحل را

تشخیص می‌دهد که در حالت‌های مشابه مراحل مختلف زندگی هر یک از آن‌ها تکرار شده است - "دوران دشواری‌ها"، "حکومت جهانی"، "مهاجرت ملت‌ها" و غیره. همین تشابه را در حیات مردان بزرگ که در لحظات مناسب در هر جامعه متمدن با مدارک قابل کشف تاریخی به‌ظهور رسیده‌اند می‌توان جستجو کرد.

در این جا ارزیابی یا انتقاد از کاری بزرگ و ناتمام، مناسبی ندارد. حتی الزامی برای طرح این سؤال نیست که با توجه به موضوع پیتیکانترویوس، آیا احتمالاً می‌توان به‌تعریف خاص مبتنی بر بیست و یک نمونه (که شش نمونه از آن‌ها خرده خرده شناخته شده است) اعتباری قائل شد یا نه. اما مدارک و اعتبارنامه این روش مستلزم آزمایش است. آیا تکه‌تکه‌کردن تاریخ و عنوان "تمدن" دادن به آن‌ها و سپس بررسی آن‌ها به مثابه لحظه‌هایی مشخص و مستقل از قوانین کلی، کاری درست و مفید است؟ آیا تکه‌هایی که به این طریق از تاریخ جدا می‌کنیم واقعاً نمونه‌های مشخص یک نوع هستند که از مقایسه آن‌ها بتوان به‌تعریفی قیاسی، مانند جدول تشریحی بدن انسان که بر شکافتن چندین کالبد مشخص استوار است دست یافت؟ آیا "تمدن‌های" توین بی، احتمالاً همانند دست و پا یا اندام‌های چنین بدنی نیستند؟ اگر چنین است آیا تعریف خاص یا شکل کلی یک انگشت پا (با توجه به مناسب‌ترین مورد) که فقط از صفات مشترک بین ده انگشت پا تشکیل شده است، برای عمل جراحی بر روی انگشت بزرگ پای چپ مفید خواهد بود؟

اما توین بی می‌پذیرد که بعضی از جوامع در مسیر تکامل‌شان کاملاً از یک‌دیگر جدا بوده‌اند. باستان‌شناسی می‌تواند مبادله اشیاء و اجناس را بین گروه‌های پراکنده و آمیختگی

احتمالی روش‌های کار و اختراعات را مدت‌ها پیش از پیدایش و آغاز تاریخ مدون نشان دهد. اگر بتوان احتمال قوی داد که چرخ، حدود سه هزار سال پیش در منطقه‌ای ناشناخته بین چین و بریتانیا ساخته شده است، نمی‌توان انکار کرد که بیش از یک سده پیش موتور بخار در بریتانیا ساخته و در منطقه‌ای به مراتب وسیع‌تر از گذشته در جهان پراکنده شد و باز نمی‌توان انکار کرد که بریتانیایی‌ها جای نوشیدن را از چینی‌ها و سیگار کشیدن را از مردمان آمریکای شمالی آموخته‌اند. توین بی‌یا هر تاریخ‌دان دیگر به هیچ وجه نمی‌توانند منکر انتقال فنون و عقاید از تمدن‌های گذشته به تمدن‌های بعد شوند. در واقع، واحدهایی که توین بی مجزا می‌کند و هر واحد دیگر، دارای تأثیرات متقابل در یکدیگر هستند.

توین بی برای موجه جلوه دادن واحدها یا نمونه‌ها مجبور است مدیون بودن تمدن‌ها به یکدیگر را که عامل ارتباط آن‌ها است به حداقل برساند. او می‌گوید "بیشتر پیروزی‌های بزرگ در سرایت فرهنگ‌ها ناچیز و سطحی و قلیلی از آن‌ها عمیق و ریشه‌دار است، زیرا قدرت و تأثیر جریان انتقال و تقلید فرهنگی که عامل تحقق بخشیدن به‌گسترش فرهنگ در امور انسان‌ها است، با ارزش ویژگی‌های جامعه که همراه آن منتقل می‌شوند نسبت معکوس دارد." به همین طریق، او فنون آهن-گدازی و نوشتن را نیز که مسلماً "از جامعه هلنی (امپراتوری روم) به کشورهای مسیحی غرب منتقل شده است ناچیز می‌شمارد. به‌طور خلاصه، توین بی نیز مانند اسپنگلر برای موجه جلوه دادن روش تطبیقی خود و پذیرفتنی کردن استنباط‌های آن، مجبور است آن قسمت از فعالیت‌های انسان‌ها در تاریخ را که آشکارا جنبه‌ای دستجمعی و انقلابی دارند نادیده بگیرد.

هر نظریه تطبیقی، با استنباط های خود، دقیقاً "به چینی" انتزاعی می انجامد. نظریه پرداز ممکن است سیاست های خارجی توتمس سوم^۳، ترایانوس^۴ و فردریک^۵ را در کنار هم قرار دهد. اومی تواند درباره^۶ ارزش نسبی مناسک مذهبی اکدی ها، زرتشتی ها و کاتولیک های رومی، اشعار عاشقانه^۷ مصری ها، یونانی ها و پرووانسی ها یا نقاشی های دوره^۸ امپراتوری جدید مصر، بیزانس و دوره^۹ ملکه ویکتوریا بحث کند و در غیاب معیارهای قابل قبول جهانی، حتی دو نظریه پرداز نیز این کارها را دارای یک ارزش نخواهند دانست. هیچ یک از این اختلاف نظرها نمی تواند درباره^{۱۰} اخترشناسی بابل در عصر مفرغ، یونان هلنی و بریتانیا در سده^{۱۱} هفدهم به وجود آید. شادوف^{۱۲}، چرخ چاه ایرانی و تلمبه^{۱۳} الکتریکی، سه مورد از یک وسیله^{۱۴} آب کشیدن از چاه نیستند بلکه سه نوع در مراحل مختلف تکامل به شمار می روند. موقعیت هر یک از این سه دستگاه به طور عینی و برحسب کارایی آن در به انجام رساندن کاری که از آن انتظار می رود تعیین شده است و این را می توان با دقت ریاضی و بی طرفی کامل ارزیابی کرد.

از لحاظ نظری محض، تاریخ دانان آکادمیک ممکن است مدعی گردند که جذبه^{۱۵} شاعران یا نقاشان و ژرف بینی پیامبران و سیاستمداران، چراغ برق، غذاهائی که در اثر کاربرد علم شیمی و علم وراثت در کشاورزی تولید و با کامیون های موتوردار و کشتی های بخار توزیع می شوند، ماشین چاپ، بهداشت و طب علمی، در مقایسه با قهرمان بازی جنگاوران و شهیدان راه دین، چیزهائی "بی ارزش و سطحی" اند نه جاودان و فراموش نشدنی. اما نظریه پرداز آکادمیک اگر زنده مانده باشد، هرگز تاریخ این گونه کاربردهای علم و تکنولوژی را برای تمام خوانندگان

در سراسر جهان در دوازده جلد تشریح نخواهد کرد، حتی مکتبی هم پایه‌گذاری نخواهد کرد و نظریه او به مفهومی که در صفحه ۲۹ گفته شد یک رویداد تاریخی به‌شمار نخواهد رفت. تا این‌جا، هیچ نباشد، تکنولوژی عامل تعیین‌کننده در تاریخ است. اما تکامل تاریخ، روندی است واحد و متکی به علل درونی و همچنان که در فصل دوم دیدیم از هیچ‌گونه قانون لاهوتی و خارجی پیروی نمی‌کند. این مفهوم را باید در مورد تاریخ به‌طور کلی نیز به‌کار بست.

از سوی دیگر، امکان ارائه نظریه‌های تطبیقی اگر وجود داشته باشد، باید متوجه یک جنبه مهم تاریخ شود. اگر تاریخ، پیشرفت مستمر نوع انسان را به‌طور کلی نشان می‌دهد، درعین حال رکود، انحطاط و انقراض بسیاری از جوامع را که نوع انسان در آن‌ها پراکنده بوده یا در حال حاضر پراکنده است نیز نشان می‌دهد. در غیر این صورت نظریه دوره‌های تاریخی، حتی برای یک لحظه، پذیرفتنی به‌نظر نمی‌رسد.

حتی امروزه ما جوامعی را در استرالیا و سیریه می‌شناسیم که از لحاظ اقتصادی و وسایل کارشان از عصر سنگ بیشتر نرفته‌اند و بعضی جوامع را در اقیانوس کبیر می‌شناسیم که از این جهات هنوز در مراحل نوسنگی قرار دارند. تمدن حوزه رود سند در هزاره سوم پیش از میلاد که شهرهای مدفون در موهنجودارو، هاراپا و در سایر نقاط ایالت سند و پنجاب معرف آن هستند چنان به‌طور کامل از میان رفته‌بود که از وجودشان هم خبری نبود تا این که بیل‌های حفاران، حدود بیست و پنج سال پیش از این، بقایای آن را از زیر خاک به‌در آورد. از مایاتی‌های آمریکای مرکزی فقط تعدادی سرخ‌پوست کاتولیک فقیر و عقب‌مانده در میان جنگلی باقی

مانده‌اند که بقایای شهرهای پر جمعیت و پرستشگاه‌های عظیم را در خود پنهان کرده است، و زمانی در این پرستشگاه‌ها هزاران نفر گرد هم می‌آمدند تا انسانی دیگر را در پای خدایانی که اکنون به فراموشی سپرده شده‌اند قربانی کنند.

تمدن دره نیل، در طی چندین سده پیش از سال ۳۰۰۰ پیش از میلاد، سریعا "به پیش رفت، اما پس از عصر اهرام، به ندرت می‌توان با نوآوری‌های واقعا "مترقی و ماندگار در سازمان اداری و اقتصادی، معماری، مجسمه‌سازی یا نقاشی، علوم ریاضی و پزشکی، تکنولوژی و حتی در شکل ابزارهای کار مواجه گردید. تمدن مصر، پیش از انتقال حکومت به بیگانگان یعنی ایرانیان، یونانیان، رومیان و عرب‌ها، نیروی حیاتی خود را از دست داده بود. خط هیروگلیف قدیم پس از سه هزار سال منسوخ شد و کیش‌های کهنه بومی جای خود را به آئین یهود، آئین میترا، مسیحیت و اسلام داد. در بین-النهرین نیز، از اواخر دوره رشد چشمگیر پیش از تاریخ تا آخرین لوح به دست آمده با خط میخی در حدود ۲۰ سال پیش از میلاد و زوال نهایی شبکه آب‌پاری پس از تسلط مغول‌ها در سال ۱۲۵۸ میلادی که شالوده تمدن آن‌ها به شمار می‌رفت، وقفه و انحطاطی مشابه به چشم می‌خورد.

مسئله "پیشرفت، نه خود به خود حاصل می‌گردد و نه به طور اجتناب‌ناپذیر. در تاریخ، راه‌های بسیار وجود دارد؛ بعضی از این راه‌ها به بن‌بست و بعضی دیگر به انهدام می‌انجامد. این امر، همچنان که جولیان هاکسلی به طرز تحسین‌آمیز در کتاب اخیر خود به نام تکامل نشان داده، در تاریخ طبیعی نیز درست بدین‌گونه است. از سوی دیگر در تاریخ انسان زمینه‌های بیشتر از تاریخ طبیعی برای تردید در این نکته وجود دارد که

اختراعی واقعا " مترقیانه، در جامعه‌ای که از مسیری بن‌بست بالا رفته است از حیثه تسلط بشریت گریخته باشد. مطمئنا تمدن بین‌النهرین منقرض شد. اما از مدت‌ها پیش دانسته‌بود که ما تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه و تقسیم روز به ۲۴ ساعت، و همچنین برخی مفاهیم حقوقی و شرایی را که در ارزش‌شان جای تردید وجود دارد مدیون آن تمدن هستیم. در طی پانزده سال گذشته، در اثر پژوهش‌های همه‌جانبه، بسیاری از این مدیونیت‌های ما به اثبات رسیده است - مانند اطلاعاتی در مورد پیش‌بینی خسوف و کسوف، راه‌حل‌های معادلات درجه دوم، اصل قضیه فیثاغورث... که از طریق یونانیان عصر کلاسیک به ما انتقال یافته است. در واقع، علم بابلی مدت‌های مدید به حیات خود ادامه داد تا این که مثال‌های واقعی مسایل خود را بر ریاضیات یونان داد و بعدها در کتاب‌های حساب در اروپای سده‌های میانه تقلید گردید و روش بابلی کسرهای شصت‌شصتی اقتباس شد و ابداع کسر اعشاری در سده شانزدهم با الهام از آن‌ها صورت گرفت.

این‌گونه مدیونیت‌ها و نظایر آن، در اثر پژوهش‌های طولانی و همه‌جانبه تاریخی با برخورداری از اوضاع و احوالی بی‌نهایت مساعد مانند استفاده از الواح با دوام گلین برای نوشتن، تأیید شده است. بسیاری دیگر از تاثیرات تمدن بابل باید از این پس کشف شود و بسیاری از آن‌ها را به‌خاطر از بین رفتن مدارک مربوط، کسی کشف و اثبات نخواهد کرد. اما این تاثیرات، از مبانی واقعی و ضروری تمدن سده بیستم به شمار می‌روند.

توضیحات

۱ . Dr. Eugene Dubois (۱۸۵۸-۱۹۴۰) کالبدشناس و دیرین شناس هلندی .

۲ . Pithecanthropus erectus

۳ . Tothmes III (۱۵۲۴ تا ۱۴۹۱ پیش از میلاد) از امپراتوران دوره امپراتوری جدید مصر که ۱۷ بار به آسیا لشکرکشی و سوریه، فلسطین، لیبی و نوبی را فتح کرد .

۴ . Marcus Ulpius Trajanus (۱۱۷ - ۵۲) امپراتور روم که از سال ۹۷ تا ۱۱۷ میلادی حکومت کرد .

۵ . Frederick (یا فردریک کبیر) ، پادشاه پروس از ۱۷۴۰ تا ۱۷۸۶ میلادی .

۶ . Shaduf واژه عربی به معنی اهرم مخصوص آب کشیدن از چاه است .

فصل هفتم

تاریخ به مفهوم يك روندخلاق

هگل فیلسوف انگارگرای آلمان (صرف نظر از چند پیش‌بینی در آثار ویکوای ایتالیایی) نخستین کسی بود که درباره تاریخ، نظریه‌ای مشابه همان نظریه‌ای ارائه داد که بررسی پیشین ما بدان انجامید. او واقعیت تغییر، شدن، و نه چیزی دیگر را، با صدائی بلند اعلام کرد و وعده داد که تاریخ را به مثابه روند منطقی و منظم و در عین حال خلاق پیدایش ارزش‌های نو نشان دهد. اما با وارد کردن نظامی لاهوتی و خارجی با نامی تازه در تاریخ، به وعده‌های خود پشت پا زد.

هگل مدعی بود که تاریخ فقط نمایانگر تحقق ایده‌
مطلق ابدی بر طبق قوانین لاهوتی منطق محض است، به نحوی که این روند به جای آفریدن چیزی واقعا "نو، بالضروره در جهت هدفی مقدر به پیش می‌رود. (بدینسان نتیجه غائی تاریخ سیاسی، فقط استقرار حکومتی مشروطه از نوع پادشاهی پروس در سال ۱۸۶۸ است!) هگل می‌گوید "تاریخ انسان، روندی است متکامل که ماهیتا" با کشف هر حقیقت مطلق نمی‌تواند به غایتی قابل فهم دست یابد". اما او مدعی بود که "دستگاه فلسفی‌اش درست، جمع‌بندی همین حقیقت مطلق است".

زدودن عرفان لاهوتی از این مفهوم عالی تاریخ و تنظیم ماده‌گرائی تاریخی به‌عنوان نظریه‌ای که از عوامل فوق تجربی و وابستگی به‌قوانین خارجی میرا باشد به‌عهده^۴ اندیشمندان پیشرو سده^۴ نوزدهم گذارده شده بود. فلسفه^۴ دیالکتیک، هیچ چیز را غائی، مطلق و مقدس نمی‌شمارد. این فلسفه، خصلت گذرای هر چیز و همه چیز را آشکار می‌سازد. هیچ چیز به‌جز شدن و از میان رفتن، و صعود پایان‌ناپذیر از پست به‌عالی نمی‌تواند در برابرش ایستادگی کند. و این فلسفه، خود، انعکاس این روند در مغزهای اندیشمندان است.

این نظریه مربوط به تاریخ به‌عنوان روندی خلاق را بپذیرید؛ قبول کنید که این نظریه، تابع هیچ قانونی نیست که از خارج بر آن تحمیل شده باشد. نباید چنین نتیجه‌گرفت که این روند نظامی ندارد، که علم تاریخ وجود ندارد و قضاوت منطقی در کار نیست. ترتیب مکانی نقاط متقابلاً "دافع، تنها نظام موجود نیست؛ نظام موجود در کار ساعت نیز تنها معیار یک روند منظم نیست. تصویر یک چهره، ترکیبی است دارای نظم، هر چند هرگونه تجزیه و تحلیل شکل‌های هندسی، نظمی را که بیننده در می‌یابد از میان نخواهد برد. رشد یک موجود زنده، روندی است منظم. ما می‌توانیم روابط متقابل بین تمام مراحل رشد و همچنین پیوستگی تمام اندام‌های موجود زنده را درک کنیم. مرگ و زایش دائمی سلول‌های تشکیل‌دهنده^۴ موجود زنده و حرکات متناوب آب، چنانچه نظری گذرا از پشت میکروسکپ بیندازیم، آشفته و بی‌نظم به‌نظر خواهند رسید. در این جا اصولاً "از نظام ایستای هندسی خبری نیست. بررسی عمیق‌تر، نظام حیات را آشکار می‌سازد.

اما اگر تاریخ از مسیری تعیین شده حرکت نمی‌کند بلکه

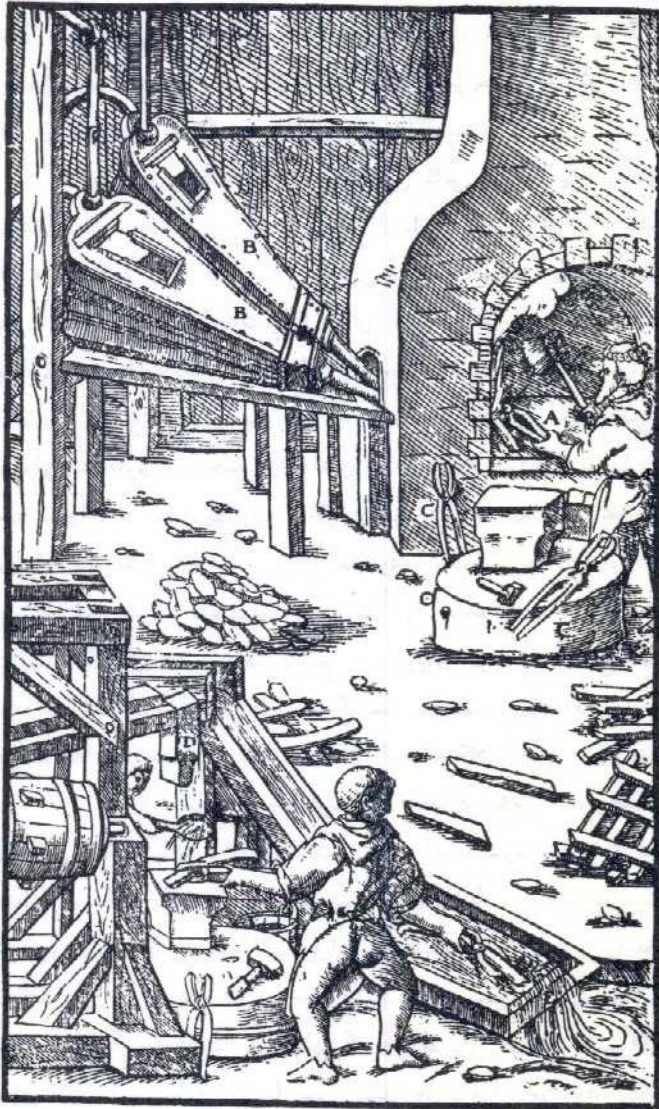
راه خود را در ضمن پیشروی‌اش می‌گشاید، طبیعتاً "جستجوی نقطه پایان در این راه، کاری بیهوده خواهد بود. اما شناخت مسیری که پیش از این پیموده شده، احتمالاً برای نشان دادن مرحله بعدی این راه سودمند خواهد بود. "هیچ کس، حتی هنرمند، نمی‌تواند از پیش بگوید که چهره تمام شده دقیقاً چه ترکیبی خواهد داشت. ولی این ترکیب را کسی که در برابر نقاش نشسته، رنگ‌های مورد استفاده و شخصیت خود هنرمند تعیین می‌کند" (برگسون). این اطلاعات کافی است تا شخص حامی بتواند تصمیم بگیرد که برای به دست آوردن بهترین عکس مطلوب به کدام هنرمند باید ماموریت بدهد. ولی همین اطلاعات، مسلماً "رضایت نهائی شخص حامی را تضمین نمی‌کند. دام پرور، با اطلاع از شجره یک کره اسب و مشاهده رشد آن، با اطمینانی نسبی، می‌تواند از پیش بگوید که دست و پای حیوان به چه رنگی خواهد بود و موقعی که رشد کرد احتمالاً چه "ریختی" خواهد داشت.

نظام تاریخ، بسی دقیق‌تر از نظام هر تابلوی نقاشی و یگانگی آن به مراتب پیچیده‌تر از هر موجود زنده است. هیچ فرمول کلی و هیچ جدول انتزاعی، این نظام را به طور کامل نشان نخواهد داد؛ این نظام را فقط تاریخ با آن کلیت عینی‌اش که هیچ کتاب و کتابخانه‌ای هر قدر هم بزرگ باشد قادر به جای دادن آن در خود نیست می‌تواند از نو بیافریند. خوشبختانه بعضی از جنبه‌های روند تاریخی در مقایسه با سایر جنبه‌های آن، نظام‌شان را ساده‌تر نشان می‌دهند و همین جنبه‌ها اهمیتی تعیین‌کننده دارند.

در تشریح انسانی، یاد گرفتن جدول استخوان‌بندی، خیلی آسان‌تر از یاد گرفتن جدول عضلات و رگ‌ها است، تا

چه رسد به سلسله اعصاب. در استخوان بندی انسان نظامی دیده می شود، هر چند زمانی می توان این نظام را به طور کامل دریافت که استخوان ها را گوشت پوشانده باشد و انسان زنده باشد. استخوان بندی در واقع نگهدارنده گوشت، عضلات، سلسله آوندها و مغز است. استخوان بندی، توضیح دهنده اینها نیست - بلکه عکس قضیه به حقیقت نزدیکتر است - هر چند همینها نیز بدون وجود استخوان بندی نمی توانند به حیات خود ادامه دهند یا آن چیزی باشند که هستند. استخوان های برهنه، تا اندازه ای، چگونگی بهم پیوستن قسمت های نرم تر را نیز نشان می دهند. بول^۲ با مطالعه مفاصل و پیوندهای استخوان-های فسیل شده انسان نئان درتال^۳ توانست درباره نحوه بهم پیوستن عضلات بدن او اظهار نظر کند. اما مسلماً این طرز بهم پیوستن، آزمایشی است و فقط از جهت مشابهت های موجود بین انسان نئان درتال و انسان معاصر که عضلاتش را از طریق مشاهده مستقیم می شناسیم امکان پذیر شده است.

اما ساده ترین جنبه نظام های تاریخی آن است که به عنوان مثالی در فصل دوم آوردیم و آن بسط تصاعدی تسلط انسان بر طبیعت بیرونی در اثر اختراع و کشف ابزارها و روش های کارآمدتر می باشد. اندیشمندان سده نوزدهم، نخستین کسانی بودند که گفتند این پیشرفت تکنولوژیک، زیر بنای کل تاریخ و تعیین کننده و شرط تمام دیگر فعالیت های انسان است. زیرا انسان ها برای این که قادر به کار باشند باید زنده باشند. اما اختراعات و اکتشافات، مانند آنچه در فصل دوم گفته شد، "وسائل تولید" هستند که جامعه در اختیار دارد و تجهیزات و ابزارهایی را تشکیل می دهند که انسان ها را به تولید خوراک، گرما، مسکن و هر آنچه گاهگاهی برای زندگی و تولید و تکثیر



تکامل صنعت فلزکاری

فلزکاران سده شانزدهم میلادی، کارخانه ذوب آهن.

کنده کاری روی چوب.

نسل بشر ضرورت می‌یابد قادر می‌سازد. از مفهوم مادی تاریخ چنین برمی‌آید که امکان دگرگونی تاریخی، وابسته^۶ دگرگونی‌هایی در این وسائل زندگی و وسائل تولید است.

در این جا می‌توان به‌ناگهان گامی فراتر نهاد. بدون تردید هر ابزار تازه، اختراع یک انسان است. اما همان‌سان که در صفحه^۶ ۲۹ گفته شد ساختن و به‌کار بردن یک ابزار، که در آن از ابزارها و ماشین‌ها برای تهیه و توزیع خوراک، گرما و دیگر نیازهای انسان در تمام جوامع شناخته شده و در مراحل مختلف تاریخ مدون استفاده شده است، فعالیتی اجتماعی و مستلزم همکاری دستجمعی تعدادی از انسان‌ها بوده و می‌باشد. چه بخواهید چه نخواهید، اگر طالب نان باشید باید همکاری نان‌وای خودتان را و از طریق او همکاری زنجیروار عده‌ای بی‌شمار مانند گندم‌کاران مانیتوبا^۴ و آیووا^۵ را جلب کنید. به‌همین ترتیب شکارگر عصر سنگ قدیم در اروپای پوشیده از یخ نیز چنانچه هنگام شام می‌خواست گوشت ماموت بخورد مجبور بود در حمله^۶ دستجمعی به‌شکار، به‌دیگر اعضای کلان خود بپیوندد. اتفاقاً این روابط می‌تواند جنبه‌ای کاملاً "غیرشخصی و عام داشته باشد. نان‌وای شما ممکن است دوستان و یا عضو همان کلیسائی باشد که شما عضوش هستید اما برحسب ضرورت، او فروشنده^۷ نان و شما مشتری‌اش هستید. اساساً این رابطه به‌گرد نان می‌گردد و در هر حال تنها پیوند بین شما و برزگران ناشناخته^۸ آیووا است. روابطی که در جریان تولید خوراک و سایر کالاها و توزیع آن‌ها بین انسان‌ها برقرار می‌شود روابط تولیدی نامیده می‌شود.

شکارگر عصر سنگ قدیم، حتی فقط به‌این جهت که وسائل و تجهیزات آن روز چنان ضعیف بود که فرد تنها نمی-

توانست در برابر گلهای از ماموت کاری از پیش ببرد، به کمک سایر اعضای کلان در شکار ماموت نیاز داشت. انسان اروپائی، با تفنگی در دست، به سادگی می‌تواند فیل را شکار کند و از این حیث در مقایسه با سلف خود در عصر دیرینه‌سنگی، استقلالی بیشتر دارد. اما او این استقلال در شکار را به بهای وابسته شدن به تمام کسانی که دست اندر کار تولید و توزیع ننگ و مهمات شکاری هستند خریده است. او مجبور است برای بدست آوردن این ابزار که او را به تنهایی در مقام یک شکارگر از انسان ابتدائی عصر سنگ برتر می‌سازد، با تمام این افراد ناشناخته در روابطی غیرشخصی و غیرارادی داخل شود.

در اوائل نیمه دوم سده نوزدهم، این نکته مسلم گردیده بود که انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی وسائل معیشت خود، با یکدیگر در روابطی معین داخل می‌شوند که ضروری و از اراده آنان مستقل است؛ این روابط تولیدی، با مرحله‌های معین در تکامل نیروهای تولید مادی آنان مطابقت دارد. مجموع این روابط تولیدی، ساخت اقتصادی و زیربنای واقعی جامعه را تشکیل می‌دهد که روساخت حقوقی و سیاسی بر آن استوار می‌گردد و شکل‌های مشخصی از شعور اجتماعی با آن وفق می‌دهند. . . . با تغییر زیربنای اقتصادی، روساخت عظیم جامعه کلا" و کم‌وبیش سریعاً " دگرگون می‌شود. در بررسی این دگرگونی‌ها باید بین شرایط مادی اقتصادی تولید که با دقت علوم طبیعی می‌توان آن را مشخص کرد و شرایط حقوقی، سیاسی، دینی، هنری، فلسفی و به عبارت مختصر شرایط ایده‌ئولوژیک آگاهی انسان‌ها از تضاد بین وسائل تولید و روابط تولیدی فرق قائل شد.

بدینسان، این نظریه مدعی است که تمام حکومت‌ها،

قوانین، ادیان و دیگر نتایج به اصطلاح معنوی فعالیت تاریخی انسان در نهایت امر، تابع نیروهای تولیدی - ابزارها و ماشین‌ها - همراه با منابع طبیعی و مهارت‌های لازم برای به‌کار انداختن این ابزارها و ماشین‌ها می‌باشد. بنابراین، مفهوم مادی تاریخ، کلیدی است برای تجزیه و تحلیل اطلاعات تاریخی که چشم - اندازه‌های تبدیل پدیده‌های تاریخ به نظامی قابل درک را به‌رو می‌گشاید.

از این کلید نباید غلام‌صفتانه استفاده کرد. بررسی "کاملاً" سطحی تاریخ، تفاوت‌های فاحش و غم‌انگیز بین تکنولوژی مترقی و نهادهای محتضر سیاسی یا دینی را روشن می‌سازد. اولاً "نیروهای تولیدی جامعه در مرحله معینی از تکامل خود با روابط تولیدی حاکم یعنی سازمان‌های حقوقی و روابط مالکیت که سابقاً" در چارچوب همین روابط به‌حیات خود ادامه داده‌اند در تضاد قرار می‌گیرند. این روابط از شکل تجلی تکامل نیروهای تولید، به‌مانع تکامل آن‌ها مبدل می‌گردند.

مثلاً "در عصر مفرغ که تنها فلز موجود برای ابزارهای محکم، فلز گران‌بهای مس یا گران‌تر از آن مفرغ و حاصلدهی کار در اثر کمبود ابزارهای مناسب خیلی کم بود، هر دهقان که معاش خود را از کار خویش تامین می‌کرد فقط کمی اضافه‌بر آنچه برای تغذیه خود و خانواده‌اش لازم بود می‌توانست تولید کند. تنها با ترکیب یا جمع کردن این تولیدات اضافی بسیار ناچیز ممکن بود وجه یا سرمایه‌ای فراهم آید و کفاف واردکردن فلزهای مورد نیاز (یعنی حمایت از معدنچیان، فلزگدازان، فلز - کاران و حمل‌ونقل کارگرانی که غذایشان را از طریق کشت به دست نمی‌آوردند) و کارهای مربوط به تولید مجدد را بدهد. در حکومت‌های پادشاهی شرق که تولید اضافی ناچیز صدها هزار

دهقان به جیب ظل الله و طبقه بسیار کوچک اشراف زمین دار سرازیر می شد، تمرکز لازم به طرز رضایت بخش به دست آمد. این گونه روابط مالکیت، زمینه ای مناسب برای تکامل تولید فراهم آورد تا این که یک فلز ارزان صنعتی یعنی آهن کشف شد.

آنگاه روابط تولیدی قدیم، منسوخ و غیر ضروری شد زیرا تولید اضافی به مقدار کم تر، برای تهیه وسائل فلزی کفایت می کرد و فراوانی این وسائل، در عین حال، بر حاصلدهی کار و مقدار تولید اضافی هر فرد افزود. اما مثلاً "در مصر، نظام عصر مفرغ که در طی دوهزار سال تحکیم یافته بود، استقرار و ادامه پیدا کرد و همراه با آن، ابزارها و روش های تولیدی متناسب با ماده گران بهای سابق نیز به حیات خود ادامه داد. بدینسان، چهار سده پس از آغاز عصر آهن، فلزکار مصری را می بینم که هنوز هم ابزارهای زمخت عصر مفرغ (چکش سنگی که با دست برهنه می گرفتندش، انبر به شکل موجین بزرگ و غیره) را به کار می برد در حالی که همکاران او در یونان از مدت ها پیش وسائلی کاملاً جدید (چکش های مخصوص آهنی با دسته چوبی، انبرهای لولادار، و سندان های فلزی) را به کار گرفته بودند. امروزه بی توجهی به اختراعات و در حبس نگهداشتن آنها، ناتوانی به استفاده از ظرفیت کامل کارخانه های موجود و انهدام واقعی محصولات را دلیل یا نتیجه تضادی مشابه بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی می دانند.

در چنین اوضاع و احوالی، برای ادامه پیشرفت های فنی و از میان برداشتن موانع، انقلاب ضرورت پیدا می کند. این انقلاب شاید به مفهوم تحولی اساسی و مطلوب برای ادامه پیشرفت ها ضرورت داشته باشد ولی اجتناب ناپذیر نیست. در

حکومت‌های استبدادی خداسالارانه مصر، بین‌النهرین و چین، روابط تولیدی متناسب با نیروهای تولیدی عصر مفرغ تا عصر آهن نیز به‌حیات خود ادامه دادند. این روابط به‌طرزی موثر مانع بهره‌برداری از نیروهای جدید تولیدی بودند و نتیجتاً باعث رکود تکنولوژی نیز گردیدند. حیات جوامع مزبور نیز کلاً دچار رکود گردید؛ سرانجام، دو جامعه نخست، با یکدیگر از میان رفتند. آنچه از تجزیه و تحلیل منطقی برمی‌آید فقط یک معما است: یا تحول یا اضمحلال. تاریخ، دارای حرکتی بی‌لغزش به‌سوی هدفی از پیش تعیین شده نیست. مفهوم مادی تاریخ بدان معنا است که اگر قرار است علم و صنعت به‌پیشرفت خود ادامه دهند، روابط تولیدی نیز باید خود را با آن‌سازگار کنند. در غیر این‌صورت، علم و صنعت از پیشرفت باز می‌ایستند و همراه با آن‌ها تمام فعالیت‌های انسان در حوزهٔ روساخت، ایده‌ئولوژیک نیز فلج می‌گردد.

ولی سازگاری بین روساخت‌ایده‌ئولوژیک و روابط تولیدی، به‌نوبهٔ خود، هرگز به‌خودی خود حاصل نمی‌گردد. اما یک چنین روساختی - موءسسات، اعتقادات، آرمان‌ها - عملاً جزء ضروری روند تولید به‌شمار می‌رود. موءسساتی که موجب تأمین همکاری ضروری انسان‌ها در جریان تولید گردیده‌اند ظاهراً کارایی خود را مدیون به‌رسمیت شناخته شدن عمومی و خود به‌خودی سودمندی حیاتی یا نافعیت اقتصادی خود نبوده‌اند. ایده‌ئولوژی‌ها همیشه این موءسسات را تصدیق کرده‌اند و تجملات نمادی نیز آن‌ها را آرایش داده‌اند.

مثلاً "به‌نظر ما حتمی است که علت طولانی و یک‌نواخت بودن حکومت‌های فراعنه در مصر عصر مفرغ نه فقط این بود که برزگران می‌پذیرفتند که حکومت فراعنه آن‌ها را عملاً از

شر دشمن‌ها محفوظ می‌کند و وقت صحیح شخم و بذرافشانی را به‌آنان یاد می‌دهد، از کانال‌های آبیاری حفاظت و واردات فلز و سایر کالاهای ضروری را سازمان می‌دهد بلکه تا اندازه‌ای هم بدین علت بود که برزگران، مشتاقانه و با حرارت هر چه تمام‌تر خدا بودن فرعون را قبول داشتند و نسبت به او حقیقتاً "نوعی وفاداری و از خودگذشتگی دینی در خود احساس می‌کردند. بدینسان باید روابط تولیدی را با احساسات انسان‌ها نرم کرد. این روابط برای این که انگیزه‌ای برای عمل فراهم آورند، باید در ذهن انسان به‌عقاید و آرمان‌ها تغییر شکل دهند، و پس از این تغییر شکل، تا حدی از واقعیت مستقل تاریخی برخوردار می‌گردند. بدون تردید، هیچ ایده‌ئولوژی، هیچ نظام مبتنی بر وفاداری و ایمان نمی‌تواند برای همیشه به‌حیات خود ادامه دهد مگر این که با نیروهای تولیدی هماهنگ شود و با پیشرفت آن‌ها سازگاری کند. در غیر این‌صورت، جامعه، سرانجام مضمحل خواهد شد و تمام آرمان‌هایی را که در آغوش خود پرورده است هلاک خواهد کرد - همچنان که خدایان و ادیان بابلی‌ها، مایائی‌ها و اینکاها اکنون از میان رفته‌اند.

اما رسیدن به این هماهنگی ممکن است خیلی به‌تاخیر بیفتد. شاید ایده‌ئولوژی با نیروهای تولید، رابطه‌ای بسیار دور داشته باشد. ما خودمان تاریخ خودمان را می‌سازیم اما در شرایطی کاملاً "معین. از جمله شرایط مزبور، شرایط اقتصادی در نهایت امر تعیین‌کننده هستند؛ اما شرایط سیاسی و جزآن، و اصولاً "سنت‌های حاکم بر ذهن انسان نیز نقشی ایفا می‌کنند ولی نقش آن‌ها تعیین‌کننده نیست.

در این میان، ایده‌ئولوژی‌ها و اعتقادات دینی، وفاداری ملی و غیره نیز ممکن است به‌طرزی بسیار جدی حتی پیشرفت

علم و تکنولوژی را به تعویق بیندازند در حالی که برای از میان برداشتن موانع موجود در راه پیشرفت، که به وسیله روابط مالکیت کهنه به وجود آمده‌اند و قانون و عرف نیز آن‌ها را تصدیق و اسطوره‌ها یا ادیان نیز تقدیس‌شان کرده‌اند، اعلام شعارها و رهنمودها کاری است ضروری. تاریخ، سرشار است از نمونه‌های موانعی که خرافات دینی بر سر راه علم و کاربردهای آن نهاده است؛ لعن آشکار کلیسا بر نظریه کوپرنیک و مخالفت اسلام با صورت‌نگاری، از موارد برجسته به‌شمار می‌روند. سرمایه‌داری بورژوازی نیز به همین طریق در اثر تحریم دینی ربح و بسیاری از معاملات و موسسات توسط کلیسای کاتولیک، از پیشرفت بازایستاد. بنابراین، می‌توان دریافت که چرا مبارزه برای نشان دادن اقتصاد جدید سرمایه‌داری به جای اقتصاد فئودالی و لزوماً "آزاد شدن پژوهش‌های علمی می‌بایست آغاز گردد و چرا نخست در عرصه مذهب و دوره اصلاح دین به پیروزی رسید.

همچنین، ماده‌گرایی تاریخی نه فقط اهمیت و نقش عقاید، تئوری‌ها، نظریه‌های اجتماعی و موسسات سیاسی رانانیده نمی‌گیرد بلکه بر نقش و اهمیت این‌گونه عوامل در حیات جامعه و در تاریخ آن تاکید می‌ورزد. اما بین عقاید و تئوری‌های گوناگون تفاوت قائل است. برخی عقاید و تئوری‌های کهنه وجود دارند که عمرشان به سر آمده و خود به منافع نیروهای محتضر جامعه خدمت می‌کنند. اهمیت این‌ها در چگونگی به تعویق انداختن تکامل و پیشرفت جامعه است. اما عقاید پیشرو هم وجود دارند که در خدمت نیروهای پیشرو جامعه‌اند. اهمیت این عقاید در این است که پیشرفت جامعه را تسهیل می‌کنند و هر اندازه که نیازهای تکامل حیات مادی جامعه را دقیق‌تر منعکس کنند اهمیت‌شان به همان اندازه بیشتر خواهد شد. عقاید و

تئوری‌های جدید اجتماعی، فقط زمانی پدید می‌آیند که تکامل حیات مادی جامعه وظایفی تازه در برابر جامعه نهاده باشد. اما زمانی که این عقاید و تئوری‌ها پدیدار گردند به‌نیرومندترین عاملی تبدیل می‌شوند که پیشرفت مادی جامعه را به‌پیش می‌برد. دقیقاً در همین جا است که ارزش عظیم سازمان‌دهی، تجمیز کنندگی و دگرگون‌سازندهٔ عقاید نو، تئوری‌های نو و مؤسسات جدید سیاسی آشکار می‌گردد.

ماده‌گرایی تاریخی، در چارچوب این دو محدودیت، نظام بنیانی روند تاریخ را که اساساً "روند تغییر و تحول است به‌طرزی برجسته نمایان می‌سازد. بدون تردید، تغییر تاریخی را به‌طور کلی، در وهلهٔ آخر، می‌توان به‌صورت فعالیت‌های خلاق ارادهٔ افراد تجزیه و تحلیل و ارائه کرد، درست همان‌طور که پیشرفت در علم تاریخ را می‌توان به‌اختراعات و کشفیات تک‌تک دانشمندان و هنرمندان تجزیه‌کرد (صفحه ۲۶). در زندگینامه‌هایی که به‌صورت تاریخ برای مردم نوشته می‌شود این فعالیت‌های خلاق به‌عنوان نتیجهٔ انگیزه‌ها یا تضاد انگیزه‌ها نمایانده می‌شود.

ماده‌گرایی تاریخی، مدعی نیست که تنها انگیزهٔ فعالیت‌های انسان‌ها نفع خصوصی اقتصادی و کم‌وبیش آزاد از قید خرافات است؛ "انسان اقتصادی"، انتزاعی هیولوار بود که انسان‌گرایان ایتالیا و نخستین دانشمندان اقتصاد سیاسی انگلیس (صفحه ۹۹) آن را به‌مدد تخیلات خود آفریدند. ماده‌گرایی تاریخی، این نکته را هم نمی‌پذیرد که انگیزه‌های فعالیت‌های انسان‌ها مانند ارواح جادویی، از خلاء سر بر می‌آورد. درعین حال، در این مشاجرهٔ بی‌معنی بین جبر و اختیار که اختراع علمای ربانی است، لزومی به‌جبهه‌گیری نمی‌بیند.

تاریخ‌نگاری علمی، در واقع علاقه‌ای به جستجوی انگیزه‌ها ندارد. انگیزه‌ها را اصولاً "نمی‌توان به صورت اصل‌شان در تاریخ مورد مطالعه قرار داد. آیا امروزه یعنی هشت سال^۶ پس از گذشت آن واقعه، کسی می‌داند که چه انگیزه‌ای چمبرلین را به امضای پیمان مونیخ واداشت؟ آیا انگیزه‌ای او پیشوایی کردن بر تمام بریتانیایی‌ها بود یا ترس از آشکار شدن عدم آمادگی‌اش، ترس میهن‌پرستانه از ایجاد شکاف در امپراتوری، ترس طبقاتی از حکومت توانگران و متنفذین در صورت بروز جنگ علیه مدافع اصلی آنان در ارتباط با انقلابیون روسیه، اشتیاق حقیقتاً "بشر-دوستانه به اجتناب از جنگ به عنوان وحشتناک‌ترین مصائب؟ اگر سئوالی مشابه این درباره‌ی کاری که ششصد سال پیش صورت گرفته است برای یک تاریخ‌دان مطرح کنید چه امیدی به پاسخ دادنش می‌تواند داشته باشد؟ من تاکنون دقیقاً" چهار شرح کاملاً "متضاد درباره‌ی انگیزه‌ها و هدف‌های بنیانی سیاست اقتصادی ادوارد سوم خوانده‌ام که نویسندگانی بزرگ چون کانینگ‌هام^۷، استابز^۸، تاوت^۹ و آنوین^{۱۰} نوشته‌اند.

در هر حال، درباره‌ی فعالیت‌های تاریخی نیز مانند اختراعات، به‌دو طریق می‌توان رای داد. نخست این که انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند اما همیشه در شرایطی کاملاً "معین و براساس روابط حاکم بر آن. در این میان، روابط اقتصادی، هر قدر هم که زیاد تحت تاثیر روابط سیاسی و ایده‌ئولوژیک باشد، در نهایت امر، تعیین‌کننده است. به‌قولی دیگر، تاریخ، سر بهسر از فعالیت‌های افرادی آکنده است که بدون تردید، شخصیت‌هایی فعال به‌شمار می‌روند. می‌توان این فعالیت‌ها را به‌عنوان نتایج تصمیمات و گزینش‌ها در نظر آورد. اما همین گزینش‌ها دقیقاً "به‌شرایطی محدود می‌شوند که وسائل مادی و

روش‌های موجود در زمانی معین برای اجرای تصمیمات، از اهم آن‌ها هستند. ناپلئون در این اندیشه نبود که تصمیم بگیرد آیا باید از طریق تونلی زیرزمینی به انگلستان حمله کند یا با استفاده از زیردریایی، هواپیما یا وسائل نقلیه موتوری. اما هیتلر می‌توانست درباره تمام امکان‌های فوق بیندیشد.

این نخستین محدودیت است. انسان‌ها در انتخاب نیروهای تولیدی خویش مختار نیستند، زیرا هر نیروی تولیدی، نیروئی است اکتسابی و محصول فعالیت‌های پیشینیان (مانند یک کشف یا یک اختراع). بنابراین، نیروهای تولیدی نتیجه نیروی کار انسان‌ها هستند اما این نیرو نیز خود تابع شرایط محیط انسان‌ها و نیروهای تولیدی حاکم و صورت‌بندی جامعه پیش از این که انسان‌ها دست به ایجاد آن بزنند است. انسان‌ها در واقع آفریننده این صورت‌بندی هم نیستند زیرا این صورت‌بندی اجتماعی، نتیجه کار نسل‌های پیشین است. به همین علت ساده که هر نسل متوالی خود را مالک نیروهای تولیدی نسل پیشین می‌بیند و از آن به‌عنوان ماده اولیه برای تولید جدید استفاده می‌کند، در تاریخ انسان‌ها رابطه‌ای پدیدار می‌گردد و تاریخ بشریت شکل می‌گیرد، تاریخی که بر روی هم از زمان گسترش نیروهای تولیدی انسان و نتیجتاً "گسترش روابط اجتماعی او به بعد تاریخ بشریت به‌شمار می‌رود.

البته این گفته‌ها با تغییرات لازم و مناسب، در مورد عقاید و موسسات سیاسی و دینی، شکل‌های بیان هنری، زبان، عادات، رفتار و علائق انسان‌ها نیز صدق می‌کند. حتی لوتر کار خود را از عقایدی شروع می‌کند که کتب مقدس و مفسران مدرسی از یک طرف و مناسک و نهادهای آئین کاتولیکی آلمان در سده شانزدهم از طرف دیگر به‌او منتقل کرده‌اند. شکسپیر،

فلان اصطلاح بخصوص را که پانصد سال پس از فتح بریتانیا به دست نورمان‌ها به کار می‌رفته، عرف و عاداتی را که در نخستین درام‌ها از تراژدی‌های آشیل گرفته تا نمایش زندگی انبیا مرسوم گردیده، انبوهی از مضامین و موضوع‌های مربوط به دودمان‌های باستانی و غیره را به کار می‌برد. هر تصمیم فردی، تابع عادات رفتاری افرادی است و از تصمیمات پیشین و تقلید آگاهانه یا ناآگاهانه از جامعه فرد مقلد سرچشمه می‌گیرد، که امروزه تمام شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای را از طریق مطالعه، سینما و غیره در اختیار او قرار می‌دهد. بنابراین، تمام "اعمال ارادی"، هم به عامل فردی وابسته‌اند و هم به تمام دیگر افرادی که به پیدایش و شکل‌گیری محیط تاریخی و جامعه‌ای که این فرد بدون اراده‌ای به آن تعلق دارد کمک کرده‌اند.

ثانیا، اهمیت تاریخی عملی مجزا که فردی درخفا و به تنهایی در اتاق خلوت خود انجام می‌دهد و در همان جا نگه‌می‌دارد، به هیچ وجه بیشتر از اهمیت آن اختراعی نیست که مدفون، بی‌استفاده و منتشر نشده در نزد مخترعش باقی مانده است. تاریخ فقط با فعالیت‌هایی سر و کار دارد که دارای نتیجه اجتماعی باشند. بدینسان، مسئله واقعی در داوری کردن درباره فعالیت اجتماعی این است که کدام شرایط موجب موفقیت این فعالیت می‌گردد؟ چه تضمینی وجود دارد که این فعالیت به صورت فعالیت مجزا و غرق در انبوه فعالیت‌های متضاد باقی نماند؟

کتاب‌های تاریخ سرشارند از شرح‌هایی درباره کوشش‌های ناموفق، تلاش‌های بی‌ثمر و جد و جهدهای بی‌بهره. هر کسی که به یک فعالیت اجتماعی می‌پردازد، حتی در یک باشگاه ورزشی، انجمن شهر یا در شاخه‌ای از یک اتحادیه صنعتی، می‌داند که

رسیدن به نتیجه‌های معین چه قدر دشوار است و این نتیجه تا چه حد موجب بر باد رفتن امیدها و آرزوهای کسانی می‌شود که برای رسیدن به آن کوشیده‌اند. در عرصه بزرگ شهر، سازمان های ملی و بین‌المللی، دشواری‌ها نیز به همین نسبت بزرگ‌ترند. و در چنین عرصه‌هایی، تباین بین هدف و نتیجه، احتمالاً "نسبت‌هایی بزرگ به خود می‌گیرد. نتایج مصیبت‌بار منع فروش و تولید نوشابه‌های الکلی در آمریکا درست برخلاف هدف‌های کسانی بود که شدیداً "می‌کوشیدند "اصلاحی بزرگ" به عمل آورند یا رأی‌دهندگانی که از ایشان حمایت می‌کردند. اکثریت عظیم این افراد صادقانه در اشتیاق کاهش مستی و مسمومیت بودند، هر چند در وجود سایر افراد و به‌خاطر انگیزه‌های پست، هیچ کس نمی‌خواست سودی عاید گانگسترها کند، فروش سم‌ها را تشویق یا نوجوانان را به میگساری ترغیب کند، ولی این درست نتیجه‌ای بود که آن‌ها بدان دست‌یافتند!

تاریخ، خود را آن‌چنان شکل می‌دهد که نتیجه نهایی، همیشه از تضاد میان چندین اراده فردی سر بر می‌آورد. بنابراین، هزاران نیروی متقاطع و متوازی موجب پیدایش یک نتیجه یعنی رویداد تاریخی می‌شوند. این رویداد را مجدداً "می‌توان نتیجه نیروئی فرض کرد که به‌طور کلی، ناآگاهانه و بی‌اراده در کار است. زیرا هر چه هر فرد اراده کند، افراد دیگر مانعش می‌شوند و آنچه حاصل می‌گردد چیزی است که هیچ کسی آن را اراده نکرده است. بدینسان تاریخ گذشته، به‌شیوه یک روند طبیعی به پیش می‌رود.

ستیز اراده‌های بی‌شمار در عرصه تاریخ، حالتی به وجود می‌آورد که کلاً "مشابه حالتی است که در حوزه طبیعت ناآگاه مشاهده کردیم. انسان هدف‌های فعالیت‌ها را در نظر

دارد اما نتایجی را که از این فعالیت‌ها گرفته می‌شود در نظر ندارد یا هنگامی که این نتایج در ظاهر با هدف مورد نظر مطابقت دارند، در نهایت امر، عواقبی سوای آنچه در نظر بوده است به‌بار می‌آورند. انسان‌ها تاریخ را می‌سازند اما نه با اراده‌ای مشترک، بر طبق نقشه‌ای مشترک یا حتی در جامعه‌ای که دارای ساختمانی مشخص است. کوشش‌های آنان با یکدیگر برخورد می‌کند و به‌همین دلیل بر تمام این جوامع ضرورتی حاکم است که شکل‌های مختلف تصادف، مکمل و شکل تجلی آن است.

همچنان که از متن عبارات فوق برمی‌آید انسان می‌تواند یک نظام تاریخی کاملاً "منطقی را در نظر آورد که تضادوستیز میان نیروهای تولیدی و روابط مالکیت از آن رخت بر بسته است و جامعه‌ای به‌وجود آورده است که در آن انسان‌ها آگاهانه و به‌اراده خود در تلاشی دستجمعی برای پیشبرد هر چه بیشتر نیروهای تولیدی و فعالیت‌های خلاق ناشی از این نیروها با یکدیگر همکاری می‌کنند. چنین نظامی، ایستا نیست بلکه با آگاهی و دانستگی خود، نظامی خلاق به‌شمار می‌رود. در این صورت، می‌توان آن را سرآغاز حقیقی تاریخ منطقی دانست. و بر همین اساس است که تمام رویدادهای پیش از آن را "فصل-هائی در مرحله ماقبل تاریخ جامعه انسان" دانسته‌اند.

اما یک چنین نظامی، واقعیت پشت پرده تاریخ مدون نیست، آن چنان که افلاطون از "مثال‌ها"ی خود، اوگوستین از "شهر خدا"ی خود یا هگل از "مطلق" خود مراد کرده‌اند. بدون تردید، این نظام، هدفی است مناسب، اما نه هدفی که تاریخ به‌طرزی تقدیری و اجتناب‌ناپذیر به‌سوی آن در حرکت باشد. هیچ تضمینی نیست که جامعه ما نیز مانند جامعه مایاها

از میان نرود یا مانند جامعهٔ چینی‌ها به صورت فسیل در نیاید .
در واقع هیچ تضمینی نیست که انسان اندیشه‌ورز نیز مانند
آرکئوپتريکس^{۱۱} یا هیپاریون^{۱۲} منقرض نشود .

نظام مشهود تاریخی در هر موردی به این درجه از
معقولیت آگاهانه نرسیده است . از طرف دیگر "قوانین حرکت"
تاریخ که در سدهٔ نوزدهم توسط مارکس و انگلس کشف شد ،
آن چنان که پاره‌ای از نوشته‌های کاشفان این قوانین نشان می‌دهد ،
نظامی مکانیکی را توصیف نمی‌کند که در آن یگانه حرکت مجاز ،
تغییر وضع در مکان باشد . در واقع نظام مورد نظر لاپلاس
و هاگسلی و دیگر دانشمندان بزرگ سدهٔ گذشته دربارهٔ طبیعت
نیز یک چنین نظامی بود . امروزه فیزیک‌دانان نیز طالب چنین
نظامی نیستند و اگر این نظام وجود می‌داشت ، کاربردی در
تاریخ نمی‌داشت .

مقایسهٔ قوانین تاریخ با آنچه ما در حال حاضر قوانین
آماري و توصیف‌کنندهٔ رفتار تعداد کثیری از ذرات در یک جسم
می‌دانیم ، سودمند نیست . اگر خودمان یعنی عاملان تاریخ را
به جای ذرات بگذاریم نباید چندان انتظار هدایت شدن در
برابر رویدادهائی را که عملاً "به خودمان مربوط می‌شوند داشته
باشیم . این مفهوم مکانیستی ، حتی نتیجه‌گیری درست از داروینیسیم
نیست و امروزه زیست‌شناسان هم آن را نمی‌پذیرند . این مفهوم ،
واقعیت تغییرات تاریخی را نفی می‌کند و این کاری است که
انگلس ، هگل را بدان سبب سرزنش کرده است .

به این ترتیب ، قوانین تاریخ ، فقط توصیف‌هایی کوتاه
دربارهٔ نحوهٔ شکل گرفتن تغییرات تاریخ‌اند . این قوانین ،
علت و حاکم بر تغییرات مزبور نیستند بلکه دامنهٔ عملکرد
عوامل نامعلوم را محدود می‌کنند بدون این که آن‌ها رامستثنی

کرده باشند. تاریخ جهان، اگر تصادف در آن نقشی ایفانمی‌کرد، ماهیتی بسیار اسرارآمیز به خود می‌گرفت. تصادف به‌شکلی کاملاً طبیعی در مسیر کلی تکامل بشر قرار می‌گیرد و سایر تصادف‌ها نیز آن را تکمیل می‌کنند. اما تسریع و تاخیر، بیشتر به‌آن گونه تصادف‌هایی وابسته است که تصادفی مانند خصلت‌مردمی را که در راس و صف مقدم یک‌جنبش قرار می‌گیرند در خود دارند.

بنابراین، این‌گونه قوانین تاریخی، نظام تاریخی را نمی‌سازند بلکه به‌ما مدد می‌رسانند تا روابط متقابل بین رویدادهایی را که سازنده این نظام هستند بشناسیم. مثلاً "ماده‌گرائی دیالکتیک، نوعی "انتخاب طبیعی" را می‌نمایند که از "بقای اصلح" در جوامع انسان‌ها حمایت می‌کند. اما همان‌طور که دیده‌ایم و برخلاف آنچه نژادپرستان و ناسیونالیست‌های اقتصادی با تحریف و سوء‌تعبیر داروین‌یسم ادعا می‌کنند، ملت‌ها با آزمودن "اصلح بودن" شان به‌هیچ وجه به‌توفیقی دست نیافته‌اند. این مسئله‌ای است کاملاً "روشن - هماهنگی بین وسائل تولید از یک طرف و روابط مالکیت توأم با روساخت سیاسی، دینی و هنری از طرف دیگر. جامعه تا زمانی می‌تواند پیشرفت کند و به‌حیات خود ادامه‌دهد که روابط تولیدی یعنی کل نظام اقتصادی و سیاسی آن با تکامل علم، پیشرفت اختراعات و گسترش نیروهای تولیدی هماهنگ باشد.

با هیچ نظریه‌ای درباره تاریخ نمی‌توان از پیش گفت که علم برای آینده چه کشفیاتی در گنجینه دارد، کدامین نیروهای تولیدی از این رهگذر در اختیار جامعه قرار خواهند گرفت یا دقیقاً "کدامین سازمان اقتصادی یا مؤسسه سیاسی برای بهره‌برداری از آن‌ها مناسب خواهد بود. تاریخ، چنانچه

از نظرگاه ماده‌گرائی دیالکتیک تجزیه و تحلیل شوند نشان خواهد داد که در گذشته، چگونه موءسه‌ها و عقاید انسان‌ها با پیشرفت‌های تکنولوژیک و علمی مربوط بوده‌اند.

حتی این کار نیز دارای آن شکل دقیق نخواهد بود که در برخی موارد خاص حاصل می‌گردد. مثلاً "این تجزیه و تحلیل، نشان خواهد داد که چرا از میان چندین دولت کوچک در شمال آلمان، براندنبورگ به قدرتی بزرگ مبدل شد که تجسمی از اختلاف‌های اقتصادی، زبانی و همچنین پس از اصلاح‌دین، تجسمی از اختلاف‌های دینی بین شمال و جنوب گردید.

نیازی هم به چنین کاری نیست. تاریخ علمی به هیچ‌وجه ادعا نمی‌کند که نوعی طالع‌بینی برای پیش‌گوئی پایان کار فلان نژاد یا جنگ بخصوص به‌منفع نظریه‌پردازان بی‌بندوبار و هوادار نظامیان است. از طرف دیگر، مطالعهٔ صحیح تاریخ، انسان هشیار را به تشخیص طرحی که روند تاریخ در طی سده‌های پیشین در انداخته است و نتیجتاً "به‌اظه‌ارنظر دربارهٔ چگونگی ادامهٔ آن در آینده قادر خواهد کرد. در عصر ما یک سیاستمدار بزرگ توانسته است مسیر تاریخ جهان را به‌درستی پیش‌بینی کند و او کسی جز یکی از پیروان مکتب تاریخ‌نگاری علمی براساس فلسفهٔ علمی نیست.

توضیحات

۱۰ Giambattista Vico (جامباتیستا ویکو: ۱۷۴۴-۱۶۶۸)

عالم تاریخ، حقوقدان و فیلسوف ایتالیایی. ششمین فرزند یک کتابفروش کم‌سواد بود که به‌مدرسه ژزوئیت‌ها راه‌یافت و سپس وارد دانشگاه ناپل شد ولی دانش و بینش خود را به‌مدد مطالعات شخصی‌اش به‌دست آورد. موضوعی که ویکو را در سراسر عمرش به‌خود مشغول داشته بود و همه پژوهش‌ها و نوشته‌هایش در پیرامون آن جامعه‌عمل به‌خود می‌پوشید، "رابطه آرمان‌های نظری با واقعیت‌های اجتماعی" بود. مهم‌ترین اثر ویکو اصول علم جدید درباره خصلت مشترک ملل نام دارد. این اثر دارای اهمیتی دورانساز است زیرا در آن ویکو نشان می‌دهد که با ترکیب آثار باقی‌مانده از قرون گذشته (نظیر اسطوره‌ها، افسانه‌ها و شعرها) می‌توان به‌کشف تاریخ منطقی جامعه‌ای که این آثار را آفریده است نایل آمد. این کتاب به‌دست ژان ژاک روسو، و لفگانکفون گوته و یوهان فون هردر رسید و هر سه تحت تأثیر آن بوده‌اند. اما گئورگ ویلهلم فردریک هگل بیش از همه نظرهای او را در آثار خود بازگفته ولی هرگز نامی از او نبرده است. آثار ویکو در نظر بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی علمی یعنی اگوست کنت و کارل مارکس نیز به‌واسطه طرح مسایل مربوط به دیالکتیک مبارزه طبقاتی، از ارزش فراوان برخوردار است.

۰۲ Marcelin Boule (۱۸۶۱-۱۹۴۲) مدیر انستیتوی دیرین شناسی انسانی در پاریس.

۰۳ Neanderthal Man

۰۴ Manitoba یکی از استان‌های مرکزی کانادا.

۰۵ Iowa ایالتی در غرب میانه ایالات متحده آمریکا.

۰۶ هشت سال پیش از سال ۱۹۴۷ یعنی تاریخ نگارش کتاب حاضر.

۰۷ William Cunningham (۱۸۴۹-۱۹۱۹) روحانی و اقتصاد دان اسکاتلندی.

۰۸ William Stubbs (۱۸۲۵-۱۹۰۱) مورخ و مطران انگلیسی.

۰۹ Thomas Frederick Tout (۱۸۵۵-۱۹۲۹) مورخ انگلیسی.

۰۱۰ William Gawthorn Unwin (۱۸۳۸-۱۹۳۳) مهندس راه و ساختمان انگلیسی.

۰۱۱ Archaeopteryx پرنده‌ای قدیمی که فسیل آن نشان می‌دهد که واسطه‌ای مابین خزندگان و پرندگان بوده است.

۱۲. **Hipparion** یک نوع جانور چهارپای کوچک دوره میوسن و پلیوسن که آن را از اجداد اسب امروزی می دانند و نوع آن امروزه معدوم است.

فهرست راهنما

۱۱۷، ۱۳۷	آ
آمریکای شمالی ۹، ۱۶، ۴۴، ۴۵	آپناین، کوه‌های ۵۸
۵۹، ۸۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۰	آتن ۵۲، ۶۰، ۷۰، ۸۴
آنتونیوس ۷۱	آحاب ۶۶
آنگلو ساکسون‌ها ۵۹، ۹۴، ۹۶	آدام اسمیت ۵۴، ۱۰۱، ۱۰۲
آنوین ۱۳۰	آرک رایت ۲۶
آیووا ۱۲۲	آرکتو پتريکس ۱۳۵
آیین میترا ۱۱۳	آرسو، رود ۵۸
آیین یهود ۱۱۳	آریائی‌ها ۹۴، ۹۵
ا	آریزونا ۹۰
ابزار فلزی ۲۱	آزادی ۹۲
ابزار سنگی ۲۱	آسپا، قاره ۹، ۱۰۴، ۱۱۵
ابزار و ابزارسازی ۱۹-۲۱، ۲۶، ۲۸	آسیای آبی ۲۲
۲۹، ۳۱، ۳۵، ۵۰، ۹۱، ۱۳۳	آسیای بادی ۲۲، ۲۷
۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۵	آسیای جنوب شرقی ۳۷
اتحادیهٔ بسایان آزاد ۱۱	آسیای صغیر ۳۷
اتحادیهٔ صنفی ۱۰۱، ۱۳۲	آسیای میانه ۳۷
اتروریا ۵۸	آشور ۴۴، ۴۷، ۸۴، ۸۷
اتروسک‌ها ۳۷	آشیل ۱۳۲
احادیث شفاهی ۳۶	آفریقا ۳۱، ۳۷، ۸۸، ۹۱
احتمالات ۸۲	آکسفورد ۵۷
اختراع ۲۸-۳۰، ۳۲، ۸۹، ۱۲۰	آلمان ۳۱، ۳۲، ۷۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۸

اشعار پهلوانی ۴۵	۱۳۲، ۱۳۱
اشعار حماسی ۵۰	اخترشناسی ۱۱۱، ۱۳، ۱۲
اصحاب مدرسه ۷۷	ادوارد سوم ۱۳۰
اصل عدم قطعیت ۱۳	اراده الهی ۶۸
اصلاح دین ۴۰، ۵۴، ۱۲۸، ۱۳۷	ارسطو ۸۲، ۹۱
اصول علم جدید درباره خصلت مشترک	ارشمیدس ۷۲
ملل ۱۳۸	اروپا ۹، ۲۲، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۴
اعتقادنامه کلیسای انگلستان ۹	۵۳، ۵۴، ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۹۲-
اعراب ۸۸	۱۰۴، ۹۴
افسانه نوح ۴۶	اسپارت ۶۰، ۷۰
افلاطون ۷۰، ۷۱، ۸۳، ۹۱، ۱۳۴	اسپانیا ۸۴
اقتصاد سیاسی ۸۷، ۱۰۰-۱۰۲	استابز ۱۳۰
افلیدس ۱۰۰	استانول ۳۷
اقیانوس آرام ۹، ۳۶، ۵۹، ۱۱۲	استبداد ۵۲، ۶۵، ۷۱
اقیانوس اطلس ۸۹	استرالیا ۱۱۲
اقیانوس کبیر اقیانوس آرام	استنساخ ۴۱
اکدی ها ۱۱۱	استیونسون ۲۶
القبای ۳۷، ۳۹	اسرائیل ۶۶، ۷۷، ۹۲
القبای بابلی ۴۹	اسطوره ۴۶، ۴۹، ۱۲۸، ۱۳۸
القبای سومری ۳۹	اسطوره آفریتش ۴۷، ۶۶
القبای لاتین ۳۷	اسکانلند ۴۴
القبای هندی ۳۷	اسکندر ۷۱-۷۳، ۷۵
الیشع ۷۷	اسکدریه ۲۴
امپراتوری روم ۴۳، ۶۷، ۷۱، ۱۱۰	اسکیموها ۹۰
امپراتوری نوین بابل ۴۸	اسلام ۴۰، ۱۱۳، ۱۲۸
امپراتوری هیتی ۹۴	اشپنگلر ۸۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰

اومان ، سرچارلز ۶۳، ۶۷، ۷۲، ۷۳	امپریالیسم انگلیس ۹۴
اہرام ۱۱۳	انتخاب طبیعی ۱۴، ۱۳۶
ایالات متحد آمریکا ۷۰، ۹۰، ۹۵	انجیل ۴۰، ۴۷، ۱۳۶
۱۳۳، ۱۳۹	اندیشہا ۷۱
ایتالیا ۳۱، ۳۷، ۵۳، ۵۸، ۷۳، ۸۴	انسان اقتصادی ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۹
۱۲۹، ۹۹	انسان اندیشہ ورز ۹۲، ۱۰۵، ۱۳۵
ایدہ مطلق ۱۱۷	انسان بزرگ ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴
ایدہ ٹولوژی ۱۲۶، ۱۲۷	۷۵
ایران ۲۲، ۳۷، ۷۳، ۸۴، ۹۴	انسان گرایان ۵۳، ۷۱، ۱۲۹
ایرانیان ۵۱، ۸۷، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۳	انسان گرائی ۵۳، ۵۴، ۹۹
ایزابیل ۶۶، ۷۷	انسان نئان درتال ۱۲۰
ایمان ۶۸	انقلاب ۱۲۵
اینکھا ۱۲۷	انقلاب با شکوہ ۴۲
اٹوھیپوس ۸۶	انقلاب صنعتی ۵۵، ۵۷، ۸۹، ۹۹
ایہود ۶۰	۱۰۱
	انقلاب فرانسه ۴۲، ۵۵، ۹۲
ب	انقلاب نوسنگی ۲۰
بایل ۴۷، ۴۹، ۷۳، ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۴	انگلز ۵۷، ۱۳۵
بایلی ہا ۳۹، ۵۶، ۸۷، ۱۲۷	انگلستان ۳۰، ۳۱، ۵۴، ۸۸-۸۹، ۹۹
باراق ۶۰	۱۳۱
بازار مصرف ۲۸	اورال ۳۱
باکل ، ہنری تامس ۸۸	اورشلیم نو ۷۸
بالکان ششہ جزیرہء بالکان	اوکتاویانوس ۷۱
برابری و برادری ۹۲	اوگوستوس ۷۱
براندنبورگ ۱۳۷	اوگوستین ۶۷، ۷۸، ۱۳۴
بربرہا ۵۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۹۱	اوما ۴۴

	برج بابل ۴۶
پ	بردگان ۴۳، ۴۱، ۳۶
پاپیروس ۴۰، ۳۸، ۳۷	بردگی ۵۲
پادشاهان بنی اسرائیل ۷۷	برگسون ۱۱۹، ۹۵، ۸۱
پادشاهان خدائی ۵۱	بریتانیا ۳۲، ۳۶، ۴۳، ۵۶، ۵۹
پادشاهان مستبد ۶۵، ۶۹، ۷۱	۷۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۵، ۱۰۱
پادشاهان مطلق‌العنان ۵۳	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۲
پادشاهی‌های یهودا و اسرائیل ۴۹	بریتون‌ها ۴۴
۶۵	بطالسه ۷۸
پارک ملی یوسمیت ۱۶	بطلیموس ۷۱، ۷۸
پاسکال ۷۱، ۷۲	بقای اصلح ۱۴، ۹۵، ۹۶، ۱۳۶
پترو داکتیل ۱۵	بقراط ۸۷
پروس ۱۱۷	بنی اسرائیل ۶۰
پطر کبیر ۷۲	بودا ۷۲، ۷۴
پکن ۱۰۶	بورژوازی ۵۳-۵۵
پنجاب ۱۱۲	بول، مارسل ۱۲۰
پول مسکوک ۵۱	بومیان آمریکای جنوبی ۸۹
پولی‌نزی بومیان پولی‌نزی	بومیان پولی‌نزی ۳۶، ۴۵، ۵۸
پیامبران ۵۶	بیج‌هات ۱۰۵، ۱۰۱
پیتیکانتروپوس ارکتوس ۱۰۶، ۱۰۹	بید ۶۷
پیمان مونیخ ۱۳۰	بیزانس ۳۷، ۱۱۱
ت	بین‌النهرین ۴۶، ۵۹، ۱۱۳، ۱۲۶
تأثیرات هوا، آب و موقعیت جغرافیائی	بین‌النهرین جنوبی ۳۶، ۳۸، ۳۹
۸۷	۴۷، ۶۸، ۹۴
تارسه ۸۶	

- تاریخ ۱۲، ۳۲، ۳۸، ۴۴، ۴۶، ۴۷، تاریخ‌نگاری علمی ۱۳۰
- ۵۰، ۵۲-۵۴، ۵۶، ۵۷، مفاہیم تاریخ‌نگاری لاهوتی ۶۴
- لاہوتی و جادوئی - ۶۳، مطالعہ تاریخ‌نگاری ہندسی ۸۱
- ۶۳-۶۹، ۷۳، ۷۶، ۸۳، سودمندی تاریخ‌های دبستانی ۵۷
- ۸۴، ۸۵، تکرار - ۸۶، - به ناوت ۱۳۰
- مفہوم جغرافیا ۸۷، ۸۸، - به مفہوم تاهیتی، جزیرہ ۳۶
- ۹۱، ۹۲، - به مشابہہ تراپانوس ۱۱۱
- ۹۹، ۱۰۲، شاخہ‌ای از اقتصاد سیاسی تاسیتوس ۴۴
- ۱۰۵، - به مشابہہ یک علم تطبیقی ترکیہ ۸۸
- ۱۱۲، - به مفہوم یک روند خلاق تصادف ۱۳
- ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۶ تقلید فرهنگی ۱۱۰
- تاریخ انتزاعی ۱۰۷ تکولوژی ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱
- تاریخ انگلستان ۵۴ ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۷۳، ۸۳-۸۵، ۱۱۱
- تاریخ جنگ پلویونز ۵۱، ۶۰ ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲
- تاریخ جهان ۵۷ تمدن‌ها ۵۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴
- تاریخ جهان باستان ۵۷ تنازع بقا ۱۵، ۹۵، ۹۶
- تاریخچہ ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۹ توالی خطی رویدادها ۳۰
- تاریخ دانان ۸۲، ۹۱ توالی رویدادهای تاریخی ۲۳، ۲۶
- تاریخ دانان حرفہ‌ای - مورخان حرفہ‌ای توتمس سوم ۱۱۱
- تاریخ دانان دانشگاہی ۵۶ تورات ۴۰، ۴۷، ۴۹
- تاریخ دانان مسیحی ۵۲ توسیدید ۵۱، ۵۲، ۸۳
- تاریخ کلیسائی ملت انگلیس ۷۸ توفان نوح ۴۷، ۶۴
- تاریخ‌نگار ۴۳ تولید اجتماعی ۱۲۳
- تاریخ‌نگاری ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۹۵ تولید اضافی ۱۲۴، ۱۳۵
- تاریخ‌نگاری بومی ۵۴ تولید خوراک ۱۲۲
- تاریخ‌نگاری جادوئی ۶۸، ۷۱ توین بی، آرنولد ۹۲، ۱۰۸-۱۱۰

۱۱۲، ۱۰۸	هیروگلیف ۱۱۳
دوره پلیوسن ۸۶، ۱۴۰	خواندن و نوشتن ۳۹
دوره کرتاسه ۱۷	
دوره میوسن ۱۴۰	د
دولایوژ ۹۳	داری ۲۶
دولتشرها ۶۵، ۷۰	داروین ۱۴، ۱۶، ۸۲، ۹۲، ۹۵، ۹۶
دیالکتیک ۱۱۸	داروینیسیم ۱۳۵، ۱۳۶
دیالکتیک مبارزه طبقاتی ۱۳۸	داریوش ۵۱
دین ۶۸، ۶۹	داستان آفرینش ۴۶
	داوران ۶۰، ۶۵
د	دیوره ۶۰
رایش دوم ۹۴	دجله، رود ۳۱، ۳۶، ۵۸
رایش سوم ۹۴	درک مادی تاریخ ۱۰۲، ۱۲۲
رستاخیز ۶۶	در ماهیت خدایان ۶۰
رم ۵۲، ۶۷، ۸۴	دره نیل ۸۵، ۱۱۳
رنج‌های ریچارد فهورل ۱۰۳	دره یوسمیت ۱۴
رسانس ۵۳، ۷۱، ۸۴، ۹۹	دریای سیاه ۳۷
روابط تولیدی ۳۰، ۳۸، ۵۱، ۵۴	دکارت ۷۲
۱۲۲-۱۲۷، ۱۳۶	دستگاه نوشتار ۳۸
روساخت ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۶	دلتای دجله و فرات ۳۶
روسو، ژان ژاک ۱۳۸	دموکراسی ۵۲، ۹۳ - بورژوازی
روسیه ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۷۳، ۹۵، ۱۳۰	۴۳
روم ۴۰، ۸۴، ۹۱، ۹۴	دوبوا، دکتر ۱۰۶
رومی‌ها ۳۷، ۴۴، ۵۲، ۸۴، ۸۷، ۱۱۳	دوران ششم ۶۷
روند اختراع ۲۶، ۲۷	دوران مزوزوئیک ۱۷
روند تاریخ ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۱۱۹	دوره‌های تاریخ ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۰۷

سرزمین موعود ۹۲	رویداد تاریخی ۰۲۸، ۰۳۵، ۰۶۹، ۰۸۱
سرف‌ها ۳۶، ۴۱	۰۹۷، ۰۹۹، ۱۳۳
سرود دیوره ۴۶	ریکاردو ۱۰۰
سزار ۰۷۱، ۷۲	
سفرانجیا ۶۶	ز
سفر تکوین ۴۷	زرتشتی‌ها ۱۱۱
سفر داوران ۴۶	زغال سنگ ۰۲۳، ۰۲۶، ۰۳۱، ۸۹
سلت‌ها ۰۳۷، ۰۴۴، ۰۷۸، ۰۹۱، ۰۹۵، ۹۶	زلاند نو ۰۳۶، ۰۴۹، ۵۸
سلطان فیلسوف ۰۷۰، ۷۱	زمین‌شناسی ۸۷
سلطنت‌های خدائی ۵۰	زندگینامه‌ها ۱۲۹
سلنه ۷۸	زوال غرب ۱۰۷
سنت تاریخ‌نگاری ۰۳۵، ۰۳۹، ۴۴	زیربنا ۱۲۳
سند، رود ۳۱	زیست‌شناسی ۰۸۷، ۹۶
سنگ‌نوشته‌ها ۳۸	
سواد ۷۵	ژ
سوریه ۰۳۷، ۰۸۵، ۱۱۵	ژابین ۳۷
سولون ۷۰	ژوئیت‌ها ۹۸
سومر ۰۴۸، ۵۸	ژنوتیپ‌ها ۱۳۸
سومری‌ها ۰۴۷، ۰۵۹، ۹۴	س
سیاهان ۰۹۲، ۹۵	سازمان‌های بین‌المللی ۰۱۱، ۱۳۳
سیاست ضد یهود ۹۷	سالنامه‌ها ۳۸
سیت‌ها ۸۷	سامی‌ها ۳۷
سیریه ۱۱۲	سده‌های میانه ۰۲۲، ۰۲۴، ۰۳۸، ۰۴۰
سیسرا ۶۰	۰۴۱، ۰۴۲، ۰۵۲، ۱۰۱
سیسرون ۵۲	سرخ‌پوستان ۰۴۵، ۰۵۹، ۹۲
سیلی ۰۴۴، ۵۶	

ط	ش
طبقه حاکم ۴۲-۴۴، ۵۰	شادوف ۱۱۱
طبقه متوسط ۴۳	شارلمانی ۷۲
طلسم و افسون ۶۸	شاهزادگان مستید ۵۳
	شبه جزیره بالکان ۳۷
ع	شهره‌نامه ۴۵، ۴۶، ۴۹
عتلیا ۷۷	شخصیت‌های توفانی و دوران ساز ۷۲، ۷۳
عتیقه‌شناسان ۳۶	شرایط جغرافیائی ۸۸
عربستان ۳۷	شعائر دینی ۶۸
عرب‌ها ۱۱۳	شعور اجتماعی ۱۲۳
عصر آهن ۲۱، ۲۹، ۴۱، ۵۰، ۱۲۵	شکار ۲۰
۱۲۶	شکسپیر ۵۷، ۱۳۱
عصر استفاده از نیروی برق ۲۴	شمشون ۶۰
عصر بخار ۲۴	شوش ۴۴
عصر تولید متکی بر نیروی آب ۲۴	شهرابدی ۶۷
عصر دیرینه سنگی ۱۲۳	شهر خدا ۶۷، ۷۸
عصر روشنگری ۵۴، ۵۶، ۷۱	شهر خدا ۷۷، ۱۳۴
عصر زغال سنگ ۲۳، ۲۴	شهر زمین ۷۸
عصر سنگ ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۱۱۲	ص
۱۲۳	صنعتگران ۴۱، ۴۲، مصر و
عصر سنگ قدیم ۲۵، ۲۸، ۱۲۲	یونان ۳۱
عصر مفرغ ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲	صور ۷۷
۵۰، ۶۵، ۶۹، ۷۳، ۸۵، ۸۹	صورت‌بندی اجتماعی ۱۳۱
۹۴، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۴-۱۲۶	صومعه‌ها ۴۱
عقل ۶۸	

فنیقی‌ها ۳۷	علت ۱۱، ۶۳، ۷۳، ۷۴
فورد، هنری ۴۵	علم: تاریخ ۱۱۸، پزشکی ۱۱، تجربی
فون سودن ۹۴	۱۰، تشریح ۱۱، ۱۲، ۱۰۵، شیمی
فوئتر ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۹۲	۱۰، ۱۳، ۸۷، ۱۱۱، فیزیک ۱۰-
فئودال‌ها ۷۸	۱۳، کشاورزی ۱۱، مکانیک ۱۰،
فئودال‌بسم ۵۵، ۱۰۱	وراثت ۱۱، ۱۲، ۹۶، ۹۷، ۱۱۱،
	هندسه ۱۰
ق	عهد جدید ۶۶
قانون ۸۳	عهد عتیق ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۶۰، ۶۷
قانون اساسی ۷۰	عهد و شریعت ۶۶
قانون تکامل تدریجی ۱۴	عیلامی‌ها ۴۴
قانون‌گذاران ۵۶، ۷۰، ۷۱	
قرآن ۴۰	ف
قرون وسطا ۹، سده‌های میانه	فرت، رود ۳۶، ۵۸
قضایای هندسه ۸۳	فرانسه ۳۷، ۵۴، ۷۱، ۸۴، ۹۳، ۱۰۴
قضیه فیثاغورث ۱۱۴	فردریک پروسی ۷۲، ۱۱۱، ۱۱۵
قطب شمال ۹۰	فردگرائی ۵۶
قلع ۲۱، ۲۹	فرعون ۴۲، ۶۹، ۱۲۷
قوانین پارلمانی ۴۸	فرهنگ ۶۷، ۸۹، ۹۰، ۱۱۰
قوانین تاریخ ۱۳۵، ۱۳۶	فریزر ۶۹
قوانین روم ۷۴	فریک ۹۴
قوانین ریاضی ۱۲، ۱۳، ۸۶	فلسطین ۸۵، ۸۸، ۱۱۵
قوانین مندل ۱۲	فلورانس ۵۳
قهرمانان و قهرمان‌پرستی ۷۹	فلوریدا ۹۰
	فوتیپ‌ها ۹۸
	فنیقه ۷۳

- کلیسای جامع سن استفن ۳۵
- کلیسای شرقی ۳۷
- کلیسای کاتولیک ۱۲۸
- کلیسای مسیحی ۷۱، ۶۶
- کلئوپاترا ۷۱
- کلئوپاترای کوچکتر ۷۸
- کمبریج ۵۷
- کنت، اگوست ۱۳۸
- کنعانی‌ها ۹۲
- کنوانسیون ملی فرانسه ۷۴
- کواکی بوتل، قبیله ۴۵
- کوپرنیک ۱۲۸، ۷۲
- کوه المپ ۵۱
- کیث، سرآرثر ۹۵
- ک
- کتابان ۵۳، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹
- کارتاژ ۶۷، ۳۷
- کارلایل، تامس ۹۴، ۷۲، ۷۱
- کاغد پوستی ۴۰، ۳۸
- کال ون ۷۲
- کالیفرنیا ۹۰، ۱۶، ۱۴
- کامدن ۵۶، ۵۴
- کانادا ۱۳۹
- کانینگ‌هام ۱۳۰
- کاهنان ۶۹، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۳۹
- کتاب مقدس ۶۵، ۶۰، ۴۰
- کتابخانه‌های الواح دینی و جادوئی
- ۳۸
- کتیبه‌ها ۴۹
- کرت، جزیره ۳۷
- کروچه ۸۳
- کره ۳۷
- کسراعشاری ۱۱۴
- کسره‌های شصت شصتی ۱۱۴
- کشتگران ۴۱
- کشتی بخار ۲۳
- کشورهای همسود ۱۱
- کلمبیای بریتانیا ۴۵
- کلیسا ۱۲۸، ۷۸، ۴۴، ۴۱، ۴۰
- گرگوار هفتم، پاپ ۷۲
- گزارش و قرارداد ۳۸
- گسترش/نگلستان ۴۴
- گفتار در باب نابرابری نژادهای انسان
- ۹۳
- گوبینو، کنت دو ۹۵، ۹۳
- گوته، ولفگانگ فون ۱۳۸

مجمع اتفاق ملل ۱۱	گوتیک، سبک ۵۸
مجموعه قوانین ناپلئون ۷۴، ۷۳	کیچاردی ۹۹
محمد (پیامبر) ۷۲	
مدارک باستان‌شناختی ۱۲، ۳۵، ۳۶	ل
۵۶	لاپلاس ۱۳۵
مدارک کنتی ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹	لاتوروس ۷۸
مدیترانه ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۷۳، ۸۴	لاگاش ۴۴
مرحله دیرینه‌سنگی ۲۵	لوتر ۱۳۱
مرحله نوسنگی ۲۵	لوکوموتیو ۲۳، ۳۳
مردان بزرگ ۷۴، ۱۰۹	لهستان ۷۳
مردم‌شناسی ۸۷، ۹۲	لیبی ۱۱۵
مرکانتیلیسم ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۱	لیکورگ ۷۵
مس ۲۱، ۲۹	لینه ۸۲، ۸۳
مسیحیت ۱۱۳	
مصر ۳۱، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۶۸، ۷۱	م
۷۳، ۸۵، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۶	ماده‌گرائی تاریخی ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹
مصری‌ها ۳۶، ۵۶، ۸۷، ۹۱، ۱۱۱	ماده‌گرائی دیالکتیک ۱۳۶، ۱۳۷
مضمون تاریخ ۲۵، ۶۹، ۹۵	مارکس، کارل ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۸
معادلات درجه دوم ۹۴، ۱۱۴	مالکیت سرمایه‌داری ۷۴
معجزات ۴۵، ۵۲	مانوفاکتورها ۳۱
معلول ۶۳	مانیتوبا ۱۲۲
مقول‌ها ۱۱۳	مایائی‌ها ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۴
مفرغ ۲۱	ماثوری‌ها ۳۶
مفهوم مادی تاریخ ۱۲۴، ۱۲۶	متن‌ها: میخی ۵۹، تاریخی و دینی
مقدونیان ۷۳	و علمی ۳۸
مکانیک نیوتونی ۱۰۰	مجلس عوام انگلیس ۵۸

- مکتب رمانتیک‌ها ۵۵
 ملت‌گرایان ۵۶
 ملت‌گرایی ۷۳
 ملت‌های اسلاوونیک ۳۷
 ملکه ویکتوریا ۱۱۱
 مندل ۱۶
 منشاء اسطوره‌ها ۴۶
 منشیان هکاتیان
 موتور: نیوکومس ۲۳، ۲۷، بخار ۲۴،
 ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۵۷، ۱۱۰
 برق ۲۳، جوی ۲۷، درون‌سوز ۹،
 ۲۳، وات ۲۳
 مورخان حرفه‌ای ۴۴، ۵۴
 موسی ۶۶
 موننتنی ۹۹
 موهنجودارو ۱۱۲
 مهار کردن آتش ۲۸
 میلتون ۵۷
 ن
 نابغه ۲۸
 ناپل ۱۳۸
 ناپلئون ۷۲-۷۵، ۹۲، ۱۳۱
 نازی ۹۴
 نازیسم ۹۷
 نامنامه پادشاهان سومر ۴۷، ۶۳، ۶۹
 نبرد وین ۵۸
 نیونید ۴۸
 نجوم ۸۶
 نژادها: ۹۳، ۹۸، آریا ۹۴، ۱۰۴،
 برتر ۹۴، بیکر ۹۵، ژرمن ۹۴
 نظام ۲۴، ۳۰، ۶۴-۶۶، ۶۸، ۸۳،
 ۱۰۲، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۵
 نظام اداری ۷۳
 نظام اقتصاد کلاسیک ۷۰
 نظام ایستا ۷۰، ۸۳، ۱۱۸
 نظام تاریخی ۱۵، ۱۹، ۵۱، ۷۲،
 ۷۸، ۸۱، ۱۱۹، نظریه‌های طبیعی
 درباره ۸۱، ۱۳۴، ۱۳۶
 نظام طبیعت ۸۲، ۹۵
 نظریه توفان آسا در تاریخ‌نویسی ۷۱
 نظم پرداززی ۴۵
 نظم تاریخی - نظام تاریخی
 نقش اجتماعی آریائی‌ها ۹۳
 نقشه الهی ۶۶، ۶۷
 نماد ۲۷
 نمادهای چینیان ۳۷، ۳۹
 نوافلاطونیان ۷۷
 نوبی ۱۱۵
 نورماندی ۲۲
 نورمان‌ها ۱۳۲
 نهادهای محاضر سیاسی ۱۲۴

	نهضت پروتستان ۵۴
ه	نیروی آب ۲۲، ۳۱
هارایا ۱۱۲	نیروی بخار ۲۶
هاکسلی، جولیان ۱۱۳، ۱۳۵	نیروهای تولیدی ۳۵، ۵۳، ۵۴، ۸۹
هردر ۹۲، ۱۳۸	۱۲۳-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴
هرودوت ۵۱، ۷۳	نیروهای فوق طبیعی ۵۳
هگل ۷۲، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸	نیل، رود ۳۶، ۶۹، ۸۸
هند ۳۷، ۸۸، ۹۳	نینوا ۶۷
هندسه ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۱۰۰	نیوتون ۵۷، ۱۰۰
هند شرقی ۹۱	نیوکومن ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷
هنری هشتم ۵۴	
هنری هفتم ۵۳	و
هواسناسی ۸۷	وات ۲۳، ۲۴، ۲۶-۲۸، ۳۰، ۷۲
هومر ۵۰	ورژیل اورسینوئی، پولیدور ۵۳
هیأت‌های مبلغین بودائی و مسیحی ۳۷	وسایل تولید ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶
هیپاریون ۱۳۵	وقایع نام‌نگاری ۵۲
هیپو (شهر) ۷۷	وقایع نام‌نگاری سومر و بابل ۴۹
هیتلر ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۳۱	وقایع نامه‌ها ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۴
هیروگلیف ۳۹	۶۹
	وقایع نامه‌های بابلی و مصری ۴۹
ی	وقایع نگاران ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۶۳
یاسین ۶۰	وقایع نگاری ۴۸
یفتاح ۶۰	وقفا مه‌ها ۳۸
یونان ۳۱، ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۷	ویکو، جامباتیستا ۱۱۷، ۱۳۸
۶۰، ۷۳، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۱۲۵	ویلیام فاتح ۷۲
یونان هلنی ۱۱۱	وین ۵۸

یونانیان	۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۵۲	یهودا ۷۷
	۷۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۱۱۱	یهورام ۷۷
	۱۱۳، ۱۱۴	یهودیان ۸۷، ۹۱، ۹۵
یهو ۶۶		یهوه ۶۶، میثاق - ۹۱

کتاب شناسی

کتاب‌های عمومی

Fueter, E., *Geschichte der neueren Historiographie*, Munich, 1911.

Croce, B., *The Theory and History of Historiography* (trans.), London, 1921.

Thompson, J. W., *A History of Historical Writing*, New York, 1942.

CHAPTER I

Miller, Hugh, *History and Science*, Berkeley, 1939.

CHAPTER III

Moorhouse, *Writing and the Alphabet*. London (Cobbett Press), 1947.

Childe, V. G., *Man makes Himself* (Thinker's Library), London, 1936.

Jacobsen, T., *The Sumerian King List*, Chicago (Oriental Institute), 1939.

Chadwich, J. M., *The Heroic Age*, Cambridge, 1912.

Robertson, Archibald, *The Bible and its Background* (Vol. I), London (Thinker's Library), 1941.

Bury, J. W., *Ancient Greek Historians*, London, 1929.

CHAPTER IV

Oman, Charles, *On the Writing of History*, London, 1939.

CHAPTER V

Bergson, Henri, *L'Evolution creatrice*, Paris, 1908.

Montagu, Ashley, *Man's most dangerous Myth: the Fallacy of Race*,
N. Y., 1942.

Barzun, J., *Race: a Study in Modern Superstition*, N.Y., 1939.

Bagehot, W., *Economic Studies*, London, 1880.

CHAPTER VI & VII

Spengler, O., *Der Untergang des Abendlandes*, Munich, 1920-2.

Collingwood, R. W., 'The Theory of Historical Cycles', *Antiquity*, i,
1927.

Toynbee, A., *A Study of History*, London, 1946 ff.

جاب سوم

منتشر شده:

جامعه و دانش

گوردون چایلد ترجمه‌ی محمد تقی فرامرزی

منتشر می‌شود:

آریایی‌ها

گوردون چایلد ترجمه‌ی محمد تقی فرامرزی

زنگنه‌ها

شماره ثبت کتابخانه ملی ۴۰۵-۲۵/۲/۳۷

بها ۱۷۰ ریال